

حضرت عبدالبهاء در آمریکا

دفتر خاطرات آگنس پارسونز

۱۱ آوریل ۱۹۱۲ - ۱۱ نوامبر ۱۹۱۲

با قسمت‌هایی از

بدایع الآثار

ریچارد هالینجر

ساندرا هاچیسون

کلمات پرس (۱۹۹۶)

فاروق ایزدی‌نیا (۲۰۰۴)

ویرایش و شرح

پیشگفتار

ناشر

مترجم

آنچه که در این مجموعه می خوانید

پیشگفتار

توسط ساندرها هاجیسون

بخش اول: حضرت عبدالبهاء درواشنگتون دی سی

۱۱ آوریل ۱۹۱۲ - ۱۳ مه ۱۹۱۲

بخش دوم: حضرت عبدالبهاء در دوبلین، نیوهمپشایر

۲۳ ژوئیه ۱۹۱۲ - ۲۴ اکتبر ۱۹۱۲

بخش سوم: حضرت عبدالبهاء درواشنگتون دی سی

۶ نوامبر ۱۹۱۲ - ۱۱ نوامبر ۱۹۱۲

یادداشت‌های مربوط به زندگی نامه‌ها

ضمیمه

یادداشت ویراستار

ویراستاران نهایت سعی و مراقبت را در انتشار این دفتر خاطرات نموده‌اند که عیناً همانطور که نسخه خطی که توسط خانم پارسونز نوشته شده، انتشار یابد. بنابراین، خواننده ممکن است برخی ناسازگاری‌ها در موارد استفاده از لغات را متوجه شود. اما، خطاهای فاحش در املاء لغات و نقطه گذاری‌ها تصحیح شده است. برخی پاراگراف بندی‌ها نیز افزوده شده، زیرا نسخه خطی فاقد آنها بود. مطالبی که به متن افزوده شده داخل هلالین گذاشته شده است. تمام تغییرات دیگر که در دفتر خاطرات صورت گرفته در پاورقی‌ها ذکر شده است.

توضیح مترجم

برخی از موارد فوق در متن فارسی قابل اعمال نیست. مانند بعضی اسامی که به صورت حروف اختصاری ذکر شده و ناشر آن را به طور کامل نوشته است. در ترجمه اینگونه اسامی به طور کامل آورده شده است. ویراستاران گاهی از ترجمه جدید بدایع الآثار نقل قول کرده‌اند. مترجم نیز گاهی از این منبع استفاده نموده، اما با عبارت "توضیح مترجم" در ابتدا یا "م" در انتهی، آن را از موارد استفاده ویراستاران متمایز ساخته است.

پیشگفتار

در سال ۱۹۱۲، حضرت عبدالبهاء (۱۹۲۱-۱۸۴۴)، که در اثر انقلاب جوانان ترک تازه از مسجونیت چهل ساله در زندان شهر عکا آزاد شده بودند، عازم آمریکا شدند.^۱ ایشان در شامگاه عمر خود و در واپسین ایام قبل از شروع جنگ جهانی، برای ترویج صلح جهانی، که یکی از تعالیم اساسی دیانت جدیدی است که ریاست آن را به عهده داشتند و به علت انتساب به آن مدتی مدید زندانی شده بودند، یعنی امر بهائی^۲، دست به این سفر زدند. در دوران اقامت در ایالات متحده، شعراء، روشنفکران، و رهبران جامعه در مصاحبه‌های خصوصی از نصایح و هدایات ایشان برخوردار شدند؛ و کسانی که در جستجوی حقیقت بودند، از جمیع نژادها و طبقات در سخنرانی‌های عمومی ایشان شرکت کردند. روزنامه‌نگاران، که تحت تأثیر تعالیم نوین و پیشرفته و نیز شخصیت جذاب ایشان قرار گرفته بودند، ایشان را "پیامبر شرق"^۳ و "رسول صلح"^۴ خواندند.^۵ اما، در نظر جامعه کوچک پیروان آمریکایی‌اش، سفر حضرت عبدالبهاء به مراتب فراتر از آنچه که در گزارش‌های جراید آن روزگار به آن نسبت داده می‌شد، اهمیت داشت. معدودی از بهائیان آمریکایی قبلاً توانسته بودند سفری طاقت‌فرسا و پرهزینه به ارض اقدس انجام دهند و به حضور ایشان برسند، اما برای اکثر بهائیان، سفر حضرت عبدالبهاء به کشورشان اولین و احتمالاً تنها فرصت برای ملاقات با رهبر دیانتشان بود. ایشان توسط شارع این دیانت، یعنی حضرت بهاء‌الله، به عنوان مبیین و شارح تعالیمشان منصوب شده بودند که بعد از درگذشت شارع دیانت به این وظیفه مهم می‌پرداختند. حضور حضرت عبدالبهاء در میان آنها تصوّرات بهائیان را در مورد تعالیمی که بدان اقبال کرده بودند از بین برد زیرا ایشان که "مثل‌اعلای"^۶ تعالیم مزبور بودند، نحوه کاربرد این تعالیم در زندگی روزمره را به آنها نشان دادند.

اما وفاداری بهائیان آمریکایی به حضرت عبدالبهاء ناشی از امری به مراتب بیشتر از شناخت مقام ایشان بود. در نظر آنها، ایشان "مولی‌الوری"^۷ بودند - مربی و معلّمی آکنده از محبت که آنها را با دهها مکتوب

۱- در سال ۱۹۱۰، حضرت عبدالبهاء به مصر سفر کردند و، در تمهید مقدمات سفرهای خود به غرب، در رمله محلّ موقت اسکان تأمین نمودند. ایشان از سپتامبر تا دسامبر ۱۹۱۱ به انگلستان و فرانسه سفر نمودند، به مصر مراجعت کردند و در ۲۵ مارس ۱۹۱۲ به نیویورک، و از آنجا به شهرهای مختلف آمریکای شمالی مسافرت نمودند. بعد از عزیمت از نیویورک در ۵ دسامبر ۱۹۱۲، قبل از مراجعت به مصر در ژوئن ۱۹۱۳، سفر مجددی به اروپا داشتند که از انگلستان، اسکاتلند، آلمان، اتریش، سویس و مجارستان دیدن نمودند.

۲- برای ملاحظه مقدمه‌ای کوتاه درباره امر بهائی به کتاب *The Baha'i Religion: A Short Introduction to Its History and Teachings* (Oxford: George Ronald, 1985) مراجعه کنید.

۳- Apostle of Peace -۴

۳- Prophet from the East

۵- *New York Evening Sun*, April 12, 1912; *San Francisco Chronicle*, 29 July 1912

۶- توفیق دور بهائی، اثر حضرت ولی امرالله، ص ۶۰

۷- توضیح مترجم: عنوان Master که در نوشته‌های انگلیسی در اشاره به حضرت عبدالبهاء بسیار کاربرد دارد، در ابتدا ترجمه "سرکار آقا" بود که حضرت بهاء‌الله به ایشان عنایت فرمودند. بعدها، در میان احبّای ایرانی، عنوان "حضرت عبدالبهاء" جای آن را گرفت، اما در غرب استفاده از the Master تداوم یافت. اینک برای انطباق این کلمه

و لوح خویش از راه دور تغذیه و تقویت فرموده بودند؛ در نظر آنها ایشان شخصیتی مسیح مانند بودند که داستانهای زیادی از زائرنی که از ارض اقدس مراجعت می کردند درباره ایشان می شنیدند. در واقع، بسیاری از بهائیان اولیه آمریکایی معتقد بودند که ایشان و نه حضرت بهاء الله مظهر رجعت حضرت عیسی هستند که در عهد جدید بدان بشارت داده شده است، و بارها برای رفع شبهه مزبور مکرراً این موضوع را انکار نمودند و به آنها فرمودند که تنها مقام ایشان عبودیت است و نامی که ایشان مایلند به آن شناخته شوند "عبدالبهاء" به معنای بنده بهاء است.^۱

امروز، سفرهای حضرت عبدالبهاء در ایالات متحده مقامی بی نظیر در میراث روحانی جامعه بهائی آمریکا دارد. این میراث با احترامی که برای مکانهای محل سفر ایشان قائل می شوند، که برخی از آنها محل زیارت منطقه ای شده، و با مطالعه مجددانه متن صدها سخنرانی که ایشان در احیان اقامت در آمریکا ایراد فرمودند، گرامی داشته می شود. شیوه دیگری که این میراث تکریم می شود، بازگویی مکرر داستانهای درباره روبرو شدن حضرت عبدالبهاء با گروههای مختلف مردمی است که ایشان در طی سفر خود به تعلیم و هدایت آنها پرداختند. در واقع، اینگونه داستانها در تصور و تجسم جمعی جامعه بهائی آمریکا چنان جایگاه مهمی دارند که برای خود حیاتی مستقل یافته اند و روایات شفاهی درباره گفتار و رفتار حضرت مولی الوری را تشکیل می دهند.

در چنین حکایاتی ما غالباً با حضرت عبدالبهائی بیش از حد بزرگ، شخصیتی که به افسانه بیش از تاریخ تعلق دارد، مواجه می شویم. اما واضح است که، باید موقعیت وقایع مربوط به سفر حضرت عبدالبهاء به آمریکا را در متن تاریخ تعیین نمود، مشروط بر آن که به اهمیت حقیقی آنها پی ببریم. فی المثل، هشدارهای حضرت عبدالبهاء در خصوص قریب الوقوع بودن شروع انقلاب و ناآرامی که جهان را تکان می دهد، که در سراسر سفرهای ایشان به غرب تکرار شد، در مقایسه با دیدگاههای معاصر نسبت به منازعات بالکان، به عنوان پیش بینی شومی شکل گرفت؛ و این پیام صلح، برابری و عدالت، وقتی که در مقابل وقایع مهم سیاسی و روندهای اجتماعی آن زمان، مانند مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۱۲ و نهضت های صلح، حق رأی زنان و اتحاد نژادی قرار گیرد، از قدرت و استحکام بیشتری برخوردار می شود. سفر صلح حضرت عبدالبهاء نیز، بدون مراجعه به تاریخ پرتلاطم نهضت مذهبی که ایشان یکی از طلعات مقدسه آن بودند، در ابعاد واقعاً حماسی آن ظاهر و آشکار شود. تا زمانی که ما از قصه دور و دراز نابرداری مذهبی که حضرت عبدالبهاء را به تبعید فرستاد و در تمام مدت عمر زندانی ساخت، آگاهی نداشته

که به معانی مختلفی چون "استاد"، "مولی"، "آقا"، "ارباب" و غیره می آید، کلمه "مولی الوری" انتخاب شد که از القاب هیکل مبارک است. لذا در سراسر این کتاب، هر جا کلمه "مولی الوری" مشاهده شود، ترجمه the Master است.

۱- فی المثل حضرت عبدالبهاء در مکتوبی مرقوم فرمودند، "در خصوص رجوع ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احبب اختلاف است. سبحان الله به کرات و مرات از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر که مقصود در نبوت از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کلّ مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۵، ص ۱۴۰ / دور بهائی، ص ۷۰) و در لوح دیگری تکرار می فرمایند، "... لوحی که در آن اظهار داشتم "من مسیح نیستم، من ابدی نیستم"، مقصود این است که من مسیح نیستم و رب ابدی نیستم. بلکه من عبدالبهاء هستم. این است مقصود حقیقی از آن." (ترجمه - صفحات

۴۳۱-۴۳۰ جلد دوم *Tablets of Abdul Baha Abbas*)

باشیم، نمی‌توانیم به طور کامل، صحنه‌ای را که با قرار دادن فرزانه شرقی سالخورده‌ای، ایجاد شد، با تمام قوت تماشایی آن درک کنیم. فرزانه‌ای که هرگز در عمرش با اجتماعات عمومی مواجه نشده، در سان‌فرانسیسکو در مقابل اجتماعی متشکل از دو هزار کلیمی وفادار به کنیسه قرار می‌گیرد و در مورد حقیقت رسالت الهی و نبوی حضرت عیسی و حضرت محمد سخن می‌گوید.^۱

دیدار حضرت عبدالبهاء از آمریکا، وقتی در مقابل تجربیات شخصی مردمی که ایشان با آنها مواجه شدند قرار می‌گیرد، مردمی که زندگی آنها، هر چند به مدتی کوتاه، با حضور ایشان قطع می‌گردد، قالب دیگری به دست می‌آورد. حتی مخلص‌ترین بهائیان، از جمله کسانی که با حضرت عبدالبهاء سفر می‌کردند، مدتی بسیار کوتاه با ایشان بودند. اشتغالات و وظائف متعدّد اجتماعی حضرت مولی‌الوری امکان تماس مدید با ایشان را تقریباً از میان می‌برد. بعلاوه، مسئولیت‌های روزمره زندگی مسلماً بهائیان را از مدار حضرت عبدالبهاء خارج می‌کرد و به دنیای تجربه انفرادی خود آنها باز می‌گرداند. اما، سوابقی که از چنین تجربیات روزمره امروزه در دسترس ما قرار می‌گیرد، زمینه مطالعه تأثیرات سفر تاریخی حضرت عبدالبهاء بر بهائیان آمریکایی و معاصرین آنها را فراهم می‌آورد.

خاطره‌ها و دفاتر خاطرات مربوط به سفرهای حضرت مولی‌الوری به آمریکا، مانند یادداشت‌های زائرین^۲، دارای محدودیت‌هایی است که در جمیع گزارش‌های تاریخی معمول است. در نتیجه، آنها سوابق مصون از خطای کلام حضرت عبدالبهاء یا حتی توصیف عینی وقایع نیستند. آنها از نظر استناد به فعالیت‌های حضرت عبدالبهاء نیز جامع نیستند. با این حال، آنها اسناد مهم تاریخی هستند که چارچوبی مفید برای درک بعضی از سخنرانی‌هایی که در خطابات مبارکه و سایر انتشارات ثبت شده به دست می‌دهند. بعلاوه، آنها اطلاعاتی را درباره بعضی وجوه روزانه سفرهای حضرت عبدالبهاء فراهم می‌آورند که در غیر این صورت اطلاعات ما درباره آنها ناچیز است.

چنین گزارش‌هایی به عنوان ادبیات الهام‌بخش دارای اهمیت هستند. درست مانند اناجیل اربعه در عهد جدید، که وقایع دوران رسالت حضرت مسیح را بازگو می‌کنند، گزارش‌های فعالیت‌های حضرت عبدالبهاء در طی دوران اقامت ایشان در آمریکا به ما می‌گویند که کلام و اعمال حضرت عبدالبهاء برای کسانی که شاهد و سامع آنها بودند چه معنی و مفهومی داشت. اگرچه چنین گزارش‌هایی کاملاً ممکن است حاوی اشتباهات تاریخی باشند، اما بخشی برانگیزاننده از داستانهای مقدّس هستند؛ داستان‌هایی که در آنها نفوسی که از افتخار تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء برخوردار بودند تجربیات خود از واقعه‌ای را بیان می‌کنند (یعنی سفرهای حضرت عبدالبهاء به بلاد غرب) که بنا به بیان حضرت ولی امرالله "ذروه اعظم و اشراق دوره میثاق"^۳ و "اشرف تجلی"^۴ حضرت عبدالبهاء است.

اثری که کامل‌ترین مستندات درباره سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکای شمالی را ثبت نموده کتاب بدایع الآثار^۵ اثر میرزا محمود زرقانی، از جمله ملترمین رکاب حضرت مولی‌الوری است. این

۱- توضیح مترجم: این نکته را حضرت ولی امرالله بیان فرموده‌اند. در صفحه ۵۸۹ قرن بدیع طبع کانادا ملاحظه نمایید.

۲- نوعی از ادبیات بهائی که در آن تجربیات شخصی زائرین بهائی حيفا و عکا بازگو شده است.

۳- قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۶۰۱ -۴- همان، ص ۶۰۲

۵- این اثر ابتدا در سال ۱۹۱۴ (جلد اول) و ۱۹۲۱ (جلد ثانی) در بمبئی چاپ شد. در سال ۱۹۸۲ در آلمان تجدید

گزارش روزانه سفرهای حضرت عبدالبهاء، که در انگلیسی تحت عنوان "دفتر خاطرات محمود" به آن اشاره می‌شود، به نظر می‌رسد بعد از آن که مؤلف به خاور نزدیک مراجعت نموده نوشته شده است و لذا احتمالاً دفتر خاطرات به معنای دقیق کلمه نمی‌تواند باشد.^۱ اگرچه خاطرات دیگری که سفرهای حضرت عبدالبهاء را مستند ساخته‌اند، مانند آنچه که توسط الا کوپر^۲، شهناز وایت^۳، ژولیت تامپسون، ماریام هینی^۴، جوآنینا ستورج^۵ نوشته شده^۶، در مجموع منبعی مهم را تشکیل می‌دهند که در مقابل آنها می‌توان صحت گزارش زرقانی را سنجید، اما عموماً تنها بخشهای کوچکی از سفر ایشان را تحت پوشش قرار می‌دهند.^۷

حجیم‌ترین این گزارشها و تنها موردی که به طور کامل به طبع رسیده، دفتر خاطرات ژولیت تامپسون است. گزارشی عامه‌پسند از ملاقات با حضرت عبدالبهاء که توسط یکی از شادترین و سرزنده‌ترین شخصیت‌هایی که با حضرت عبدالبهاء در طی سالهای قبل از جنگ در تماس بود، نوشته شده است. دفتر خاطرات ژولیت تامپسون داستانی جالب و پُرکشش از بیداری و تحوّل روحانی را بیان می‌کند. اما توجه به این نکته حائز اهمیت است که این دفتر خاطرات قبل از انتشار توسط مؤلف آن به میزان قابل ملاحظه‌ای مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گرفت.^۸ نتیجه حاصله عبارت از اثری کم و بیش ادبی است که تجربه در آن القاء شده و شکل گرفته است، اثری که شاید بیشتر از آنچه که در مورد جزئیات خاصی از فعالیت‌های حضرت

طبع گردید. ترجمه انگلیسی این اثر در حال حاضر توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ویلمت در ایلینوی در دست تهیه است که منتشر شود.

۱- حضرت عبدالبهاء در مصر (*Abdul Baha in Egypt*) اثر احمد سهراب (طبع لیدن، رایدرو و شرکاء، ۱۹۳۰) صفحه ۲۵۷ / کتاب بدایع الآثار، زرقانی، صفحه ۵

توضیح مترجم: میرزا محمود زرقانی در صفحه ۳ جلد اول بدایع الآثار می‌نویسد که در سفرهای آمریکا و اروپا که ملتزم رکاب بوده به تحریر مشغول شده اما قصد انتشار آنها را نداشته است. اما وقتی همراه هیکل مبارک به پورت سعید مراجعت نموده بعضی از کبار اصحاب از جمله میرزا حیدرعلی از ایشان خواهش کرده‌اند آنها را نظم و ترتیبی داده انتشار دهد. او هم بعد از حصول اذن از ساحت حضرت عبدالبهاء به این کار اشتغال ورزیده است.

Shahnaz Waite -۳

Ella Cooper -۲

Juanita Storch -۵

Mariam Haney -۴

۶- توضیح مترجم: رامونا آلن براون از احبای کالیفرنیا درباره سفر حضرت عبدالبهاء به این خطّه خاطراتش را نوشته که توسط مترجم حاضر تحت عنوان "خاطراتی از حضرت عبدالبهاء" ترجمه شده است.

۷- دفتر خاطرات الا کوپر، شهناز وایت، و ماریام هینی در زمره اوراق شخصی آنها در محفظه آثار ملی بهائی ایالات متّحده قرار دارد. بخشهایی از دفتر خاطرات جوآنینا ستورج در *World Order* سال ۲۵ شماره ۱ (پاییز ۱۹۹۳) صفحات ۴۲-۲۵ چاپ شد. دفتر خاطرات ژولیت تامپسون در سال ۱۹۸۵ توسط کلمات پُرس انتشار یافت.

۸- چند صفحه از نسخه خطّی اصلی در میان اوراق ژولیت تامپسون در محفظه آثار ملی ایالات متّحده موجود است. مقایسه این صفحات اصلی با نسخه انتشار یافته توسط کلمات پُرس، که مبتنی بر نسخه خطّی ۱۹۴۷ سند مزبور است، میزان تغییراتی را که در متن حاصل شده نشان می‌دهد. نسخه‌های مختلف خطّی این دفتر خاطرات در جامعه بهائی دست به دست گشته و بخشهایی از دفتر خاطرات در نجم باختر و بعداً به صورت کتابی به نام "حضرت عبدالبهاء در نیویورک" انتشار یافت. تفاوت‌های اندک در هر یک از این نسخه‌ها نشان می‌دهد که دفتر خاطرات هر از گاهی در معرض اصلاحات بوده است.

مولی‌الوری در آمریکا باشد، نشان دهنده احساسات مؤلف است که خود هنرمندی در محیط قلندرگونه روستای گرین‌ویچ در اوایل سده بیستم بود.

برعکس، دفتر خاطرات خانم پارسونز به خواننده گزارشی قابل فهم و نسبتاً بی‌پیرایه از زندگی روزمره حضرت عبدالبهاء در طی بیش از پنج هفته‌ای را که او با ایشان در واشنگتون دی سی و دابلین در نیوهمپشایر گذراند، عرضه می‌کند. آگنس پارسونز در سال ۱۹۱۰ سفری به عکا کرده و هیکل مبارک را زیارت کرده بود. در آن زمان او از حضرت عبدالبهاء و عده‌ای دریافت کرد که هیکل مبارک اگر به آمریکا سفر کنند، در خانه او اقامت خواهند کرد.^۱ حضرت عبدالبهاء سه سفر به واشنگتون رفتند: از ۲۰ تا ۲۸ آوریل، از ۸ تا ۱۱ مه و از ۶ تا ۱۱ نوامبر. در طی اولین دیدار، با اقامت در منزل خانم پارسونز، به قول خود عمل کردند، و در طی سفرهای بعدی مرتباً در منزل او جلساتی تشکیل می‌دادند. حضرت عبدالبهاء از ۲۵ ژوئیه تا ۱۵ آگست نیز از منزل تابستانی آگنس پارسونز، دی - اسپرینگ^۲ در دابلین واقع در نیوهمپشایر بازدید نمودند. به‌علاوه طول مدتی که خانم پارسونز در حضور حضرت عبدالبهاء بود، دفتر خاطراتش یکی از مهم‌ترین منابع آمریکایی در ارتباط با سفرهای حضرت عبدالبهاء است. این دفتر به مراتب از گزارشهای منتشر نشده سفرهای حضرت عبدالبهاء در ایالات متحده مفصل‌تر است، و به استثناء یادداشتهای روزانه جوآینتا ستورچ، این یکی از هر مورد دیگری که به طبع رسیده، به دفتر خاطرات واقعی نزدیکتر است. باز هم به این نکته باید توجه داشت که این نشر مبتنی بر نسخه خطی دفتر خاطرات اصلی است که توسط لئونا بارنیتس^۳، که اواخر دهه ۱۹۱۰ و دهه ۱۹۲۰ منشی خانم پارسونز بود، نوشته شده است؛ این نسخه از لحاظ سبک اندکی ویرایش شده و در حاشیه‌هایش شرحی نوشته شده که احتمالاً کار خود خانم پارسونز است^۴؛ و این که حداقل در یک جا در دفتر خاطرات، بخشی از گزارش اصلی به نظر می‌رسد در هنگام نسخه‌برداری حذف شده است.^۵ بعلاوه، خانم پارسونز که آگاه بود مشغول ثبت وقایع تاریخی مهم است، ممکن است تلاشی آگاهانه نموده باشد که در دفتر خاطراتش به زبان عام صحبت کند چه که پیش‌بینی می‌نموده که زمانی دیگران گزارش او را خواهند خواند.

آگنس پارسونز (۱۸۶۱-۱۹۳۴) آمریکایی ثروتمند واشنگتونی اهل مهمانی بود. او خانواده‌ای داشت که خیلی به آنها عشق می‌ورزید و حلقه گسترده‌ای از دوستان برجسته و نامدار داشت که فهرستی از اسامی آنها به عنوان ثبت نام عمومی پایتخت در آن زمان محسوب می‌شد. دیدگاه و علائق او ریشه عمیقی در محافظه‌کاری و نخبه‌سالاری طبقات بالای پایتخت داشت. جایگاه اجتماعی او، مانند ژولیت تامپسون، بر دیدار حضرت عبدالبهاء و نیز سوابقی که از این سفر نگاه داشته می‌شد، تأثیر گذاشت. در دابلین و در واشنگتون، آگنس پارسونز حضرت عبدالبهاء را به سیاستمداران، هنرمندان، نویسندگان، اساتید دانشگاه و

۱- Agnes Parsons, "A Few Incidents in Abdu'l Baha's Washington and Dublin Visits,"

Agnes Parsons Papers, Box 19, folder 2, National Baha'i Archives, Wilmette, Illinois

۲- Leona Barnitz

۳- Day-Spring

۴- دفتر خاطرات منتشر شده اصلاحات و ویرایشی انجام شده در نسخه خطی را تمام کمال رعایت کرده است. اما، اگر نسخه اصلی حتی اندک تفاوتی در بیان وقایع داشته باشد، به آن یادداشت‌هایی در پاورقی اضافه شده است. یادداشتهای حاشیه نیز هر زمان که به اطلاعاتی که در متن اصلی داده شده مطلبی بیفزاید یا با آن متناقض باشد، در

پاورقی آورده شده است. ۵- به پاورقی دفتر خاطرات ذیل ۱۵ اوت ۱۹۱۲ مراجعه نمایید

سایر رهبران اندیشه معرفی کرد. مواجهه آنها با حضرت مولی‌الوری در این کتاب مستند شده، همانطور که ملاقاتهای ایشان با احباء در این مکانها ثبت شده است.

اگر اطلاع بر ملاقات حضرت عبدالبهاء با متفکرین بانفوذ اهمیت داشته باشد، آگاهی بر این نکته که این دیدارها کلّ ملاقاتهای حضرت عبدالبهاء را در طی این سفرها تشکیل نمی‌دهد نیز به همان میزان مهم است. ملاقات حضرت عبدالبهاء به کسانی که از مقام و موقعیت اجتماعی برخوردار بودند صفحات این کتاب را در بر گرفته زیرا اینها مواردی بودند که خانم پارسونز شاهد بوده و احساس می‌کرده که بسیار حائز اهمیت است. اما حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا با خدمتکاران در خانه‌های اشخاص مهمی که دیدار می‌کردند صحبت کردند و با فقراء و طبقات کارگری جلسه تشکیل دادند. بنابراین، خواننده باید از نقائص این گزارش آگاه باشد و نباید آن را به عنوان ثبت کامل وقایع دوران اقامت حضرت عبدالبهاء در واشنگتون یا دبلین، در نیو همپشایر تلقی نماید. بلکه، اگر تصویر کاملی و صحیحی از سفرهای حضرت عبدالبهاء به این نقاط بخواهیم در دست داشته باشیم، دفتر خاطرات آگنس پارسونز را باید منبع مهمی دانست که باید با سایر گزارشها از این سفرها تکمیل گردد.

در زمانی که خانم پارسونز دفتر خاطراتش را می‌نوشت، واشنگتون دی سی محلّ اقامت متنوع‌ترین جامعه بهائی در آمریکای شمالی بود: این جامعه گروه عظیمی از آمریکاییان آفریقایی تبار، و عملاً جمیع طبقات اجتماعی - از طبقات فقیر کارگری گرفته تا نخبگان اجتماعی - را در بر می‌گرفت. واشنگتون دی سی به عنوان بخشی از جنوب آمریکا، شهری بود که در آن جدایی نژادی حقیقتی از زندگی بود و در موضوع برابری نژادی بود که حضرت عبدالبهاء در سفرشان به آمریکا ابداً مصالحه‌ای را تحمل نمی‌فرمودند. در یک مورد، که به اختصار در این دفتر خاطرات به آن اشاره شده است، حضرت عبدالبهاء با اصرار به لویی گریگوری^۱، حقوقدان بهائی آمریکایی آفریقایی تبار، که در مهمانی رسمی نهار در کنار ایشان بنشیند، سفیدپوستان حاضر در جلسه را مبهوت و متحیر ساختند. در چنین محیطی، بهائیان تبعیت از هدایات حضرت عبدالبهاء، یعنی لزوم تشکیل جلسات مختلط نژادی را بسیار مشکل می‌یافتند. حتی یافتن یک محلّ عمومی برای برگزاری مهمانی شام به افتخار حضرت عبدالبهاء مشکل بود زیرا هیچ هتلی در این شهر اجازه تشکیل جلسات مختلط نژادی را نمی‌داد.^۲

در شالوده نگرانی طبقات بالای واشنگتون برای برگزاری انجمن‌های دیرین اجتماعی به صورت جدایی نژادی تعصبات ریشه‌داری وجود داشت که به آسانی امکان غلبه بر آنها نبود. حتی شوهر خانم پارسونز یک بار به حضرت عبدالبهاء گفت که مایل است تمام سیاهان به آفریقا بازگردند، که حضرت عبدالبهاء به لحنی طنزآمیز پاسخ دادند که چنین مهاجرتی باید با ویلبر^۳، سرپیشخدمت مورد اعتماد خانواده پارسونز شروع شود.^۴ اگرچه خود خانم پارسونز چنین احساساتی را در دل نگه نمی‌داشت، اما با اقبال به تعالیم بهائی در مورد وحدت عالم انسانی، موقعیت اجتماعی وی او را در مورد پذیرش آمریکاییان

۱- Louis Gregory

۲- چارلز میسن ریملی، "مولی‌الوری، حضرت عبدالبهاء در واشنگتون" مندرج در "خاطرات بهائیان، نامه‌های دفتر خاطرات، و سایر اسناد نوشته چارلز میسن ریملی،" بخش شرقی، کتابخانه عمومی نیویورک، پرونده ۶، صفحات

۳- Wilber

۲۱-۲۳

۴- ریملی، "مولی‌الوری، حضرت عبدالبهاء در واشنگتون،" ص ۱۲

آفریقایی تبار به عنوان نفوسی که بتواند با آنها به طور برابر روابط اجتماعی داشته باشد، فوق العاده مشکل کرده بود، و باعث شده بود که حتی داخل جامعه بهائی از دفاع از جلسات مختلط نژادی اکراه داشته باشد.^۱ در این خصوص، شاید مواردی که این دفتر خاطرات سکوت اختیار نموده بیش از آنچه که ثبت نموده گویا باشد. فی‌المثل، از خطابه‌های حضرت عبدالبهاء در منزل اندرو دایر و جوزف هِنِن^۲ که هر دو محلّ تشکیل جلسات مختلف نژادی در جامعه بهائی واشنگتون دی سی بود^۳، یا در اماکن آمریکاییان آفریقایی تبار، مانند کلیسای اسقفی آفریقایی متروپولیتن متدیست^۴ به زحمت می‌توان ذکر یافت، احتمالاً به این علت که خانم پارسونز در اکثر این جلسات حضور نمی‌یافت. چنین فعالیت‌هایی بخشی از دنیای اجتماعی که او در آن می‌زیست نبود. بنابراین، این نکته قابل توجه است که حضرت عبدالبهاء متعاقباً آگنس پارسونز را به عنوان پیش‌تاز و جلو‌دار نهضت دوستی نژادی^۵ که جامعه بهائی بنیاد نهاده بود منصوب فرمودند و این نکته نیز به همان میزان جالب توجه است که او برای اجرای این مأموریت از محیط اجتماعی خویش به مراتب فراتر و بالاتر رفت.

دوبلین در نیوهمپشایر یکی دیگر از نقاطی است که جلسات و وقایع دفتر خاطرات خانم پارسونز در آن واقع می‌شود. دوبلین، که در اصل دهکده‌ای فلاحتی نزدیک مونانداک^۶ بود، کوهی که با ذکر آن در آثار امرسون و تورو^۷ بزرگ جلوه داده شده، اواخر دهه ۱۹۷۰ تفریحگاه ساده روستایی اهالی بوستون شده بود که در ماههای تابستان از زار عین محلی جایی برای اقامت اجاره می‌کردند. در آغاز قرن، دوبلین به عنوان یک تفریحگاه تابستانی کاملاً جا افتاده بود؛ با تهیّه خانه و مسکن توسط نقّاشان، نویسندگان، دانشگاهیان و حامیان هنر در این روستا و اطراف آن، پاتوق و محله هنرمندان اندک اندک شکل گرفت.

نقّاشان معروف ناتورالیست، جرج دوفارست براش^۸ و آبوت هندرسون ثایر^۹ که مجذوب جو آرام و زیبایی طبیعی منطقه شده بودند، به ترتیب در سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۱ در این نقطه سکونت گزیدند که شخص اخیر به سوی دانشجویان هنری شهر که برای کار تحت سرپرستی و تعلیم او می‌آمدند کشیده شد.^{۱۰} کسانی که در دوبلین خانه‌ای خریده یا اجاره کرده بودند، شامل ایزابلا ستووارد گاردنر^{۱۱}، حامی معروف هنر از بوستون؛ جوزف لیندن اسمیت^{۱۲}، مجسمه‌سازی که در موزه دانشکده هنرهای زیبای بوستون تدریس می‌کرد؛ و رافائل

۱- *To Move the World: Louis G. Gregory and the Advancement of Racial Unity in America* -

(Wilmette: Baha'i Publishing Trust, 1982) اثر گیل موریسون، صفحات ۶۴، ۷۰، ۱۳۵، و ۷۱-۱۶۷

۲- Andrew Dyer & Joseph Hannen

۳- "بعضی خاطرات مربوط به ایام اولیه امر بهائی در واشنگتون دی سی" اثر لوئی گریگوری، صفحات ۵-۳،
محفظه آثار امری واشنگتون دی سی

۴- Metropolitan African Methodist Episcopal Church

۶- Monandock

۵- Racial Amity

۸- George DeForest Brush (1849-1921)

۷- Emerson & Thoreau

۹- Abbot Handerson Thayer (1855-1941)

۱۰- Barbara B. Buff, "Dublin, New Hampshire: Artists' Mecca during the 19th Century,"

۱۱- Isabella Steward Gardner (1840-1924)

۱۲- *Antiques*, Vol. 121, no. 4 (1982) p. 143

۱۲- Joseph Linden Smith

پامپلی^۱، استاد زمین‌شناسی در هاروارد و جهانگرد نامی می‌شد که در خانه‌اش در دوبلین از حضرت عبدالبهاء پذیرایی کرد.^۲ بعلاوه، جریان مداومی از مسافرین و جهانگردان به دوبلین وجود داشت که فهرستی از اسامی آنها، به قول یکی از مورّخین، مانند "معرفی افراد سرشناس در آمریکای ابتدای قرن"^۳ ملاحظه می‌شود.

بنابراین، تا زمانی که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۲ از دوبلین بازدید به عمل آوردند، شهر به منطقه هنرمندان و تفریحگاه تابستانی باب روز تکامل یافته بود. دوبلین محلی بود که دنیای آگنس پارسونز و ژولیت تامپسون یکدیگر را قطع کردند. وقتی آن کس که زندگی کولی وار داشت با آن که شهره مجالس بود یکسان در میان زیبایی منطقه روستایی نیوانگلند طالب تازگی و طراوت شدند، در اینجا نیز هنرمند مزبور توانست با فردی از طبقات بالای اجتماعی تماس حاصل نماید و بالعکس. در دوبلین بود که حضرت عبدالبهاء با برخی از مهمترین روشنفکران و شخصیت‌های فرهنگی روز ملاقات کردند، و تماس‌هایی که ایشان در آنجا برقرار کردند بالاتر دید امکانات ورود به شبکه‌های اجتماعی را فراهم آورد که در ترتیب بخش‌های بعدی مسافرت ایشان مورد استفاده قرار گرفت.

مستندسازی دقیق آگنس پارسونز از جلساتی که حضرت عبدالبهاء با نفوس سرشناس روز داشتند به تنهایی اهمیت گزارش دفتر خاطرات او به عنوان منبعی برای مطالعه سفرهای آمریکایی حضرت عبدالبهاء، بازسازی کلیه جزئیاتی را که برای مورّخین آینده امر بهائی معضلی ایجاد خواهد کرد نشان می‌دهد. حضرت ولی امرالله وظیفه مهم بررسی فرایندهایی را که به تأسیس امر بهائی در دنیای جدید گردید به این مورّخین احاله می‌فرمایند.^۴ اما آگنس پارسونز که سوابقی چنین تفصیلی از بخشی از سفرهای حضرت عبدالبهاء به آمریکا را برای ما به یادگار گذاشته است، نه تنها خدمتی به مورّخین نموده، بلکه هر خواننده‌ای را به درک زندگی قابل توجه و نمونه‌ای نزدیک تر ساخته است. شاید به علت تصویر اجمالی نادر و گرانبهایی که این دفتر خاطرات از زندگی روزانه حضرت عبدالبهاء در آمریکا عرضه می‌کند، بیش از هر دفتر خاطرات دیگر خواننده و مورد تحسین واقع شده است.

ساندرا هاجیسون

نیویورک، ۱۹۹۵

۱- Raphael Pumpelly توضیح مترجم: جناب زرقانی (در صفحه ۱۸۷) آن را پومپلی تلفظ کرده است. مترجم از تلفظ صحیح آن بی‌خبر است.

۲- Raphael Pumpelly, *My Reminiscences* (New York: Henry Holt, 1918) vol. 2, p. 660

۳- Buff, "Dublin," p. 947

۴- توفیق آمریکا و صلح اعظم صادره از قلم حضرت ولی امرالله، مندرج در "منتخباتی از توقیعات حضرت ولی امرالله به همراه پیام رضوان ۲۰۰۳"، ص ۳۹

حضرت عبدالبهاء در آمریکا

دفتر خاطرات آگنس پارسونز

۱۱ آوریل ۱۹۱۲ - ۱۱ نوامبر ۱۹۱۲

بخش اوّل

حضرت عبدالبهاء درواشنگتون دی سی

۱۱ آوریل ۱۹۱۲ - ۱۳ مه ۱۹۱۲

سفر تاریخی حضرت عبدالبهاء به بلاد غرب خصوصاً سیر و گردش هشت ماهه طلعت انور در ایالات متحده امریک را می توان ذروه عظمت و اشراق دوره ميثاق محسوب داشت، دوره ای که به آثار و مواهب بدیعه مطرّز و به اثمار و فواکه بهیّیه جتیّه مزین است و علو شأن و امتناع مقامش در مستقبل ایام چنانکه باید و شاید در انظار جهانیان محقق و مکشوف خواهد گردید. همانطور که نیر ظهور جمال اقدس ابهی در حین اعلام امر مبارک به رؤسا و زمامداران ارض در ارض سرّ به اشرف نقطه احتراق واصل گردید، بدر عهد و ميثاق الهی نیز هنگامی به اوج اعلی و مقرّ اسنای خویش متعارج شد که مرکز عهدالله به بتّ تعالیم و بسط جلال و اعتلاء امر آب بزرگوارش در بین شعوب و جوامع عالم قیام فرمود و افق باختر را از اشعه فروزان کوكب خاور منور گردانید و آن مرز و بوم را به نفحات قدس حضرت قیوم زنده و پاینده ساخت.

حضرت ولی امرالله

قرن بدیع، صفحه ۶۰۱

آگنس پارسونز - سفر حضرت عبدالبهاء، ۱۹۱۲

پنجشنبه، ۱۱ آوریل ۱۹۱۲

کشتی بخار سد ریک شامگاه چهارشنبه ۱۰ آوریل ۱۹۱۲ به نیویورک رسید. بسیاری از بهائیان برای استقبال از ایشان در اسکله جمع شده بودند، اما به علت شیوع بیماری در قسمت ارزان قیمت کشتی، تا نزدیک ظهر پنجشنبه به مسافرین اجازه خروج از کشتی داده نشد. بهائیان خیلی زود به محل رسیده بودند و حضرت عبدالبهاء پیامی برای آنها فرستادند که منتظر نمانند و هیکل مبارک بعداً در هتل آنها را ملاقات خواهند کرد، اما آنها نمی خواستند بروند.

وقتی که گزارشگران از قرنطینه عبور کرده به کشتی وارد شدند، حضرت عبدالبهاء را در عرشه فوقانی یافتند.^۱ ایشان ملبس به عباي مشکی موج بلندی بودند که در زیر آن نیز ردای دیگری به رنگ قهوه‌ای روشن به بر داشتند. دستاری به رنگ سفید برفی سر ایشان را می پوشاند. به گرمی از خبرنگاران استقبال کردند و چنان به شیوایی صحبت کردند که جای مطرح کردن هیچ سؤالی وجود نداشت. ایشان درباره روزنامه‌ها، حق رأی زنان، صلح عمومی، دین و ایران صحبت کردند. وقتی که سد ریک از کنار مجسمه آزادی می گذشت، حضرت عبدالبهاء به نشانه احترام دستهای خود را به طرف آن بلند کرده به تبعید طولانی خود در اقلیم شام اشاره کردند. افق نیویورک توجه ایشان را بسیار به خود جلب کرد. ایشان آسمان خراش‌ها را "مناره‌های تجارت و صنعت دنیای غرب" نامیدند. بسیاری در اسکله جمع بودند تا به ایشان درود بفرستند.^۲ اما ایشان نسبت به پذیرش عامه اظهار بی میلی نموده توسط دکتر (امین‌الله) فرید از آنها خواستند که از اسکله بروند و به آنها پیغام دادند در هتلی که بعد از ظهر در آنجا اقامت خواهند کرد جمیع را ملاقات خواهند نمود.^۳

من نامه‌ای برای حضرت عبدالبهاء و نامه دیگری برای میرزا اسدالله به میرزا (احمد) سهراب دادم، اما میرزا اسدالله به این کشور نیامد. نامه‌ای به تاریخ ۱۲ آوریل از میرزا سهراب دریافت داشتم که حاکی از آن بود که حضرت عبدالبهاء به نظر می رسید مایل هستند در آپارتمانی اقامت کنند، هر روزه برای جلسات و قرار ملاقاتها به خانه بیایند. لوحی از حضرت عبدالبهاء که بسیار محبت آمیز و مشفقانه اما خالی از هر وعده‌ای بود، به پیوست نامه برایم ارسال داشت.

دیگر بار نوشتم که خانه برای ایشان و همراهانشان کاملاً آماده است و وعده‌ای را که در شام داده بودند که در خانه ما اقامت نمایند یادآوری نمودم. توسط دکتر فرید لوحی واصل شد که در آن می فرمایند،

۱- برای ملاحظه گزارش مفصل ورود حضرت عبدالبهاء که توسط گزارشگر جریده بهائی (وندل داچ Wendell P. Dodge) نوشته شده به مجله نجم باختر، سال سوم، شماره ۳ (۲۸ آوریل ۱۹۱۲)، صفحات ۶-۳ مراجعه نمایید. همچنین به ضمیمه همین کتاب نگاه کنید.

۲- در متن اولیه جمله زیر وجود داشت که خط خورده بود: "و این خوش آمدگویی بسیار موجب خشنودی ایشان شد."

۳- توضیح مترجم: "چون احباء در کنار صف کشیده برای زیارت جمال انور بی صبر و قرار بودند، فرمودند جمیع احباء بروند به منزل مستر کنی. من در آنجا عصری آنها را ملاقات خواهم نمود." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۶)

”وعده‌ای را که به تو دادم البته وفا خواهم کرد. به شهر تو خواهم آمد و برای ملاقات با تو به خانه‌ات خواهم آمد. مطمئن باش.“^۱ تاریخ لوح مبارک ۱۶ آوریل بود و روز ۱۵ آوریل نامه‌ای طولانی از دکتر (ادوارد) گتسینگر، و پیامی در نامه‌ای از او به خانم (لوئیز) بویل دریافت داشتم که درباره غذا و نیز ساعاتی که حضرت عبدالبهاء عادت به صرف آن داشتند سخن می‌گفت.

به دکتر گتسینگر نوشتم که ما برای تمام همراهان اطاق به اندازه کافی داریم و تهیه غذا برای ساعاتی که ذکر شده بود ابداً مشکلی نبود، اما اگر، با همه این احوال، حضرت عبدالبهاء ترجیح می‌دادند به آپارتمان (که برای همراهانشان اجاره شده بود) بروند، من باید بدانم که ایشان بهتر از همه آگاهند. در این میان جفری^۲ یادداشت کوچکی به عنوان دعوت برای حضرت عبدالبهاء نوشت. بعد، یادداشت کوچکی از دکتر گتسینگر واصل شد که حاوی پیام محبت‌آمیزی از حضرت عبدالبهاء بود که اینگونه پایان می‌یافت، ”همچنین به او بگویید که موقع ورود به واشنگتن تمام تصمیمات را اتخاذ خواهم کرد.“

جمعه، ۱۹ آوریل

امروز - نوزدهم آوریل، تلگرامی از حضرت مولی‌الوری خطاب به جفری رسید به این مضمون که، ”مکتوب واصل. ممنون. به خاطر شما خودم و مترجم به خانه شما می‌آییم. امضاء عباس“^۳ میرزا سهراب تلفنی به من گفت که او نیز همان موقع تلگرافی دریافت کرده که شنبه ساعت ۸ صبح حرکت خواهند کرد اما نباید کاری کرد که اعلان عمومی شود و همگان آگاه شوند. حضرت عبدالبهاء در نیویورک مورد استقبال بسیار گرمی قرار گرفته‌اند اما من نمی‌توانم درباره جلسات و مصاحبه‌ها مطلبی بنویسم چه که فردا می‌خواهم شروع به ثبت جزئیات مربوط به سفرشان به اینجا بکنم.

قبل از آن که جفری یادداشت دعوت را برای حضرت عبدالبهاء بنویسد به من گفت، ”حضرت عبدالبهاء نفرمودند که نزد ما اقامت خواهند کرد؟“

جواب دادم، ”چرا، فرمودند.“

”فکر می‌کنی علت نیامدن ایشان چیست؟“

در آن لحظه فکری به سرعت برق از ذهنم گذشت و جواب دادم که همین الان به فکرم رسید که

۱- توضیح مترجم: آنچه از الواح در این کتاب نقل شده تماماً توسط مترجم به فارسی ترجمه شده است، مگر آن که از منبعی اصل بیان مبارک یافت شده باشد، که در این صورت ذکر خواهد شد.

۲- مقصود شوهر آگنس پارسونز است که بهائی نبود. در این دفتر خاطرات از او به نام ”جفری پسر“ یاد می‌شود.

۳- اما، فقط حضرت عبدالبهاء و مترجمشان دکتر فرید در خانه خانواده پارسونز اقامت گزیدند. سایر همراهان حضرت عبدالبهاء در آن اوقات در خانه‌ای اجاره‌ای در شهر ساکن شدند.

توضیح مترجم: ”از پیش امر مبارک تلگرافاً صادر که محلی را غیر از منزل احباء کرایه نمایند و هر قدر مسس پارسنز رجا نموده بود قبول فرموده بودند که به خانه ایشان وارد شوند. ولی در استیشن (ایستگاه - م) احباء یکرزبان عرض نمودند که این خانه را مسس پارسنز محض تشریف‌فرمایی مبارک ساخته منتظر چنین روزی بوده؛ اگر تشریف نبرند یقین است سبب افسردگی و حزن شدید او می‌شود. لهذا قبول فرمودند که خود با یک نفر مترجم در آن خانه تشریف داشته باشند و سائر خدام در منزلی که برای ورود مبارک کرایه شده بود بمانند.“ (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۴۰)

بلا تردید در شرق دعوت کردن از کسی لازم تلقی می‌شود و غیره و غیره.^۱

شنبه، ۲۰ آوریل^۲

یکشنبه ۲۱ آوریل ۱۹۱۲. حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید، دکتر گنسینگر و دو نفر از ایرانیان^۳ حدود ساعت یک روز شنبه بیستم آوریل به واشنگتون وارد شدند. خانم (آلیس بارنی) همیک^۴ اتومبیلش را و من کالسکه (اسبی) ام را برای استقبال از مسافرین فرستادیم. حضرت عبدالبهاء اراده کرده بودند که زمان ورودشان مسکوت باقی بماند زیرا مایل نبودند تظاهراتی صورت گیرد. میرزا سهراب، مادام (فلورانس) خان و فرزندان^۵ به استقبال هیکل مبارک شتافتند و ایشان را بلافاصله به منزل ما آوردند.^۶

صبح روز قبل از عزیمت از نیویورک، هیکل مبارک با دویست و پنجاه نفر از مردم مصاحبه داشتند؛ بعلاوه، بعد از ظهر و شامگاه همان روز در مقابل کثیری از حاضرین به ایراد خطابه پرداختند، و دکتر فرید فکر کرد که قبل از جلسه‌ای که امشب قرار است ایشان در آن به ایراد خطابه بپردازند، بهتر است تا آنجا که امکان دارد استراحت بفرمایند. در نتیجه، هیکل مبارک به اطاق خود تشریف بردند و قبل از ناهار و مجدداً

۱- آگنس پارسونز در دفتر خاطراتش اشاره می‌کند که همسرش با ارسال یادداشت دعوت شخصی برای حضرت عبدالبهاء به نظرات من عکس‌العمل نشان داد. در جواب او تلگرام حضرت عبدالبهاء واصل شد.

۲- اگرچه مطلب در ۲۱ آوریل نوشته شده اما وقایع روز ۲۰ آوریل را ثبت کرده است.

۳- میرزا ولی‌الله نجفوانی و محمود زرقانی. به بخش زندگی‌نامه‌ها مراجعه کنید.

۴- Alice Barney Hemmick ۵- فرزندان عبارت بودند از مرضیه، حمیده و رحیم.

۶- جوزف هنن در مورد ورود حضرت عبدالبهاء می‌نویسد: "قطار سر وقت رسید. در میان جمعیت معمول مسافرین، گروه جالب و شگفت‌انگیز شرقیان دیده می‌شد و در آن میان سیمای جمیل و خونسرد حضرت عبدالبهاء دیده می‌شد که چون همیشه مسلط بر صحنه بودند. ایشان آرام از دروازه‌ها گذشتند، در آستانه ایستادند تا به اطفال میرزا علی‌قلی خان ابراز مرحمت نمایند. هشدار نگهبان که "رد شو، راه را نبند" عبد الهی را ابدأ آشفته نساخت. هشدار می‌توانست تکرار شود، اما تکرار نشد. در کنار کاردار سفارت ایران (علی‌قلی خان)، خانواده‌اش و دبیر هیأت نمایندگی، رئیس، خزانه‌دار و دبیر انجمن آموزشی ایرانی-آمریکایی، با معدودی از احبّا که اتفاقاً در آن زمان در ایستگاه حضور داشتند، ایستاده بودند. حضرت عبدالبهاء بعد از آن که در کمال شفقت و محبت به اطفال ابراز لطف و مرحمت فرمودند، در حالی که سایر اعضاء گروه در پی ایشان روان بودند، با میرزا علی‌قلی خان به طرف محلّ توقّف اتومبیلها در ایستگاه یونیون رفتند. اتومبیل خانم بارنی - همیک در آنجا در انتظارشان بود... حضرت عبدالبهاء بلافاصله همراه با دکتر فرید به منزل آقا و خانم ای جی پارسونز A. J. Parsons برده شدند." (جوزف اج هنن، "حضرت عبدالبهاء در واشنگتون دی سی"، مندرج در نجم باختر، سال سوم، شماره ۳ (۲۸ آوریل ۱۹۱۲) صفحه ۶). خانه خانم پارسونز در شمال غربی واشنگتون دی سی، خیابان آر R Street شماره ۱۸۱۸ قرار داشت.

جوزف هنن و چارلز میسن ریمی در ایستگاه هم حضور داشتند. به "مولی‌الوری، حضرت عبدالبهاء در واشنگتون دی سی" اثر میسن ریمی مندرج در *Bahā'i Reminiscences Diary Letters and Other Documents* (Washington, D.C.: n.p., 1938) و نیز "حضرت عبدالبهاء در واشنگتون دی سی" اثر هنن، ص ۶ مراجعه نمایید.

بلافاصله بعد از آن به استراحت پرداختند و در این ضمن دکتر فرید و من به بخش پذیرش روشر^۱ رفتیم. وقتی برگشتیم، حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید و آقای (چارلز میسن) ریمی برای سواری^۲ مختصری خارج شدند.

سر میز شام، خانم (هلن) گودال^۳ و خانم (الا) کوپر^۴ طبق وقت قبلی، برای زیارت حضرت عبدالبهاء از راه رسیدند، که ما را گیر انداختند. میرزا سهراب تلفن کرد که گروهی که برای استماع بیانات حضرت عبدالبهاء آمده بودند، بی‌قراری می‌کنند.^۵ جلسه در کتابخانه کارنگی^۶ برگزار شده بود.^۷ وقتی ما به تالار رسیدیم، مشاهده شد که هر ذره از فضای موجود برای ایستادن پر بود: می‌بایست راهی در طول تالارها و راه‌پله‌ها برای گروه ما باز می‌شد و من متوجه شدم که چند نفر بودند که دست دراز کردند که لباس هیکل مبارک را لمس کنند. پنج خبرنگار نیز حضور داشتند.^۸ حضرت عبدالبهاء خطابه را ایراد کردند که دکتر فرید به شیوایی به انگلیسی ترجمه کرد. ایشان عمده^۹ درباره صلح و حکمیت^۹ صحبت کردند.^{۱۰} موقعی که هیکل مبارک به زیارت مناجاتی به زبان فارسی

۱- Rausher - روشر مؤسسه تهیه غذا و تسهیلات بود که توسط خاندان چارلز روشر اداره می‌شد و در تقاطع خیابان کانکتیکات Connecticut Avenue و خیابان ال L Street قرار داشت. احبای واشنگتون آن را به عنوان محل صرف غذا جهت استقبال از حضرت عبدالبهاء برگزیده بودند، زیرا هیچ هتلی در شهر حاضر نبود تسهیلات لازم برای گروه مختلط نژادی فراهم آورد. خانواده روشر، که اهل سویس و اکثر کارکنانش نیز اروپایی بودند، مایل بودند از گروه‌های مختلط نژادی پذیرایی نمایند. به "مولی‌الوری، حضرت عبدالبهاء در واشنگتون" اثر ریمی، صفحات ۲۱-۲۳ مراجعه کنید.

۲- توضیح مترجم: مقصود از سواری، کالسکه سواری است.

۳- Ella Cooper

۴- Helen Goodall

۵- برنامه‌ریزی شده بود که حضرت عبدالبهاء در اجتماعی از انجمن آموزشی ایرانی - آمریکایی، صحبت کنند. این جلسه توسط احمد سهراب، بانی انجمن مزبور، سازماندهی شده بود. متن اولیه دفتر خاطرات اینگونه است: "... حاضرین ناراحت و بی‌قرار بودند." اما کلمه "ناراحت" حذف شده است.

توضیح مترجم: در بدایع الآثار (ج ۱، ص ۴۰)، خطابات مبارکه (ج ۲، ص ۳۰) و نیز متن انگلیسی خطابه مزبور که در صفحه ۳۵ *The Promulgation* مندرج است، "کنگره ارتباط شرق و غرب" به جای "انجمن آموزشی ایرانی - آمریکایی" ذکر شده است.

۶- Carnegie Library توضیح مترجم: در بدایع الآثار (ج ۱، ص ۴۰) و خطابات مبارکه (ج ۲، ص ۳۰) کتابخانه ملی ذکر شده است.

۷- در دهه‌های اولیه سده بیستم، اندرو کارنگی Andrew Carnegie ساخت کتابخانه‌های عمومی در مراکز شهری در سراسر ایالات متحده را از نظر مالی تأمین می‌کرد. این بناها، که با سبک معماری نئوکلاسیک که آن زمان برای ابنیه عمومی طرفدار زیادی داشت، شناخته می‌شد، غالباً به عنوان کتابخانه‌های کارنگی نامیده می‌شد تا از سایر ابنیه کتابخانه عمومی متمایز شود. اما، در این مورد، این نام خاص کتابخانه یا بنا نبود.

۸- در متن اولیه عبارت زیر در انتهای این جمله حذف شده است: "با توجه به اقدامات و جریانات."

۹- توضیح مترجم: میرزا محمود زرقانی موضوع صحبت هیکل مبارک را "ارتباط شرق و غرب و اتحاد امم و ظهور اسم اعظم" ذکر کرده است. (سفرنامه مبارک، ج ۱، ص ۴۰)

پرداختند، از عموم حضار درخواست شده برخیزند. این مناجات به انگلیسی ترجمه نشد. بسیاری از حضار اصرار شدید داشتند که با آن حضرت ملاقات کنند، اما چون ایشان خسته بودند، این درخواست رد شد.^۱ وقتی به خانه رسیدیم حضرت عبدالبهاء در اطاق صبح به صرف شام پرداختند و مدتی را ما به صحبت پرداختیم. من در مورد آقای اف دی میل^۲ که اخیراً در فاجعه تیتانیک مفقود شد سؤال کردم و به حضرت عبدالبهاء گفتم که او چقدر عزیز و دوست داشتنی بود - هنرمندی که خود و آثارش در اروپا و آمریکا مورد مدح و ستایش بودند.

جواب حضرت عبدالبهاء این بود، "وقتی شخصی خود را در زندگی وقف کار و حرفه اش کند، حال هنر یا هر حرفه دیگری که باشد، عبادت محسوب می‌گردد و تردیدی نیست که رحمت و عنایت الهی او را احاطه می‌کند." و نیز فرمودند، "اگر نفسی به شما خدمت کند و در زمانی دیگر خطایی مرتکب شود و ستمی روا دارد، یکی را برای دیگری ندیده بگیرید و اغماض کنید، فقط به خوبی‌ها فکر کنید." حضرت عبدالبهاء به من فرمودند که خانواده (پارسونزها؟) به علت بیماری یکی از آنها یک سال را در ارض اقدس بگذرانند - ارض اقدس به لحاظ معتدل بودن هوا انتخاب شده بود.

برنامه غذایی حضرت عبدالبهاء اینگونه بود:

۷ صبح چای و نان

۱/۵ بعد از ظهر صرف ناهار با خانواده

۴ بعد از ظهر چای

۷/۵ بعد از ظهر صرف وقت سر میز شام با خانواده بدون آن که هیكل مبارک غذایی میل نمایند.

۱۰ شب غذای ساده

۱۰- برای ملاحظه متن این خطابه به صفحه ۳۷-۳۵ کتاب *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه نمایید.

توضیح مترجم: خطابه مزبور در صفحه ۳۰ خطابات مبارکه جلد دوم مندرج است. شرح موضوع نیز در صفحه ۴۰ بدایع الآثار جلد اول درج شده است.

۱- جوزف هنن گزارشی جداگانه در خصوص این جلسه نوشته است: "اولین جلسه عمومی که سومین و آخرین جلسه اتحاد شرق و غرب بود در تالار وسیع کتابخانه عمومی برگزار شد. این تالار، که به طور معمول گنجایش ۴۰۰ نفر نشست دارد، در حد نهایت ظرفیتش پر بود، ۶۰۰ نفر توانسته بودند وارد تالار شوند و صد نفر هم در تالار بیرون ایستاده بودند. موقعی که حضرت عبدالبهاء وارد ساختمان شدند، جمعیت (بیرون) در دو طرف راه پله، در کمال احترام و سکوت، به صف ایستادند، سرها برهنه بود - این تکریم ناآگاهانه و بی‌اختیار جمعیت شبه‌شب آمریکایی بود! موقعی که وارد تالار شدند، حضار ناگهان از جای برخاستند و تا وقتی که ایشان فرمودند که بنشینند همچنان سر پا بودند. خطابه‌ای که ایشان ایراد کردند، با علاقه تمام استماع شد و موقعی که خطابه پایان یافت کنفرانس تعطیل شد. عملاً تمام جمعیت باقی ماندند تا با ایشان دست بدهند." (حضرت عبدالبهاء در واشنگتون، دی سی، اثر هنن، ص ۷) توضیح مترجم: زرقانی می‌نویسد، "پس از ختام هر کسی می‌خواست مشرف شود و چون جمعیت زیاد بود و وجود مبارک خسته لذا زود حرکت نموده به منزل مراجعت فرمودند." (ص ۴۰)

۲- در نسخه اصلی آمده است، "آقای میل (اف دی).".

وقتی که شب گذشته با خانواده سر میز شام نشسته بودند، به تلگرافهای زیادی که از نقاط مختلف، و عمدتاً خارج از کشور و نقاط دوردست، واصل شده بود نگاه می‌کردند. در این تلگرافها به آمریکا تبریک گفته شده بود که از افتخار حضور ایشان بهره‌مند بود.

یک نمونه چنین بود:

”متوجه هستم که حضرت عبدالبهاء مایل نبودند که در ایستگاه کسی به ملاقات ایشان بشتابد، اما حال تصور نمی‌کنم ایشان با آمدن من مخالف باشند. ای کاش برای ادای احترام در آنجا بودم.”

یکشنبه ۲۱ آوریل

صبح یکشنبه (۲۱ آوریل ۱۹۱۲) حضرت عبدالبهاء با خانم سیتون^۱، خانم (فلورانس فلمینگ) نویسنده^۲ و دیگران مصاحبه داشتند. من در کنار خانم نویسنده حضور داشتم. او سؤالات جالب بسیاری دربارهٔ وزن و آهنگ مطرح کرد که جوابهای آن بسیار آموزنده بود. بین ساعت نه و نیم و ده را حضرت عبدالبهاء با جفری^۳ گذراندند، به اسباب بازی‌هایش، کتابهایش و تصاویرش نگاه کردند و بعداً آنها با هم به باغچه پشت بام رفتند.

ساعت یازده حضرت عبدالبهاء همراه برخی از ایرانیان گروهشان، به تالار استودیو^۴ واقع در خیابان کانکتیکات رفتن. ایشان در آنجا خطابهٔ زیبایی ایراد فرمودند و بعد از آن در راهروی بین صندلی‌ها قدم زدند و با مردم به مکالمه پرداختند. کودکان را پیش می‌آوردند و در آغوش ایشان قرار می‌دادند. مناجاتی که به فارسی تلاوت کردند به انگلیسی ترجمه نشد. جفری پسر را با خودم به مراسم بردم و او تا بعد خاتمه خطابه باقی ماند. حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید و دکتر گتسینگر مدت یک ساعت بعد از جلسه در شهر با کالسکه گشتند و سپس برای صرف ناهار به منزل خانم همیک رفتند. خانم ست اکل^۵ و آقای آندروود^۶ حضور داشتند.

بسیار مشتاق بودم که حضرت عبدالبهاء رقص خانم نویسنده را ببینند تا که شاید بفهمانند که آیا از نقطه

Mrs. Florence Fleming Noyes - ۲

Mrs. Seaton - ۱

۳- پسر آگنس پارسونز که در این دفتر خاطرات "جفری پسر" خوانده می‌شود.

۴- تالار استودیو در خانه استودیو قرار داشت و آن خانه و نمایشگاهی متعلق به آلیس بارنی همیک بود که در سال ۱۹۶۰ به انستیتو اسمیتسونین Smithsonian Institute اهداء شده بود. در سال ۱۹۱۲، مدرسه هفتگی یکشنبه‌های بهائی در آنجا تشکیل می‌شد و در این جلسه مرتب بود که حضرت عبدالبهاء به ایراد خطابه پرداختند. برای ملاحظه متن خطابه به صفحات ۳۷-۳۹ کتاب *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه نمایید. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ خانه استودیو به *Alice Pike Barney: Her Life and Art* اثر Jean King (طبع موزه ملی هنر آمریکایی، ۱۹۹۴ در واشنگتن دی سی) صفحات ۱۸۴-۱۶۸ و نیز *The House that Alice Built* در *Historic Preservation* سال ۴۶، شماره ۵ (سپتامبر - اکتبر ۱۹۹۴)، صفحه ۶۰ مراجعه نمایید.

متن اولیه دفتر خاطرات اینگونه است، "استودیو" اما بعد توسط خود مؤلف به "تالار استودیو" تغییر یافته است.

Mr. Underwood - ۶

Mrs. Seth Ackley - ۵

نظر اخلاقی^۱، کار او ارزشی دارد یا خیر. هیکل مبارک قبل از آن که صبح عزیمت فرمایند، با اکراه به خانم نویس قول دادند که ساعت ۳ بعد از ظهر رقص او را ببینند^۲ و گویی برای ایشان بسیار جالب است، افزودند، "من هر کاری انجام داده‌ام، اما هرگز رقص تماشا نکرده‌ام." بعد از مشاهده رقص خانم نویس، فرمودند که خیلی خوب بود و کار او را مورد عنایت قرار دادند.

ساعت ۴، حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید و من به کلیسای یونیورسالیست، که دکتر (جان) وان شایک^۳ کشیش آن است، رفتیم. کشیش در پیاده‌رو منتظر ایستاده بود تا از حضرت عبدالبهاء استقبال نماید. هیکل مبارک را از دری جانبی به ساحت پشت محراب هدایت کرد. شایک در سخنان مقدماتی خود گفت که به علت اشتغالات بسیار این مرتبی بزرگ شرق، ترتیب مراسم تغییر خواهد کرد - یعنی حضرت عبدالبهاء ابتدا برای حضار خطابه‌ای ایراد خواهند کرد و سپس کلیسا را ترک خواهند فرمود.

بعد، دکتر وان شایک خطابه‌ای در خوشامدگویی به حضرت عبدالبهاء ایراد نمود که هیکل مبارک به آن جواب دادند و بعد درباره وحدت خطابه زیبایی ایراد فرمودند که دکتر فرید در نهایت سرعت و حصول رضایت ترجمه نمود.^۴ بعد، مناجاتی از لسان مبارک به فارسی تلاوت گردید.^۵ وقتی که انتظار می‌رفت حضرت عبدالبهاء بتوانند از کلیسا خارج شده برای اندکی استراحت به منزل مراجعت فرمایند، دکتر وان شایک قویاً از حاضرین خواست که با حضرت عبدالبهاء دست بدهند.^۶ این درخواست چنان بود که هیکل مبارک موافقت کردند و مدتی طول کشید تا ما توانستیم مراجعت کنیم.^۷

۱- در متن اولیه دفتر خاطرات آمده است، "از نقطه نظر صحی و تندرستی،" اما مؤلف آن را تغییر داده است.

۲- در متن اولیه جمله دیگری به این عبارت افزوده شده است، "اگر او (خانم نویس) در آن ساعت مراجعت کند،" اما خط خورده است.

۳- Dr. John Van Schaick

۴- برای ملاحظه متن این خطابه به صفحات ۳۹-۴۲ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه نمایید. آنچه که کشیش بیان نمود در کتاب "حضرت عبدالبهاء در واشنگتون دی سی" نوشته هنن، صفحات ۱۱-۱۰ درج شده است.

توضیح مترجم: متن فارسی خطابه در صفحه ۴۱ جلد اول بدایع الآثار و نیز ۳۳ جلد دوم خطابات مبارکه درج شده است.

۵- این مناجات به انگلیسی ترجمه نشده، اما ترجمه جدیدی از آن از مرکز جهانی واصل شده است.

توضیح مترجم: ویراستار متن انگلیسی، ترجمه مناجات مزبور را که از مرکز جهانی دریافت کرده نقل کرده است. این مناجات که با "ای پروردگار این جمع محض محبت باین محفل آمدند و با کمال حب و وفاق حاضر شدند..." شروع می‌شود، در صفحه ۴۵ بدایع الآثار و صفحه ۳۸ خطابات مبارکه و نیز صفحه ۲۰۵ مجموعه مناجاتهای طبع آلمان، چاپ دوم درج است. لذا از نقل آن در اینجا خودداری می‌شود.

۶- زرقانی می‌نویسد، "بعد از ختم بیان مبارک کشیش ایستاده پس از اداء شکرانه گفت اگر می‌خواهید به حضرت عبدالبهاء دست بدهید، از یک طرف بیایید دست بدهید و از طرف دیگر بروید. لهذا وجود مبارک نزدیک محراب ایستاده جمعیت کلیسا با نهایت افتخار و تعظیم دست می‌دادند و اظهار خضوع می‌نمودند. همان روز می‌فرمودند از بس مردان کلیسا دست مرا فشار دادند، دستم درد می‌کند." (ص ۴۶، ج ۱)

۷- در بسیاری از کلیساهای پروتستان رسم بر این است که کشیش با هر یک از نفوس حاضر در مراسم دست

اما به جای یافتن فرصتی برای استراحتی نسبی، گروهی از نفوس را یافتیم که در اطاق کوچک در انتظار حضرت عبدالبهاء بودند: میرزا علی قلی خان، خانم خان و دو کودک بزرگتر آنها، خانم (آلیس) برید^۱ و منشی جوان هیأت نمایندگی ایران: خان سیویرنس^۲ و خانم (آن) لین^۳؛ همچنین برادر خانم لین که در کشتی با حضرت عبدالبهاء بود؛ به علت علاقه و دلبستگی اطفال به حضرت عبدالبهاء، دوستی و مودتی فیما بین ایجاد شد. برادر خانم لین وقتی به واشنگتون رسید و متوجه شد خواهرش نسبت به تعالیم بهائی علاقمند شده، بسیار متحیر شد.

در اطاق بزرگ چای داده شد، محفلی تشکیل شد و حضرت عبدالبهاء طبق معمول در رأس این محفل قرار داشتند. بعد از آن که این گروه خانه را ترک کردند، حضرت عبدالبهاء به اطاق کوچک مراجعت کردند. در آنجا دکتر فرید مدّت نیم ساعت مطالبی را برای ایشان خواند. بعد از آن، ایشان با آقای (ادوارد آلفرد) اینس^۴ و آقای کرین^۵ مصاحبه‌ای داشتند که از قبل ترتیب داده شده بود. من به طبقه بالا رفتم و نمی‌دانم بعد از آن چه اتفاقی افتاد.^۶

موقع صرف شام در ساعت ۷/۵، حضرت عبدالبهاء نشستند و با ما صحبت کردند. آقای پارسونز^۷ پیشنهاد کرد که یک شب به کتابخانه کنگره که نورانی شده برویم، اما هرگز در رؤیا هم نمی‌دید که حضرت عبدالبهاء مایل باشند فعالیت دیگری را به برنامه روزانه خود که بدون آن هم پر بود، بیفزایند. اما حضرت عبدالبهاء فرمودند، "همین امشب برویم."^۸

ابتدا با آسانسور به ساختمان گرد رفتیم که مشرف به اطاق مطالعه بود. وقتی آقای پارسونز برگشت که گروه را به بخش دیگری از کتابخانه راهنمایی کند، دو مجسمه برنزی مورد بررسی قرار گرفتند. وقتی به حضرت عبدالبهاء گفته شد که آقای پارسونز مایل است بعضی قسمتهای دیگر ساختمان را به ایشان نشان دهد، فرمودند، "وقتی که کسی تقبل می‌کند چیزی را ببیند، باید آن را ببیند"^۹، و در اطراف ساختمان گرد به

می‌دهد. به این ترتیب عالیجناب شایک از حضرت عبدالبهاء استدعا کرد نقش کشیشی او را ایفا کنند. گزارش شده است که بیش از هزار نفر آن روز در کلیسا حضور داشتند که اکثر آنها بعد از مراسم باقی ماندند تا با حضرت عبدالبهاء ملاقات نمایند. ("حضرت عبدالبهاء در واشنگتون دی سی"، اثر هنن، ص ۷)

Mrs. Severance - ۲

Mrs. Alice Breed - ۱

Mr. Edward Alfred Innes - ۴

Mrs. Anne Lane - ۳

Mr. Crane - ۵

۶- در متن اولیه در انتهای جمله عبارت "چون برای اندکی استراحت ماندم" بوده که خط خورده است.

۷- همسر آگنس پارسونز

۸- متن اولیه دفتر خاطرات اینگونه بوده است، "آقای پارسونز پیشنهاد کرد که برای دیدن کتابخانه کنگره که نورانی شده برویم، اما با توجه به این که چه روز پرکاری هیکل مبارک داشتند، شاید بهتر بود شب دیگری را برای این کار تعیین می‌کرد، اما حضرت عبدالبهاء فرمودند، خیر، همین امشب برویم." این جمله را مؤلف خط زده و جمله دیگری را که فوقاً آورده شد، جایگزین کرده است.

۹- متن اولیه بیان ایشان را اینگونه نقل می‌کند، "شخص باید شیء را به طور کامل و تمام ببیند." مؤلف آن را خط زده و نقل قول فوق را جایگزین کرده است.

گردش ادامه دادند و همه چیز را با دقت نگاه کردند و نام هر یک از مجسمه‌های برنزی را سؤال کردند. بعد از ملاحظه این بخش از کتابخانه، ما با آقای پارسونز به قسمت او رفتیم و حضرت عبدالبهاء با همان دقت و کمالی که مجسمه‌ها را بازدید فرموده بودند، به ملاحظه این قسمت پرداختند.

آقای پارسونز رو به من کرده گفت، "اگر بخواهیم این قسمت را با این دقت کامل ملاحظه کنیم، قبل از آن که کارمان تمام شود، چراغها خاموش خواهند شد. درست در همین موقع، آقای (برنارد آر) گرین^۱، سرپرست ساختمان پدیدار شد، با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد و دستور داد که فعلاً چراغها روشن بمانند و درها نیز قفل نشوند. به این ترتیب فرصت داشتیم که قفسه کتابها، برخی از دستگاه‌های حمل و نقل کتب و نیز کتابهای ترکی را به حضرت عبدالبهاء نشان دهیم. به این ترتیب حضرت عبدالبهاء فرصت داشتند درسی از انجام دادن کامل هر کار را به ما بدهند.

در مراجعت به منزل حضرت عبدالبهاء شام میل فرمودند و بلافاصله به اطاقشان رفتند، اما چه کسی می‌داند که ایشان در این شب چه موقع دست از دعا کردن برای فرزندان خود برداشتند و به استراحتی که آنقدر به آن نیاز داشتند پرداختند.^۲

دوشنبه، ۲۲ آوریل

صبح زود روز دوشنبه، اعضاء خانه دور هم فرا خوانده شدند و حضرت عبدالبهاء سخنان کوتاهی ایراد فرموده مناجاتی برای آنها تلاوت کردند. هیکل مبارک تذکراتی به هر یک از احباء دادند و برای همه دعا کردند. بعد از آن به هر یک از خدمه دستمال ابریشمی دست‌دوزی به عنوان سوغات و یادگاری عنایت کردند.

حضرت عبدالبهاء قبل از خروج از خانه برای سواری، با چند نفر ملاقات داشتند. به موقع برای صرف ناهار مراجعت کردند. قبل از عزیمت برای کالسکه سواری، دوات رومیزی ایرانی بسیار زیبایی به جفري پسر هدیه کردند. سرمیز ناهار کتاب دست‌نویسی از آثار حضرت بهاء‌الله که توسط یکی از بهترین خطاطان ایران تهیه شده بود، به آقای پارسونز مرحمت کردند. نصوص هدایت‌بخش بسیار جالبی در این کتاب موجود است. درست قبل یا بعد از ناهار (وقت دقیقش را به خاطر ندارم) حضرت عبدالبهاء عینکی به من دادند و خواستند که آن را امتحان کنم. اما مجبور شدم به ایشان بگویم که برای من مناسب نیست^۳، و لذا آن را به

Mr. Bernard R. Green - ۱

۲- دو پاراگراف آخر بکلی دوباره نویسی شده است. در متن اولیه اینگونه بوده است، "... وقتی که به ما گفته شد که چراغها بزودی خاموش خواهند شد...؛ اما آقای گرین سرپرست، که مدت کوتاهی بعد او را ملاقات کردیم، دستور داد فعلاً چراغها را خاموش نکنند و درها را باز نگاه دارند. قفسه کتابها، برخی از دستگاهها برای برداشتن کتابها و نیز بعضی از کتابهای ترکی به حضرت عبدالبهاء نشان داده شد.

طولی نکشید که ما به خانه مراجعت کردیم، که در آنجا حضرت عبدالبهاء، به محض ورود شام میل فرمودند و خیلی زود به اطاقشان رفتند."

۳- به نظر می‌رسد خانم پارسونز در به خاطر آوردن واقعه دقیق، مشکل دارد. عبارت زیر که در این قسمت نوشته شده بوده، خط خورده است، "بعد، حضرت عبدالبهاء آن را به آقای پارسونز دادند، که آن را پذیرفت. حضرت عبدالبهاء عینک دیگری در آوردند و به من دادند که امتحان کنم. به نظر نمی‌رسد که کمکی به چشمها بکنند..."

ایشان برگرداندم، اما ایشان آن را در جعبه‌اش قرار داده به من دادند. البته آن را نگاه خواهم داشت و دیگر بار امتحان خواهم کرد. عینک را ابتدا به آقای پارسونز دادند.

بعد از نهار، حضرت عبدالبهاء تا ساعت ۴ استراحت فرمودند. در این وقت مدت سه ربع ساعت مصاحبه داشتند. در ساعت ۴ و ۴۵ دقیقه، به اطاق بزرگ رفتند تا برای تعداد زیادی که برای زیارت ایشان جمع شده بودند، صحبت کنند.^۱ این خطابه به موازات خطوط اصلی خطابه‌هایی بود که قبلاً ایراد شده بود، اما به نظر من برای متفکرین حاوی مطالب عمیق تر بود. ایشان فرمودند که دین واحد است، اما تقالید بسیار است.^۲ خانم ریچاردسون کنار من نشست به بود. او گفت، "چقدر ایشان عزیزند، او، خطابه تمام شد؟ من فردا هم می‌آیم."

مردم مدتی طولانی بعد از ایراد خطابه ماندند. ایرانی‌هایی که حضور داشتند با حضرت عبدالبهاء به اطاق کوچک رفتند که چای صرف کنند.^۳ بعضی از نفوسی که حضور داشتند به اطاق کوچک برده شدند تا با حضرت عبدالبهاء ملاقات داشته باشند. من خانم باکتر راندولف و دوشیزه ایلیزاهی^۴ را معرفی کردم. هیکل مبارک هر دو را با محبت تمام پذیرفتند: همچنین دکتر (جروم) چیس^۵، دوشیزه ماود دندی^۶، دوشیزه جانث ریچارد^۷، و خانم (آنا جوزفین) رمزی^۸. دو نفر اخیر سؤالاتی را مطرح کردند و جوابهایی را درست طبق نیازهای خود دریافت داشتند. دوشیزه مارسلند^۹ را نیز معرفی کردم.^{۱۰} آقا و خانم لین^{۱۱}، دو فرزند و خدمتکارشان طبق قرار قبلی، ساعت ۶ آمدند. آنها به کتابخانه هدایت

اما بعداً در حاشیه دفتر خاطرات نوشته است، "عینک. فکر می‌کنم آن را به جفری دادند و وقتی او گفت که برای او مناسب نیست آن را به من عنایت کردند. من هم بعد از آن که آن را امتحان کردم گفتم برای من مناسب نیست، اما ایشان جواب دادند، "برای شما مناسب خواهد شد." من آن را بسیار آرامش‌بخش یافتم و قصد دارم همیشه برای مطالعه از آن استفاده کنم."

۱- جوزف هنن در گزارش خود توضیح می‌دهد، "دوشنبه تا جمعه، هر روز بعد از ظهر حدود ساعت ۵، نفوسی پذیرفته می‌شدند. در اطاق بزرگ، که گنجایش ۱۵۰ نفر را به طور نشسته داشت، هر بعد از ظهر ازدحام می‌شد، و با گذشت یک هفته، علاقه‌ها بیشتر شد. بسیاری از نفوس برجسته در محافل اجتماعی، رسمی و سیاسی حضور می‌یافتند، بعلاوه تعدادی از زنان و مردان مشهور که به موقّیتهای ادبی و علمی نائل شده بودند، نیز در این جمع دیده می‌شدند." ("حضرت عبدالبهاء در واشنگتن دی سی"، اثر هنن، صفحه ۷)

۲- متن این خطابه را می‌توانید در صفحات ۴۳-۴۴ *The Promulgation* ملاحظه کنید.

توضیح مترجم: زرقانی هیچ اشاره‌ای به این اجتماع و این خطابه ندارد.

۳- در متن اولیه، عبارت زیر از انتهای جمله خط خورده است، "و احتمالاً مدتی به بحث در مواضع شغلی پرداختند."

۴- Mrs. Buckner Randolph & Miss Eliza Hay

۵- Miss Maude Dandye

۶- Dr. Jerome Chase

۷- Mrs. Anna Josephine Ramsay

۸- Miss Janet Richard

۹- Miss A. E. Marsland

۱۰- در متن اولیه، عبارت زیر در انتهای جمله خط خورده است، "و ترتیبی داده شده که خانم راندولف آن شب برای

۱۱- Mr. & Mrs. Lane

حضرت عبدالبهاء بنوازد."

شدند و در اثر اشتباهی که دکتر فرید مرتکب شده بود مجبور شدند مدتی منتظر بمانند. بالاخره حضرت عبدالبهاء نزد آنها رفتند و مکالمه بسیار جالبی را در مورد اقتصاد داشتند. موضوع بحث آنها نیاز شدید سرمایه داران به مطالعه و بهبود وضعیت کارگران بود، و الاً نتایج وخیمی حاصل می‌شد: ضرر اعتصاب یا اخذ اموال به قوه جبریه که می‌بایست به نحوی مسالمت‌آمیز حل می‌شد.

بعد از ظهر، اواخر وقت، حضرت عبدالبهاء برای قدم زدن خارج شدند.

شام ایرانی که توسط میرزا سهراب پخته شده بود، حدود ساعت ۸ شب توسط حضرت عبدالبهاء به همه داده شد. ساعت تعیین شده ۷/۵ بود اما آنها می‌گویند شام ایرانی هرگز سر وقت نیست. حضرت عبدالبهاء غذا را تقسیم می‌کردند^۱ و موقعی که دیگران مشغول صرف غذا بودند، ایشان صحبت می‌کردند.^۲ سید اسدالله^۳، میرزا محمود، علی‌قلی خان و کاتب^۴، دکتر فرید، دکتر گتسینگر، میرزا سهراب، آقای ریمی و جناب (جوزف) هنن حضور داشتند.

بعد از شام، حضرت عبدالبهاء جواب چند تلگرافی را که اخیراً در مورد عید رضوان^۵ واصل شده بود تقریر فرمودند. سؤال کردم که آیا این تلگرافها باید معدوم شود. ایشان پرسیدند، "میل دارید آنها را داشته باشید؟" عرض کردم بله و دکتر فرید قول داد آنها را ترجمه کند.

آقای پارسونز گفت لباس ایرانی‌اش را پایین بیاورند. خیلی مورد تحسین واقع شد. یکی از ایرانیان که آن را بررسی کرد گفت گلدوزی و سوزن‌دوزی آن بسیار زیبا است و قدمت آن حدّاقلاً به سیصد تا چهارصد سال قبل می‌رسد.

خانم راندولف حدود ساعت ده باز گشت که برای حضرت عبدالبهاء (پیانو) بنوازد. مهمانی به اطاق بزرگ منتقل شد اما حضرت عبدالبهاء به اطاق کوچک رفتند که شام میل کنند و ضمناً ترجیح می‌دادند موسیقی را از فاصله دورتری گوش کنند. ژولیت تامپسون، که ورودش را تلفنی به من اطلاع داد، وارد شد و حضرت عبدالبهاء از او دعوت کردند کنار ایشان بنشینند. هیکل مبارک به او فرمودند، "بخور، بخور." لذا بشقابی آوردند و او در غذای حضرت عبدالبهاء سهیم شد. حضرت عبدالبهاء فرمودند موسیقی خانم راندولف خیلی خوب بود، بعد به شوخی فرمودند، "حالا از دکتر گتسینگر بخواهید آواز بخواند - او مثل قناری

۱- متن اولیه دفتر خاطرات اینگونه بوده است، "حضرت عبدالبهاء به این سوی و آن سوی قدم می‌زدند..." این مطلب خط خورده و به جای آن نوشته شده، "حضرت عبدالبهاء غذا را تقسیم می‌کردند."

۲- برای ملاحظه متن این خطابه به صفحات ۴۳-۴۴ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید. توضیح مترجم: جناب زرقانی فقط اشاره نموده، "شب مسس پارسنز با اسم مبارک از وجوه احباء مهمانی نمود و از جمله بیانات مبارکه شب سر میز این بود که "ملاحظه تأییدات جمال مبارک نمائید که چه کرده ما را به کجا در خانه چه شخصی آورده که باین محبت با اسم من چنین مهمانی فراهم آورده. قدرت و نفوذ کلمه الله چگونه شرق و غرب را ربط داده؛ چسان فیض الهی شاملست و فضل رحمانی کامل." (ج ۱، ص ۴۶)

۳- مقصود سید اسدالله قمی است. ۴- میرزا علی‌اکبر خان

۵- جشن رضوان (۲۱ آوریل تا ۲ مارس) در تکریم خاطره دوازده روزی که حضرت بهاء‌الله قبل از سرگونی به استانبول در سال ۱۸۶۳ در باغی در خارج از بغداد چادر زدند و این مدت را در آنجا سپری کردند، برگزار می‌شود. در طی این ایام بود که ایشان رسالت خود را برای اولین مرتبه به معدودی از پیروان ابلاغ فرمودند.

می خواند.

دکتر راندولف آمد که خانم راندولف را ببرد. حضرت عبدالبهاء از او خواستند در کنارشان بنشیند و دربارهٔ قوهٔ شفابخش موسیقی در اعتقاد ایرانیان باستان با او صحبت کردند - تصوّر می شد بعضی هواها برای شفای بیماری سل در اوایل ابتلای به آن مؤثر است.

همچنین دربارهٔ نمایشنامهٔ زندگنی^۱ موسوم به میک و حشتناک^۲ اظهاراتی ابراز شد. آقای کندی حضرت عبدالبهاء را ترغیب کرد که این نمایش را در نیویورک ببینند. حضرت عبدالبهاء فرمودند، "اگر، به جای احساساتی کردن آن، وقایع معینی از زندگی حضرت مسیح را مطرح کرده بودید، این نمایش ارزش بسیار زیادی می داشت." بعد، حضرت عبدالبهاء به ترتیبی بسیار عالی و شگفت‌انگیز به نکاتی چشمگیری در زندگی حضرت مسیح اشاره فرمودند.^۳

فراموش کردم بگویم که به جای کاسهٔ آب جهت شستن انگشتان سر میز شام، آفتابه لگن ایرانی (یا شرقی) که از خانم ریچاردسون قرض گرفته بودم، دور گشت و مستخدمین در حالی که حوله روی دست خود گرفته بودند آن را همراهی می کردند. این از جمله آداب و عادات در ایران است. شامگاه آقای پارسونز از من خواست که لباس ایرانی ببوشم و آن را به حضرت عبدالبهاء نشان دهم. موقعی که وارد اطاق شدم، هیکل مبارک خندیدند و فریاد زدند، "خانم همیک!" لباس رنگهای روشن بسیاری داشت.^۴

سه‌شنبه، ۲۳ آوریل

صبح روز سه‌شنبه، بعد از ملاقات با چند نفر، حضرت عبدالبهاء و دکتر فرید برای سواری کوتاهی خارج شدند: دم منزل آقا و خانم هنن توقف کردند و بعد از آن به دانشگاه هاوارد^۵ تشریف بردند و در مقابل جمع کثیری از اساتید و دانشجویان به ایراد خطابه پرداختند.^۶ ایشان عمدهٔ بر نیاز به محبت و وحدت بین

The Terrible Meek - ۲

Rand Kennedy - ۱

۳- در متن اوّلیه، عبارت زیر خط خورده است، "طولی نکشید که همه رفتند."

۴- آلیس بارنی همیک به عنوان دستیار تهیه لباسهای شاد و رنگارنگ تئاتر شهرت داشت که پوشیدن چنین لباس رنگارنگی برای او چندان غیرعادی نبود.

۵- Howard University - این دانشگاه در سال ۱۸۶۷ برای تحصیل بردگانی که تازه آزاد شده بودند، تأسیس شد و تا سال ۱۹۱۲ به یکی از برجسته‌ترین و مشهورترین دانشگاههای سیاه‌پوستان کشور تبدیل شده بود. از آنجا که آن زمان هنوز دوران جدایی نژادی در جامعه آمریکا بود، تمام دانشجویان این دانشگاه را آمریکاییان آفریقایی‌تبار تشکیل می دادند.

۶- متن این خطابه را می‌توانید در صفحات ۴۴-۴۶ کتاب *The Promulgation of Universal Peace* بیابید. توضیح مترجم: جناب زرقانی در صفحه ۴۷ جلد اول بدایع‌الآثار به عزیمت حضرت عبدالبهاء به این دانشگاه اشاره کرده و حضور بعضی از دوستان سفیدپوست را نیز متذکر شده است. در این مکان، رئیس دانشگاه آن حضرت را "باسم پیغمبر صلح و مبشّر الفت و نجات" معرفی کرد. متن خطابه در صفحات ۴۳-۳۹ جلد دوم خطابات مبارکه درج شده است.

نژادهای سفید و سیاه انگشت گذاشتند و فرمودند که سیاه پوستان باید از سفید پوستان ممنون باشند زیرا توسط آنها نه تنها به آزادی نژادشان نائل شدند، بلکه این بدایت آزادی برای جمیع بردگان (جهان) خواهد بود. ایشان همچنین فرمودند که با تعلیم و تربیت از تفاوت بین دو نژاد کاسته خواهد شد.^۱

حضرت عبدالبهاء و دکتر را برای صرف ناهار از دانشگاه به منزل خانم خان^۲ بردند، من هم با گروه ایشان ناهار را صرف نمودم. غیر از حضرت عبدالبهاء، نوزده نفر حضور داشتند. اسامی کسانی را که به خاطر دارم به شرح زیر بود: میرزا علی قلی خان، مادام خان (و) دو فرزندشان، خانم برید، خانم سیویرنس^۳، خانم گودال، خانم کوپر، دوشیزه دُر^۴، دکتر گتسینگر، دکتر فرید، میرزا سهراب، دوشیزه ژولیت تامپسون، جناب (لوئی) گریگوری^۵، آقای ریمی و خود من. غذای ایرانی داده شد. گلها بسیار زیبا بود، سراسر میز از گلبرگهای رُز پوشیده بود.

چون حضرت عبدالبهاء در تعیین جای بعضی از مهمانان شخصاً اقدام فرمودند، مدتی در صرف ناهار تأخیر شد.^۶ حضرت عبدالبهاء اصرار فرمودند که من روی میلی که سر میز برای ایشان گذاشته شده بود

۱- جوزف هنن اینگونه ثبت کرده است: "ظهر روز سه شنبه ۲۳ آوریل، حضرت عبدالبهاء در دانشگاه هاروارد خطاب به بیش از هزار تن از دانشجویان، هیأت علمیه و تعداد کثیری از مهمانان برجسته و متخصص به ایراد خطابه پرداختند. این یکی از مهم ترین و برجسته ترین وقایع بود و در این جا، مانند هر جایی که سفیدها و رنگین پوستها حضور داشتند، حضرت عبدالبهاء شادتر از همیشه به نظر می رسیدند. آن گروه عظیم مستمعین نفسها را در سینه ها حبس کرده با دقت تمام به بیانات ایشان گوش می دادند و بعد از اتمام خطابه با کف زندهای زیاد امتنان خود را ابراز داشتند." ("حضرت عبدالبهاء در واشنگتون"، اثر هنن، ص ۷)

توضیح مترجم: زرقانی می نویسد، "پس هیکل انور قیام فرمودند و خطابه ئی در الفت و اتحاد سیاه و سفید و وحدت عالم انسانی ادا نمودند مکرر جمعیت کف بر کف زدند و اظهار ذوق کردند... چون بیرون تشریف آورده سوار شدند، جمعیت مانند فوج موج می زد و از دو طرف جمیع صف کشیده تعظیم می نمودند و با کلاه و دستمال خداحافظی می کردند." (ص ۴۷)

۲- توضیح مترجم: نویسنده کلمه "خان" پس از نام "علی قلی خان" را نام خانوادگی تصور نموده، همسر ایشان را خانم خان اسم می برد.

Severance - ۳

۴- Miss A. Dorr - توضیح مترجم: در قسمت معرفی نفوس نام این خانم آلتی Althea ذکر شده است.

Mr. Louis Gregory - ۵

۶- خانم پارسونز در کمال ملاحظه و احتیاط از ذکر این نکته احتراز می کند که حضرت عبدالبهاء، با اصرار به این که لوئی گریگوری، از احببای برجسته آمریکایی آفریقایی تبار در واشنگتون مبتلا به جدایی نژادی در موقع ناهار حضور داشته باشد، آداب و رسوم متداول اجتماعی آن زمان در مورد جدایی نژادی را زیر پا گذاشتند، گو این که لوئی گریگوری برای ناهار دعوت نداشت.

هارلان اوپر داستان را اینگونه بازگو می کند، "در طی سفر حضرت عبدالبهاء به ایالات متحده در سال ۱۹۱۲، میرزا علی قلی خان و خانم خان، که هر دو بهائی بودند، مهمانی ناهاری به افتخار ایشان در واشنگتون برگزار کردند. خان کاردار هیأت نمایندگی ایران در پایتخت بود. بسیاری از نفوس برجسته دعوت داشتند، که برخی از آنها اعضاء جامعه رسمی و اجتماعی واشنگتون، و نیز معدودی بهائی بودند.

بنشینم و به این ترتیب من در کنار ایشان قرار گرفتم و خانم سیورنس کنار من قرار گرفت. در طرف دیگر حضرت عبدالبهاء، خانم گودال، خانم برید و خانم ژولیت تامپسون نشست - ترتیب سایر صندلی‌ها را خانم خان تعیین کرد.^۱

درست یک ساعت قبل از نهار حضرت عبدالبهاء برای لوئی گریگوری پیام فرستادند که برای کنفرانس موعود می‌تواند نزد ایشان برود. لوئی در ساعت تعیین شده وارد شد و کنفرانس ادامه یافت؛ حضرت عبدالبهاء به نظر می‌رسید میل داشتند آن را طول بدهند. وقتی نهار اعلام شد، حضرت عبدالبهاء پیشاپیش حرکت کردند و کلیه حاضرین، جز لوئی، پشت سر ایشان حرکت کردند.

همه نشستند اما ناگهان حضرت عبدالبهاء برخاستند، نگاهی به اطراف انداختند و از میرزا خان پرسیدند، "جناب گریگوری کجاست؟ جناب گریگوری را بیاورید." برای میرزا خان چاره‌ای باقی نماند جز این که جناب گریگوری را بیابد. خوشبختانه هنوز خانه را ترک نکرده بود، بلکه آرام در انتظار فرصتی بود که از خانه بیرون برود. بالاخره جناب گریگوری با میرزا خان وارد اتاق شد.

حضرت عبدالبهاء که میزبان واقعی بودند (همانطور که همیشه و در هر جایی که حضور داشتند میزبان بودند)، تا این موقع جای مهمانان را عوض کرده مجدداً جای هر کسی را تعیین و جایی برای جناب گریگوری مهیا کرده بودند، و این افتخار را به ایشان دادند که در سمت راست هیکل مبارک بنشینند. هیکل مبارک اظهار داشتند که از حضور جناب گریگوری در آنجا بسیار خوشنودند و بعد، خیلی طبیعی، گویی هیچ اتفاق غیر عادی نیفتاده، شروع به سخنرانی در مورد وحدت نوع بشر فرمودند. ("The Baha'i World, Vol. XII [Wilmette, Ill., Baha'i Publishing] (Trust, 1956) p. 668

۱- ژولیت تامپسون جزئیات زیر را دربارهٔ مکالمه بر سر این میز نوشته است، "خانم پارسونز موقع نهار حضور داشت. او قبل از آن که بهائی شود عضو فرقهٔ ساینیتیست مسیحی بود و در این موقع سؤال مربوط به تأثیر تلقین ذهنی برای درمان بیماری جسمی را مطرح کرد. حضرت عبدالبهاء فرمودند، "برخی از بیماری‌ها مانند سل ریوی و جنون ناشی از علل روحانی، فی‌المثل غم و اندوه، است و اینها را می‌توان به وسیلهٔ روح معالجه کرد. اما خانم پارسونز با قدری سماجت پرسش خود را ادامه داد. "آیا ناراحتی‌های شدید جسمی، مانند استخوانهای شکسته را نیز نمی‌توان با روح معالجه کرد؟"

ظرف بزرگی سالاد در مقابل حضرت مولی‌الوری قرار داشت. ایشان در صدر میز قرار داشتند و فلورانس خانم در سمت راست ایشان نشسته بود.

هیکل مبارک خندیدند و فرمودند، "اگر تمام ارواحی که در این جو وجود دارند جمع می‌شدند نمی‌توانستند ظرفی سالاد درست کنند! معهدا، روح انسان قویست. چه که روح انسان می‌تواند در فلک علم پرواز کند، حقایق را کشف کند، حیات ببخشد، بشارت الهیه دریافت کند." و بعد خندیدند و فرمودند، "آیا این اعظم از تهیهٔ سالاد نیست؟" (*The Diary of Juliet Thompson* [Los Angeles: Kalimat Press, 1993] pp. 269-70)

توضیح مترجم: Christian Scientist فرقه‌ای مسیحی است که در سال ۱۸۶۶ توسط مری بیکر ادی Mary Baker Eddy کشف شد. این فرقه که نام رسمی آن کلیسای ساینیتیست مسیح Church of Christ, Scientist است، تعالیم خود را از آثار مقدسه، آنگونه که پیروانش درک کرده‌اند، اقتباس می‌کند و این تعالیم شامل اقدام به معالجهٔ روحانی مبتنی بر این است که علّت و معلول هر دو ذهنی و روانی است و این که گناه، بیماری و مرگ با درک

بعد از ناهار حضرت عبدالبهاء در اطاق بالا برای گروهی از نفوس صحبت فرمودند: بعداً برای سی یا چهل نفر که در اطاق دیگری برای استماع خطابه ایشان جمع شده بودند، نطق کردند.^۱

سفیر ترکیه^۲، که قبلاً با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرده بود، حضور داشت. او مکالمه‌ای با هیکل مبارک داشت، بعد وارد اطاق پایین شد تا به خطابه ایشان گوش دهد و به کسی گفت، "میل دارم به خانه‌ای که در آنجا بعداً خطابه ایراد خواهند کرد بروم" پس به خانه ما آمد و بعد حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید، آقای پارسونز و مراد عوت کرد که پنجشنبه شب با او شام صرف کنیم.

وقتی که من فرصت یافتم دربارهٔ وسعت تعالیم صحبت کنم به دبیر جوان ترک گفتم که من قبلاً فکر می‌کردم ماهومت (یعنی حضرت محمد) شیاد بوده، اما حالا می‌دانم که آن حضرت یکی از انبیاء الهی بودند، و او در جواب من با تکریم و تحسین دربارهٔ حضرت عبدالبهاء صحبت کرد و گفت محمدی‌ها (یعنی مسلمانان) به مراتب آزاداندیش‌تر از مسیحیان بودند زیرا حضرت مسیح را به عنوان یک پیغمبر پذیرفتند، در حالی که مسیحیان ماهومت را قبول ندارند.

آدمیرال پیری^۳ نیز حضور داشت. تمجید و ستایش حضرت عبدالبهاء از او را که توانسته به اقصی نقاط شمال واصل شود شنیدم.^۴

کامل اصل الهی تبلیغ و درمان که حضرت مسیح آورده، به کلی از میان خواهد رفت. (ویستر کالجییت)

۱- این خطابه در صفحات ۴۶-۴۳ خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء ج ۲ (طبع ۱۲۷ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، و طبع مجدد در سال ۱۹۸۴ وسیله Baha'i Verlag آلمان) درج شده است.

بنا به گفته لوئی گریگوری، از جمله کسانی که در این وهله با حضرت عبدالبهاء ملاقات نمودند، الکساندر گراهام بل، مخترع تلفن و دوکی ایتالیایی بود. به *Some Recollections of the Early Days of the Baha'i Faith in Washington D.C.* اثر لوئی گریگوری، ص ۱۳ مراجعه نمایید. (به محفظه آثار امری در واشنگتون دی سی مراجعه شود.)

توضیح مترجم: جناب زرقانی ذیل مطلب مربوط به ۲۴ آوریل نوشته است، "مستر بل ... پیره مرد بسیار خلیق ظریفی که یوم قبل به منزل مبارک آمده مشرف شد و رجا نمود که به مجمع علمی آنها تشریف فرما شوند و آن هیئت را ممنون و سرفراز فرمایند." (ص ۴۹)

۲- یوسف علی پاشا (در صفحه ۵۲ جلد اول بدایع الآثار نام این سفیر ضیاء پاشا ذکر شده است - م)

۳- Admiral Peary - توضیح مترجم: رابرت ادوین پیری Robert Edwin Peary (ولادت ۶ مه ۱۸۵۶ در کرسون پنسیلوانیا- وفات ۲۰ فوریه ۱۹۲۰ در واشنگتون دی سی) او سه مرتبه برای فتح قطب شمال تلاش کرد و دفعه سوم به مقصود رسید، گو این که ادعای دکتر فردریک کوک که قبل از او به قطب رسیده، قدری توفیق پیری را کمرنگ نمود. اما بعدها ادعای کوک رد شد.

۴- ژولیت تامپسون عباراتی را که حضرت عبدالبهاء خطاب به آدمیرال پیری بیان فرمودند به گونه دیگری در دفتر خاطراتش نقل می‌کند: "وقتی حضرت عبدالبهاء به پیری خوشامد می‌گفتند، اتفاق جالبی افتاد. آدمیرال پیری تازه توانسته بود در ملاً عام ثابت کند که ادعای کاپیتان کوک صحت ندارد و او، نه کاپیتان کوک، کاشف قطب شما است. در آن لحظه، در سفارت، او مانند بادکنکی بود که بادش کرده باشند.

وقتی (علی‌قلی) خان آدمیرال را آورد و به حضرت عبدالبهاء معرفی کرد من در کنار هیکل مبارک ایستاده بودم.

ما از منزل خان به این خانه آمدیم که پر از جمعیت بود. احتمالاً قریب ۲۵۰ نفر حضور داشتند که بسیاری از آنها ایستاده بودند. حضرت عبدالبهاء دربارهٔ فاجعهٔ تایتانیک صحبت کردند.^۱ وقتی کلام مبارک به انتهی رسید فرمودند، "خیلی خسته هستم. دفعهٔ دیگر بهتر صحبت خواهم کرد." بعد از نطق، هیکل مبارک به اطاق کوچک رفتند تا به چند نفر ملاقات کنند و بعد با خانم همیک با اتومبیل عزیمت کردند. سفیر ترکیه نیز با اتومبیل آنها رفت و خیلی از مکالمه با ایشان محظوظ شد. وقتی حضرت عبدالبهاء مراجعت کردند به اطاق صبح که آقا و خانم آرنولت بلمونت^۲، خانم ژولیت تامپسون، و دو ایرانی اجتماع کرده بودند، رفتند. چای داده شد و حضرت عبدالبهاء فنجانی را که اختصاصاً برای ایشان آورده شده بود به من دادند.

طولی نکشید که ایرانی‌ها رفتند و ما موفق شدیم حضرت عبدالبهاء را به اطاقشان بفرستیم که قبل از عزیمت به کلیسای رنگین پوستان^۳ استراحت فرمایند. ایشان قرار بود آن شب در این کلیسا سخنرانی کنند، لذا برخلاف هر شب، آن شب موقع شام با ما نبودند.

بعد از شام حضرت عبدالبهاء با میرزا علی قلی خان برای قراری که در کلیسای متروپولیتن گذاشته بودند رهسپار شدند^۴ - من و آقای پارسونز رفتیم قدم بزنیم. وقتی هیکل مبارک مراجعت فرمودند، ما در کنارشان نشستیم و ایشان موقع شام راجع به مسائل کلی صحبت می‌فرمودند.^۵ حضرت عبدالبهاء از من دعوت کرده بودند روی کاناپه در کنار ایشان بنشینم. موقعی که حضرت عبدالبهاء برخاستند که به بستر بروند، آقای پارسونز به ایشان کمک کرد از پله‌ها بالا بروند و شنیدم که هیکل مبارک در نهایت محبت به آقای پارسونز می‌فرمودند، "پسر من، پسر من."

حضرت مولی‌الوری با بیانات ملیحی با او صحبت کردند و این اکتشاف را به او تبریک گفتند. بعد، در کمال ملاحظت این کلام حیرت‌آور را به بیان خویش افزودند، "مدتهای مدید عالم توجّه تامّ به قطب شمال داشت که کجا قرار گرفته و چه چیزی را می‌توان در آنجا یافت. حال ایشان، آدمیرال پیری، آن را کشف کرده و معلوم شده هیچ چیز در آنجا یافت نمی‌شود؛ و بنابراین، ایشان خدمت بزرگی به عالم کرده‌اند چون خیال همه را راحت کرده‌اند که در آنجا هیچ چیز یافت نمی‌شود."

هرگز قیافهٔ مبهوت و حیرت‌زدهٔ پیری را در مقابل این بیان مبارک فراموش نمی‌کنم. بادکنک بادش خالی شده بود!
(*The Diary of Juliet Thompson*, pp. 272-73)

۱- به صفحات ۴۸-۴۶ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید. جناب زرقانی نطق مبارک در خصوص فاجعهٔ تایتانیک را در روز ۲۲ آوریل ذکر می‌کند، "عصر، نطق مبارک در مجمع دربارهٔ غرق شدن کشتی تایتانیک و طلب مغفرت رُگاب آن بود و تسلی عزاداران." (ص ۴۶)

۲- Arnault Belmont

۳- کلیسای اسقفی متدیست متروپولیتن آفریقایی Metropolitan African Methodist Episcopal Church که قرار بود حضرت عبدالبهاء خطاب به انجمن ادبیات و تاریخ بیتل Bethel Literary and Historical Society که سازمان پیشرو سیاهپوستی در واشنگتن دی سی بود سخنرانی نمایند.

۴- برای ملاحظهٔ این خطابه به صفحات ۵۲-۴۹ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

۵- در متن اولیه عبارت زیر در اینجا خط خورده است، "آقای پارسونز و دکتر فرید شکلات خوردند."

کسی به حضرت عبدالبهاء گفت که آن یوم، روز تولد روپال^۱ بود. ایشان فرمودند، "چرا قبلاً به من گفته نشد تا صبح برایش دعا کنم؟"

چهارشنبه، ۲۴ آوریل

چهارشنبه صبح عمده^۲ به مصاحبه‌های خصوصی اختصاص یافت. هنگام ظهر به (قبرستان) آرلینگتون رفتیم. درست قبل از آن که از خانه خارج شویم به حضرت عبدالبهاء گفتم، "می‌توانم چند شاخه از گل‌های رُز شما را داشته باشم؟" و چون قصد داشتم گل‌هایی را که از زیبایی کمتری برخوردار بودند بردارم، افزودم، "می‌توانم خودم انتخاب کنم؟" حضرت عبدالبهاء خودشان انتخاب کردند، یکی یکی آنها را برداشتند و فرمودند، "خودم آنها را می‌آورم." وقتی که منتظر رسیدن کالسکه بودیم، حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید، آقای ریمی و من تا خیابان هجدهم، نزدیک (خیابان) جی^۳ را پیاده رفتیم. حضرت عبدالبهاء یک موتور برق را آن سوی خیابان مشاهده کردند، ایستادند و درباره آن اظهار نظر نمودند و قیمتش را سؤال کردند. چون هیچکدام از آنها از آن نمونه نداشتیم، خیلی جالب بود که کورمال کورمال در این سوی و آن سوی برای پی بردن به قیمتش از این و آن سؤال می‌کردیم - بالاخره آقای ریمی گفت که فکر می‌کند می‌توان یکی از آنها را به قیمتی از ۸۰۰ دلار به بالا تا ۲۰۰۰ دلار خرید. حضرت عبدالبهاء فرمودند، "قیمتش را مشخص کن،" و آقای ریمی با اطاعتی سریع به آن سوی خیابان رفت، اما دکتر فرید بهتر متوجه شد که مقصود حضرت عبدالبهاء چیست و گفت، "حالاً نه." لذا آقای ریمی قول داد که فهرست قیمت‌ها را تهیه کند. بعد ما به قدم زدن ادامه دادیم و وقتی پشت سرمان را نگاه کردیم دیدیم کالسکه دارد نزدیک می‌شود.

وقتی به آرلینگتون رسیدیم دم خانه پیاده شدیم و از میان چند اطاق رد شدیم، و بعد در حیاط نشستیم - حضرت عبدالبهاء از لطافت و طراوت هوا که آکنده از عطر گلها بود، لذت می‌بردند. منظره‌ای دیدنی در فاصله‌ای مشاهده می‌شد و گنبد‌های کنگره آمریکا و کتابخانه به نحوی برجسته و ملموس مشهود بود.

در این موقع درباره روپال صحبت کردم. حضرت عبدالبهاء فرمودند، "روپال باید با شما باشد." وقتی به ایشان گفتم که روپال در مؤسسه دکتر (جان جرج) گرینگ^۴ خوشحال به نظر می‌رسد، ایشان فرمودند، "بله، پزشک به او تلقین می‌کند که اینطور تصور کند." بعلاوه، ایشان فرمودند، که فعلاً ما باید هر چه در توان داریم انجام دهیم تا روپال مسرور باشد و این که مشکلی که او دارد از اهمیت ثانوی برخوردار است و وقتی که مسرت و آزادی تثبیت شود، بیماری زائل خواهد شد. "اگر روپال از شما می‌خواهد که با کالسکه به گردش بروید، بروید؛ اگر معاشرت و مصاحبت پدرش را می‌خواهد، کاری کنید که آقای پارسونز با او باشد." هیکل مبارک فرمودند که روپال باید از مصاحبت و همراهی جوانان برخوردار باشد: مردی جوان و

۱- Royall - روپال پسر دیگر آگنس بود که، ظاهراً به علت ناراحتی روانی، در مؤسسه‌ای دور از خانواده زندگی می‌کرد. طبق سرشماری سال ۱۹۰۰، روپال در این زادروزش باید بیست و چهار ساله بوده باشد.

۲- در متن اولیه جمله زیر در این نقطه خط خورده است، "سفری با اتومبیل به آرلینگتون ترتیب داده شده بود که دکتر فرید هنگام ظهر به آرلینگتون برود."

۳- J Street

۴- Dr. John George Gehring - دکتر گرینگ رئیس آکادمی گولد Gould در بیتل واقع در ایالت مین Maine بود و احتمالاً مؤسسه به او نسبت داده می‌شد.

زنی جوان که همراه و مصاحب او باشند و از او مراقبت کنند. دربارهٔ درس و تحصیل هیچ چیز نباید به رویال گفت. حضرت مولی‌الوری فرمودند، "تعلیم و تربیت رویال موهبتی از سوی خداوند خواهد بود." ضمناً فرمودند که او باید در آب و هوای معتدل زندگی کند و مدّت زیادی را در هوای آزاد باشد.

بعد از این مکالمه ما به طرف در ورودی قبرستان رفتیم. در طول راه، موقعی که از کنار ستون یادبود ژنرال کینگ می‌گذشتم گفتم، "بهترین دوست پدرم در اینجا مدفون است." حضرت عبدالبهاء یک شاخه رُز سفید انتخاب کردند و روی مرقد او گذاشتند. وقتی به مراقد پدر و مادرم رسیدیم، چند شاخه گل رُز انتخاب کردند و آنها را در سبدهای گل گذاشتند، بعد لوحی را تلاوت کردند که بخش زیادی از آن را دکتر فرید یادداشت کرد.

موقعی که به طرف کالسکه برمی‌گشتیم گفتم می‌ترسم که مادرم (الیزابت رویال^۱)، که در واشنگتون دی سی با خانوادهٔ پارسونز زندگی می‌کرد) را با مخفی کردن افکارم از او ناراحت کرده باشم، بعد از آن که او درگذشت، احساس کردم که اگر این کار را نمی‌کردم، از آنجا که او وقتی در اینجا بود، مهر و محبت زیادی نسبت به من داشت، تفکر مداوم من ممکن بود او را در اینجا نگاه دارد و من نمی‌خواستم اینطور شود. حضرت عبدالبهاء فرمودند که من کار درستی کرده‌ام که او را اندوهگین نکرده‌ام، زیرا روح شخص دیگر از مسرت عزیزانش مسرور می‌شود و این که مغموم و محزون شدن به خاطر کسانی که در گذشته اند خطا است. "اگر دوستان به شهر دیگری بروند که ساکن شوند و به زناگی ادامه دهند، دوست ندارند بشنوند که دوستانشان سوگواری و اظهار تأسف می‌کنند."

وقتی از آرلینگتون برگشتیم ناهار صرف کردیم و تقریباً بلافاصله بعد از آن به تالار استودیو برای شرکت در جلسهٔ اطفال رفتیم.^۲ حضرت عبدالبهاء از من خواستند کنار ایشان بنشینم. جفری پسر نیز تبعیت کرد. چون صندلی اضافه نبود، جفری مدتی روی زانوی من نشست و بعد ایستاد. کلیه کودکان آمدند - حضرت عبدالبهاء آنها را در آغوش می‌گرفتند و سرشان را نوازش می‌کردند، نامشان را می‌پرسیدند و آنها را می‌بوسیدند. به جفری گفتم، "تو هم برو."

جفری جواب داد، "من در خانه با ایشان زندگی می‌کنم."

"مایل نیستی همان کاری را که دیگران انجام می‌دهند، انجام بدهی؟"

لذا وقتی فاصله‌ای افتاد، جفری جلو رفت و حضرت عبدالبهاء او را در بغل گرفتند. وقتی جفری با گونه‌های گل انداخته و چشم‌های درخشان نزد من برگشت گفت، "به مسیح و بچه‌های کوچک می‌ماند." آنچه که در چهره‌های کودکان مشاهده می‌شد خیلی خیلی زیبا بود. بعد از آن که حضرت عبدالبهاء به کلیه کودکان، تک تک، اظهار عنایت فرمودند، نطق کوتاهی خطاب به مادران ایراد فرمودند و به آنها گفتند که آنها

Elizabeth Royal - ۱

۲- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد که، "طرف صبح بانجمن اطفال بهائیان تشریف بردند در حالی که حین ورود مبارک جمیع اطفال هم‌آواز بودند و ثنای عبدالبهاء را نظماً بزبان انگریزی با پیانو می‌خواندند. چون نظر انور باطفال افتاد فرمودند، "ماشاءالله طفلها مانند دسته‌های گل در نهایت صفا و طراوت و لطافتند." پس از نطق و دعای دربارهٔ اطفال یک یک را بوسیده در آغوش می‌گرفتند و شیرینی عنایت می‌کردند و شدت محبت وجود مبارک به اطفال دیدنی بود. (ص ۴۸)

در آماده کردن این کودکان برای زندگی آینده‌شان کاری سترگ انجام می‌دهند.^۱ هنگامی که با کالسکه به خانه برمی‌گشتیم، حضرت عبدالبهاء به جفری فرمودند، "بچه‌ها را دیدی؟" این عبارت را به زبان انگلیسی ادا کردند.^۳

وقتی به خانه برگشتیم، نفوس جمیعاً در اطاق بزرگ جمع شده بودند. حضرت عبدالبهاء به نحوی بسیار زیبا و ملیح تعالیم حضرت مسیح را مورد تکریم قرار دادند.^۴ مردم علاقه زیادی نشان دادند و طبق معمول میل نداشتند خانه را ترک کنند.

حضرت عبدالبهاء بعد از جلسه با کالسکه گردش کوتاهی کردند. وقتی که مراجعت کردند دنبال من فرستادند که چای صرف کنیم و دیگر بار فنجان چایی را که برای ایشان تهیه شده بود به من عنایت کردند.^۵ موقع صرف ناهار خانم بلمونت و لئون بارنیتس^۶ مهمان ما بودند^۷ و خانم بلمونت که برای شب مانده بود، سر میز شام نیز حضور داشت. هر دو نفر آنها اینجا حضور داشتند و مشتاق بودند خدمتی برای حضرت عبدالبهاء انجام دهند. خانم بلمونت به تلفن‌ها جواب می‌دهد و لئون بارنیتس مهمانان را برای مصاحبه نزد حضرت عبدالبهاء راهنمایی می‌کند و فهرست اسامی را نگاه می‌دارد. شامگاه حضرت عبدالبهاء به جلسه نفوس رنگین پوست و سفید رفتند که در منزل خانم دایر تشکیل شده بود^۸ و بعداً به منزل آقای الکساندر گراهام بل عزیمت کردند.^۹

۱- به صفحات ۵۲-۵۲ کتاب *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

۲- Did you see those children?

۳- در متن اولیه گزارش شده که هیکل مبارک فرمودند، "جمیع آنها اطفال زیبایی بودند - آنها سربازند و تو ژنرال." این جمله خط خورده و با آنچه که در بالا نقل شد جایگزین شده است. ضمناً ذکر نشده که این کلام به انگلیسی ادا شده است.

جوزف هنن گزارش می‌کند که بیش از صد کودک در جلسه مزبور حضور داشتند. ("حضرت عبدالبهاء در واشنگتن" اثر هنن، ص ۷)

۴- به صفحات ۵۴-۵۴ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

۵- در متن اولیه این عبارت مشاهده می‌شود، "... و دیگر بار توجه خاص به من نشان دادند و فنجان چایی را که برای ایشان تهیه شده بود به من عنایت کردند." این عبارت خط خورده و با عبارت فوق جایگزین شده است.

۶- Leona Barnitz

۷- در متن اولیه و در سطور پایین تر لئون بارنیتس تنها به عنوان "دخترک کوچک" مطرح شده است. بعداً خط خورده و نام او نوشته شده است.

۸- برای ملاحظه خطابه‌ای که در منزل خانم اندرو جی دایر Andrew J. Dyer ایراد شد به صفحات ۵۷-۵۶ کتاب *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

توضیح مترجم: جناب زرکانی محلّ تشکیل جلسه مزبور را منزل آقا و خانم هنن ذکر می‌کند، "مجلس ثانی شب منزل مستر و مسس هنن از احبّای سیاه و سفید بود. بالفت و اشتعالی دیده شدند که حتّی وجود اقدس فرمودند، "قبل از ورود بمجلس چندان حال و خیال صحبت نداشتیم ولی محض مشاهده الفت و انجذاب احبّای سیاه و سفید به میل و رغبت آدمم و با کمال محبّت صمیمی صحبت داشتیم و اتحاد الوان مختلفه احبّاء را به عقد لثالی و یاقوت تشبیه

نمودم." (ص ۴۹)

۹- محمود زرقانی این گزارش را از جلسه منزل آقای بل از خود به جای گذاشته است، "پس از نطق مبارک و نهایت عنایت به هریک سوار اتومبیل شده برای مجلس ثالث تشریف می‌بردند. از شدت مسرت صدای مبارک چنان بلند بود که هنگام تاخت و تاز کالسکه عابرین صوت مبارک را می‌شنیدند. می‌فرمودند، "ای بهاء‌الله چه کرده‌ئی، ای بهاء‌الله بقریانت، ای بهاء‌الله بفدایت، ایام را به چه مشقت و بلا گذرانیدی، چه مصائبی تحمّل فرمودی، آخر چه اساس متینی نهادی و چه علم مبینی بلند نمودی." با این حالت کالسکه برق سیر از سرعت می‌پرید تا به منزل مستر بل رسید.

آن شخص جلیل مخترع تلفون و رئیس هیئت علمی بود و پیره مرد بسیار خلیق ظریفی که یوم قبل بمنزل مبارک آمده مشرف شد و رجا نمود که به مجمع علمی آنها تشریف‌فرما شوند و آن هیئت را ممنون و سرفراز فرمایند. وقتی وجود مبارک ورود فرمودند همه برخاستند یک یک دست دادند و نفوسی که از پیش مشرف شده بودند وجود مبارک را با کمال شرف و افتخار به سائرین معرفی کردند و آن نحو احترام در بدو مجلس نهایت خضوع آنها را ظاهر می‌ساخت.

بعد از جلوس مبارک به مذاکرات علمیّه پرداختند و هر یک در فنّ خود تجربه خویش را بیان می‌نمود و در آن بحث می‌کردند. پس از گفتگوی یک دو نفر مستر بل خواهش بیان مقدّمه‌ئی در تاریخ این امر از جناب علیقلی خان سفیر ایران نمود. پس از آن رجای نطق مبارک کرد و از تشریف‌فرمائی مبارک شکر و ستایش نمود. لهذا از لسان اطهر مقدّمه‌ئی در ذکر حُسن اخلاق و آداب حضرات و بعد شرحی در فضائل و نتایج علم و عظمت این عصر و ارتباط نوع انسانی و ذکر ظهور بدیع صادر و جاری.

مستر بل بی‌نهایت شادمان شده برخاست و اظهار ممنونیت و تشکر از بیانات صادره از فم عنایت نمود و تأثیر نطق مبارک در قلوب حاضرین چنان بود که چون به یکی از اعضاء دیگر انجمن نوبت صحبت رسید، آن شخص محترم برخاسته گفت، "با این نطق سرور جلیل شرق دیگر من با لسان کلّیل چه بگویم،" و نشست. بدین منوال چند نفری صحبت مختصری نمودند تا مجلس برخاست و مستر بل بحضور مبارک و سائرین اشاره رفتن به تالار دیگر نمود. چون قریب نصف شب بود بر حسب عادت اهل غرب که آخر شب قبل از خواب هم چیزی (شب چره) می‌خورند، سفره و میز از نان و گوشت و کباب و آجیل و میوه و شربت آراسته و مزین بود.

با وجودی که وجود انور تا آن وقت شام میل نفرموده بودند، باز مشغول صحبت شدند و بواسطه مستر بل با حرم و دخترش گفتگو می‌فرمودند. خانم محترمه ایشان گنگ و کر بود ولی بواسطه اشارت حرکت دست و فشار انگشتها با او صحبت می‌کردند و این علم را بدرجه‌ئی تکمیل کرده‌اند که بنهایت آسانی با کران و گنگان گفتگو می‌نمایند. (توضیح مترجم: در ترجمه انگلیسی این عبارت آورده نشده است: "مثل علم خطّ و نقطه و تائسی و سرعت حرکت در تلگراف.")

از قرار مذکور، مستر بل در بدو اختراع تلفون مقصودش اختراع آلتی برای مکالمه با کران و گنگان بوده، از بس تعلّق خاطر به حرم محترمه‌اش داشته (مترجم: در متن انگلیسی آمده، "از بس نگران ناشنوایی همسر محبوبش بوده.")، شب و روز در این فکر می‌کوشد و نتیجه آن اختراع تلفون می‌شود؛ ولی از آن اختراع به مقصد اوّل نائل نمی‌گردد. به مناسبت این صحبت، لسان مبارک باین بیان ناطق که، "اکثر صنایع مهمّه از همین راه اختراع شده، مانند طلب کیمیا که

علاوه بر پذیرفتن نفوس برای مصاحبه‌های خصوصی، صبح روز پنجشنبه، حضرت عبدالبهاء در جمع کوچکی از تیا سفی‌ها در اطاق بزرگ من به ایراد خطابه پرداختند.^۱ من آنها را به اینجاد عوت کردم تا حضرت عبدالبهاء مجبور نباشند اینقدر از خانه خارج شوند. تیا سفی‌ها از ایشان تقاضا کرده بودند برای آنها صحبت کنند.

صبح، آقا و خانم (چارلز و ماریام) هنی^۲ و کودک نوزادشان^۳ با اتومبیل بیرون رفتند. در جلسه کودک، وقتی کودک حضرت عبدالبهاء را فریاد زده بود و در آن موقع فکر کردم که این کودک احتمالاً با مشاهده روحانیت عظیم در حضرت عبدالبهاء که بیش از هر کس دیگری بود، تحت تأثیر شدید قرار گرفته است. قبل از آن که آنها بیرون بروند، در این مورد با آقا و خانم هنی صحبت کردم، زیرا وقتی این اتفاق افتاد خانم هنی نگرانی و اندوه زیادی ابراز داشته بود. من معتقدم که آقای هنی با من هم عقیده بود. او گفت، "سه ماه قبل از تولد کودک ما در عکاً بودیم."

بعداً، وقتی حضرت عبدالبهاء از سواری مراجعت نمودند، به ایشان گفتم، "کودک را چطور دیدید؟" جواب ایشان این بود، "همه چیز کاملاً خوب بود." به ایشان گفتم به نظر من کودک در اینجا از همه ما هوشیارتر و آگاه‌تر بود و جواب حضرت عبدالبهاء این بود، "شما بینش زیادی دارید."

دکتر فرید ساعتی به من مهلت داد که به امور خود برسم. پیغامی برای دوشیزه هی داشتیم. او مصاحبه کوتاهی با حضرت عبدالبهاء داشت و بعد از آن هیکل مبارک در مورد تعالیم مبارکه برای دوشیزه اولین بیلی^۴، خانم ولز^۵، دوشیزه آن ولز^۶ و دوشیزه لارکین^۷ از انگلیس به لحنی بسیار زیبا صحبت کردند.^۸ بعد از ناهار چند مصاحبه صورت گرفت. یک ربع به ساعت پنج در اطاق بزرگ جلسه‌ای تشکیل شد.

سبب ظهور هزارها ادویّه مفیده گشته و یا بجهت عبور بخت مستقیم از اروپا به هند، کشف قطعۀ امریک شده و قس علی هذا." (نقل اصل مطلب از صفحات ۴۹-۵۱ جلد اول بدایع الآثار)

۱- به صفحات ۶۰-۵۸ کتاب *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

توضیح مترجم: جناب زرقانی به این مجلس اشاره دارد، "صبح در منزل مبارک مجلسی مخصوص تیا سفیها بود و نطق مبارک در امتیاز قوه انسانی از سائر کائنات مجملی از مراتب روح و وحدت ذات الهی و لزوم ترقیات روحانی و مدنیت آسمانی و چون جمعیت آنها زیاد بود بعد از نطق مبارک باز یک در اوطاق دیگر چند دقیقه مشرف و در

مسائل خصوصی بسؤال و جواب مفتخر گشتند." (ص ۵۱) ۲- Charles & Mariam Haney

۳- به احتمال قوی کودک نوزادی که در اینجا به آن اشاره شده ایادی آینده امرالله جناب پاول هنی است.

Mrs. Wells - ۵

Miss Ewelyn Bailey - ۴

Miss Larkin - ۷

Miss Anne Wells - ۶

۸- توضیح مترجم: جناب زرقانی در اینجا به نکته جالبی اشاره می‌کند که مربوط به کثرت نفوسی است که هر روزه در منزل خانم پارسونز به حضور هیکل مبارک مشرف می‌شدند، "آن روز به مسیس پارسونز می‌فرمودند، "این نحو مسافر و مهمان خیلی زحمت دارد. باید خانه را بگذاری و فرار کنی. هر مهمان و مسافری در هر شهری با نفوس محدوده در اوقات معینه معاشر است، اما شما باید از صبح تا عصر مهماندار عموم باشید." (ص ۵۱)

اطاق کاملاً پر شده. هیکل مبارک در خطابه خود بعضی از تعالیم حضرت بهاء‌الله را توضیح دادند^۱ که در خطابه امروز (جمعه) ادامه خواهد یافت.^۲ بعد از جلسه، ایشان با خانم (سالی جیکوبز) ال‌کینز^۳ با اتومبیل بیرون رفتند و در طی بعد از ظهر در منازل خانم همیک و خانم خان با نفوس ملاقات داشتند.

آقای پارسونز و من سر راهمان برای صرف شام در سفارت ترکیه در منزل خانم خان توقف کردیم که حضرت عبدالبهاء را ببریم. سر میز شام، علاوه بر حضرت عبدالبهاء، سفیر^۴، پسرش، همسر پسرش، دخترش، میرزا و خانم خان، دکتر و خانم ویلیامز^۵، دکتر فرید، دو مهمان ایرانی، دبیر ایرانی، آقای پارسونز و من حضور داشتیم. حضرت عبدالبهاء رو بروی سفیر نشستند. خانم خان در سمت راست حضرت عبدالبهاء قرار داشت و دخترش در سمت چپ. من در سمت راست سفیر نشسته بودم، خانم ویلیامز در سمت چپ او. سفیر محاوره زیادی به زبان ترکی با حضرت عبدالبهاء انجام داد. بخش اخیر شام، سفیر ترکیه کاغذی از جیب بیرون آورد که روی آن احساسات خود را در مدح و ستایش حضرت عبدالبهاء نوشته بود.^۶ حضرت عبدالبهاء نیز او را مورد ستایش قرار داده در جوابش سفیر را به شمس تشبیه کردند.^۷ امیدوارم بتوانم ترجمه آنها را دریافت کنم. برادرزاده سفیر^۸ و برخی از اعضاء سفارت بعد از شام وارد شدند.^۹

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی اینگونه اشاره می‌کند، "مجلس ثانی عصر آن روز در بیت مبارک محفل یومیّه بود که مانند سایر عصرها هجوم عمومی می‌شد و تالار طبقه اول عمارت از جمعیت مملوّ می‌گردید و خطابه مبارکه آن مجلس در اهمیت و لزوم تعالیم الهیّه و تجدید آن در هر عصری و شرح بعضی از اوامر ظهور اعظم بود." (ص ۵۱)

۲- ن. گ. *The Promulgation of Universal Peace*، ص ۶۵-۶۱

Mrs. Sallie Jacobs Elkins - ۳

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی نام او را "ضیاء پاشا" ذکر کرده است. (ص ۵۱) اما همانطور که در سطور پایین ملاحظه خواهید کرد ویراستار متن انگلیسی نام برادرزاده سفیر را "میرزا ضیاء" ذکر کرده است.

Dr. and Mrs. Williams - ۵

۶- توضیح مترجم: متن این مدح و ستایش ضیاء پاشا را جناب زرقانی اینگونه نقل کرده است: "هو انوار فضل و کمالات حضرتش در ارض بدیع و عالم جدیدی ابناء زمانه را محصور در ارشاد و نورانیت می‌نماید و به جهت انتشار محاسن اخلاق بشریّه هزاران زحمات و فداکاری را تحمّل فرموده‌اند و محض حصول سعادت حضور مبارکشان جمعیت ما را شرف بخشیده حضرت عبدالبهاء فرید عصر که نزد ماها بسیار معزز و مبارکند، دعای ازدیاد عمر و عافیت ایشان را از حضرت ربّ العالمین خدای لم یزل سائل و آلمم و ورود مبارکشان را تبریک می‌گویم (ضیاء پاشا)." (ص ۵۲)

۷- متن این خطابه در *Abdu'l-Baha in America* اثر ضیاء بغدادی مندرج در *Bah'ji News* سال نوزدهم، شماره ۳ (ژوئن ۱۹۲۸) صفحات ۹۱-۹۰ مندرج است. به خطابات مبارکه جلد ۲، صفحات ۴۸-۴۶ مراجعه کنید. توضیح مترجم: این خطابه در صفحات ۵۳-۵۲ بدایع الآثار (ج ۱) نیز مندرج است.

۸- میرزا ضیاء که سالها بعد به گرین ایگر رفت و ظاهراً خود را بهائی می‌دانست. به *A Few Incidents in Abdul Baha's Washington and Dublin Visits*, (TS) Agnes Parsons Papers, box 20, folder 35 اثر آگنس پارسونز در محفظه آثار ملی آمریکا، واقع در ویلمت، ایلینوی مراجعه نمایید.

۹- ضیاء بغدادی گزارش می‌کند که رئیس جمهور سابق، تئودور روزولت نیز در زمره نفوسی بود که بعد از شام با

حضرت عبدالبهاء و سفیر در اطاقی که مردان به استعمال دخانیات مشغول بودند باقی ماندند تا وقتی که دکتر فرید به آنها پیوست و به حضرت عبدالبهاء گفت که وقت رفتن است - من اینطور تصور کردم، چون خیلی زود هیکل مبارک پایین رفتند و ما نیز به ایشان تأسی کردیم. حضرت عبدالبهاء بسته کوچکی را به من دادند که فعلاً برای ایشان نگه دارم.

جمعه، ۲۶ آوریل

صبح روز جمعه با این امید که خودم را به کلیسای موحدین (جمع نفوس)^۱ برسانم که به بیانات حضرت عبدالبهاء که خطاب به اتحادیه زنان^۲ ایراد می‌کردند برسانم، زودتر لباس پوشیدم و راهی شدم، اما وقتی که به محل رسیدم سخنرانی تمام شده بود و حضرت عبدالبهاء در حال مراجعت به خانه بودند.^۳ دکتر فرید و میرزا سهراب را در کلیسا یافتیم - آنها گفتند که خطابه بسیار مورد توجه واقع شد. موضوع را به خاطر نمی‌آورم.^۴ کالسکه گرفتم که به خیابان ماساچوست^۵ بروم و به خانه برگردم - از حضرت عبدالبهاء پرسیدم که آیا ما یلند سوار شوند اما ایشان ترجیح دادند که پیاده بروند. میرزا محمود در ایستاده بود. از او پرسیدم که آیا همراه حضرت عبدالبهاء خواهد رفت. جوابش این بود، "به من نفرمودند که با ایشان بروم؛" لذا حضرت عبدالبهاء تنها رفتند.

حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد. (به "Abdu'l-Bah in America" صفحه ۹۱ مراجعه کنید.) این موضوع در سفرنامه محمود زرقانی نیز ذکر شده است.

توضیح مترجم: جناب زرقانی (در صفحه ۵۳) می‌نویسد، "آن ایام نفوس بسیار محلل تشرف حاصل می‌نمودند، حتی مستر روزولت رئیس جمهور مخصوص مشرف و بنهایت خضوع موفق شد."

۱- (All Souls) Unitarian Church - ۲- Woman's Alliance

۳- توضیح مترجم: این خطابه در صفحات ۴۹-۵۳ خطابات مبارکه ج ۲ مندرج است. اما ذکر یک نکته در اینجا ضروری است و آن این که جناب زرقانی زمان ایراد خطابه برای زنان را در همان شب ذکر می‌کند و موضوع خطابه صبح را متفاوت می‌داند. ویراستار متن انگلیسی نیز به این نکته توجه ننموده، همچنان که در پاورقی بعدی به قول ضیاء بغدادی استناد می‌نماید.

۴- ضیاء بغدادی گزارش می‌کند که موضوع خطابه "تساوی حقوق رجال و نساء" بوده است. (Abdu'l-Bah in America اثر ضیاء بغدادی، ص ۹۱)

توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "آن روز سه مجلس عمومی بود؛ صبح در کلیسای یونیتیرین (آل سُلز) از خطابه مبارکه در بیان اقسام نور و سطوع شمس حقیقت بذاته لذاته و استفاضه قلوب مستعدّه که به منزله مرایاء صافیه‌اند دیده و دلها روشن و نورانی گردید. خضوع جمعیت و انجذاب نفوس به درجه‌ئی بود که در آن ایام مضمون یکی از تلگرافهای مبارک به شرق این بود که، "امروز سه هزار نفر با کمال محبت ملاقات شدند... و شب به مجلس ثالث در عمارت و بناء عظیم زنان و دختران حقوق طلب آمریکا تشریف بردند. تا آن وقت کمتر تالار خطابه‌ئی بآن وسعت و جلال دیده شده بود و عنوان خطابه مبارکه این بود که "از جمله تعالیم بهاء‌الله تساوی حقوق رجال و نساء است. وقتی این بیان مبارک را حضرت بهاء‌الله در شرق فرمود مردم بسیار استغراب می‌نمودند..." الی آخر

Massachusetts Avenue - ۵

بیانه‌الاحلی. (ص ۵۴)

قبل از وقت ناهار پیامی از خانم جان وایت^۱ رسید که از حضرت عبدالبهاء دعوت می‌کرد برای معدودی از نفوس در خانه او سخنرانی کنند. ایشان باز هم ترجیح دادند این مسافت را پیاده طی کنند. سفیر ترکیه و نیز (دوشیزه) نینا هاپکینز^۲ قرار بود ناهار را با ما صرف کنند. حضرت عبدالبهاء تا ساعت یک و نیم مراجعت نکردند، ناهار دیر شد و موقعی که سر میز ناهار نشستیم ساعت دو شده بود.

نینا (هاپکینز) با سفیر به زبان فرانسه صحبت می‌کرد و باز هم مانند شب قبل حضرت عبدالبهاء و سفیر مدّت زیادی به زبان ترکی صحبت کردند. یک بار موقعی که آنها صحبت می‌کردند و به نظر می‌رسید موضوع جالبی بوده است آهسته به دکتر فرید گفتم، "فکر کنم باید بفهمیم موضوع چه بود." پاسخ داد، "به من فرمودند ترجمه کنم."

دیروقت بود که سفیر رفت و بعد از آن چند مصاحبه و سپس در اطاق بزرگ جلسه‌ای تشکیل شد. اطاق پر از نفوسی بود که مشتاق شنیدن خطابه مبارک بودند که در منزل ما ایراد می‌شد. موضوع صحبت ایشان انسان و روح الهی در انسان بود.^۳ ایشان سخنرانی کوتاهی نیز به رسم وداع ایراد فرمودند^۴ و ابراز امتنان^۵ و مسرت کردند و تذکری را نیز خطاب به جمیع نفوسی که تعالیم روحانیه را شنیده بودند بیان فرمودند که باید سعی کنند از آنها بهره‌مند شوند. قبل از شام مصاحبه‌ای خصوصی با هیکل مبارک داشتم و درباره آقای پارسونز و جفری با ایشان صحبت کردم.

حضرت عبدالبهاء در وقت شام استراحت کردند و من با اطلاع از این که دکتر فرید روزی پُرکار داشته و مسئولیت عظیمی بر عهده گرفته پیشنهاد کردم که او نیز به استراحت بپردازد که با خرسندی پذیرفت، اما اجازه نداد که خواب برود چه که می‌ترسید قبل از موقع بیدار نشود. خیلی متأسف شدم که به فکرم نرسیده بود به او بگویم که مراقبت خواهیم کرد که سر موقع بیدار شود. وقتی که شب برگشتیم او با حضرت عبدالبهاء به صرف شام پرداخت.

یک ربع به نه شب، به قصد تالار (یادبود) کانتیننتال^۶، منزل را ترک کردیم. قرار بود حضرت عبدالبهاء در این مکان به ایراد خطابه بپردازند.^۷ در اطاق بسیار راحتی منتظر ماندیم تا قسمت اول برنامه سپری شود.

Miss Nina Hopkins - ۲

Mrs. John J. White - ۱

۳- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "عصر آن روز در منزل مبارک مجلس عمومی و خطابه مبارکه تفسیر آیه تورات و صورت و مثال الهی در عالم انسانی بود." (ص ۵۴)

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "در آخر وداع کردند و وعده مراجعت از شیکاگو به واشنگتون فرمودند." (ص ۵۴)

۵- کلمه "امتنان" توسط مؤلف خط خورده اما ویراستاران آن را در اینجا افزوده‌اند.

۶- Memorial Continental Hall - تالار عمومی دختران انقلاب آمریکا، سازمان اجتماعی برجسته و مشهوری که اعضاء آن باید ثابت می‌کردند که از اخلاف نفسی از کسانی که در انقلاب آمریکا شرکت داشته هستند. شاید در آن زمان، این معتبرترین مکان تشکیل جلسه در واشنگتون بود. بهائیان توانسته بودند ترتیب تشکیل جلسه در این مکان را در آخرین لحظات بدهند، زیرا سایر تالارها کوچکتر از آن بودند که بتوانند آن جمعیت انبوه را در خود جای بدهند.

۷- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "رئیس و میر مجلس مستر هور اهل نیویورک بود... اول او در معرفی

آقای (ساموئل) گامپرز^۱ برای ملاقات حضرت عبدالبهاء حضور یافت. در میان صحبت‌های خود گفت، "من سعی می‌کنم به موجب وظیفه‌ام عمل کنم."

حضرت عبدالبهاء جواب دادند، "اگر هر کسی سعی می‌کرد به موجب وظیفه‌اش عمل کند مسأله کار و کارگر وجود نداشت." حضرت عبدالبهاء در این خصوص که زنان چه کرده‌اند و کارهای بزرگی که در آینده انجام خواهند داد صحبت کردند: این واقعیت که بنای کاتیننتال به این زیبایی طراحی و توسط زنان ساخته شده بود، نشانه‌ای بود که زنان با کسب تعلیمات صحیح چه کارهایی می‌توانستند انجام دهند.^۲ بخش عظیمی از بخش سُفلای بنا پُر بود، اما نمایشگاه‌ها خالی بودند. بعد از اتمام سخنرانی، ما به همان اطاق برگشتیم. در اینجا چند نفر معرفی شدند. سر راه با خانم اسکات^۳، رئیس انجمن دختران انقلاب آمریکا ملاقات کردیم و چند کلامی رد و بدل شد.

وقتی مراجعت کردیم، حضرت عبدالبهاء غذای شبشان را میل فرمودند و به دیگران نیز عنایت کردند. در اطاق کوچک نشستیم و گفتگوی بسیار جالبی داشتیم.

شنبه، ۲۷ آوریل

صبح زود روز شنبه حضرت عبدالبهاء مرا احضار کردند و من ظرف پانزده دقیقه لباس پوشیده پایین رفتم. خانم بلمونت را دیدم که لباسی را که برای حضرت عبدالبهاء دوخته بود روی هیکل مبارک امتحان می‌کرد. حضرت مولی‌الوری سخنان ملیحی درباره او بیان کردند و از من خواستند مراقب او باشم.^۴ شب قبل خانم (کاترین) نورس^۵ را در تالار کاتیننتال دیده و برای ناهار روز شنبه دعوتش کرده بودم. آقای پارسونز با خانم الیزه کابوت^۶ صحبت داشت. او در بالتیمور بود و شماره تلفنش را برای آقای پارسونز گذاشته بود لذا به او تلفن کردم و او را نیز برای ناهار ظهر شنبه دعوت کردم. خانم کابوت مکالمه بسیار

وجود مبارک داد سخن داد... (ص ۵۵)

۱- Mr. Samuel Gompers. فدراسیون کار آمریکا، یکی از کسانی بود که طبق برنامه قرار بود در این جلسه سخنرانی کند. سایر سخنرانان عبارت بودند از ویلیوم هُر William Hoar، یکی از احبّا و رئیس انجمن آموزشی ایرانی - آمریکایی؛ آقای کرامر Kraemer، سرپرست مدارس دولتی؛ و آقای آرتور موناهان Arthur C. Monahan از اداره آموزش و پرورش. به "Bahatism" مندرج در *Washington Post* ۲۵ آوریل ۱۹۱۲ و نامه همگانی از چارلز مینسن ریسی (۱۹۱۲)، در Agnes Parson's Papers, box 20& folder 39, p.10 مراجعه کنید.

۲- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "از جمله علائم ترقی نساء را تعمیر چنان‌بناء و تشکیل چنان محفلی بیان نمودند و شرحی مفصل در مساوات حقوق و تربیت نساء مانند رجال فرمودند." (ص ۵۵)

۳- Mrs. Scott

۴- میرزا محمود زرقانی اشاره می‌کند که در آن روز صبح، "مسس پارسنز مبلغی تقدیم نمود. فرمودند "این مبلغ را باید به فقرا انفاق نمائی." هر قدر اصرار کرد، مقبول نیفتاد. فرمودند، "اگر مصارف سفر موجود نبود، قبول می‌شد."

۵- Mrs. Katherine Nourse

"(ص ۵۵، ج ۱)

۶- Mrs. Elise Cabot

قشنگی با حضرت عبدالبهاء داشت.

موقع ناهار، حضرت عبدالبهاء روش صحیح اخذ مالیات را توضیح فرمودند.^۱ ایشان مطلب را به تفصیل بیان کردند که این مقدار را من به خاطر دارم، که اگر انسانی فقط دارای یک خانه باشد و قطعه زمینی که محصول آن فقط خانواده او را تأمین می‌کند، از او نباید مالیات گرفته شود؛ اما اگر دارای خانه دوم باشد، به نرخ معینی باید از او مالیات خانه گرفته شود و اگر خانه سوم را داشته باشد، به نرخ بالاتر باید اخذ شود و غیره و غیره. به این روش هیچ کسی نمی‌تواند ثروت عظیمی را انباشته سازد. از دکتر فرید درخواست کردیم تمام آنچه که درباره اخذ مالیات گفته شد برای ما به انگلیسی برگرداند. او گفت که بهتر است آنچه که بیان شد به فارسی بنویسد، تصحیح کند و سپس به انگلیسی برگرداند.^۲

ژولیت تامپسون روز شنبه مدّت کوتاهی به آنجا آمد و دوشیزه گایت^۳ بعد از ظهر رسید تا شب را آنجا باشد و در مراسم پذیرایی حضور یابد.

ساعت ۹/۵ شب پایین رفتم و همه چیز را مرتّب و زیبا یافتم. ترتیبی داده بودم که حضرت عبدالبهاء روی کاناپه بزرگ در گوشه جنوب شرقی کتابخانه بنشینند، اما دیگران آنجا نشسته بودند و از آنجا که من قرار بود پذیرای مهمانان باشم، هنوز تفصیلات مربوط به نحوه و محلّ ملاقات هیکل مبارک با مهمانان را نشنیده بودم.^۴

چند نفر^۵ درباره آنچه که حضرت عبدالبهاء به آنها فرموده بودند با من صحبت کردند. هیکل مبارک به

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی اشاره می‌کند، "ناهار را ظهر وزیر مالیه حضور مبارک صرف نمود و حین مرخصی از شدّت شوق متبسّم و خندان بود." (ص ۵۵) به نظر می‌رسد به علّت حضور او بیانات مبارک درباره مالیات بوده باشد، اما خانم پارسونز اشاره‌ای به حضور او نمی‌کند.

۲- برای اطلاع از نظرات حضرت عبدالبهاء در مورد مالیات تصاعدی، نگاه کنید به *Foundations of Unity* (مجموعه بیانات حضرت عبدالبهاء) نشر مؤسسه ملّی مطبوعات بهائی ویلمت، ایلینوی، ۹۴۵، صفحات ۴۳-۱۳۸
۳- Miss Gaither

۴- محمود زرقانی جزئیاتی را درباره پذیرش مهمانان بیان می‌کند، "آن شب چون شب آخر بود مسس پارسونز ضیافتی مجلّل نمود و اعیان و اعزّه شهر را دعوت (به رستخیز) کرد. دستگاہی باسم انجمن ارتباط شرق و غرب در احترامات فائقه حضرت عبدالبهاء برپا ساخت. چون سیصد نفر از بزرگان، همه با لباسهای رسمی حاضر شدند و در اوطاقهای وسیع مزین به انواع زینتها و گلها منتظر قدوم مبارک بودند، وجود اطهر از بالا تشریف آوردند. یک یک از رجال و نساء بکمال ادب حضور مبارک آمده دست می‌دادند و یکدیگر را معرفی می‌نمودند و اظهار خلوص و خضوع می‌کردند." (ص ۵۶)

۵- بنا به گفته محمود زرقانی مهمانان آن شب شامل یک قاضی، یک ریاضیدان (مترجم: در متن آمده مهندسی که درس هندسه می‌داده است)، یک اسقف، کاردار سویس (مترجم: در متن آمده وزیر مختار سویزلند)، نمایندگان ریاست جمهوری ایالات متّحده (مترجم: در متن کسان رئیس جمهور آمده است)، یکی از اعضاء پارلمان، و سایر نفوس برجسته از جامعه واشنگتن.

بغدادی ثبت کرده که سناتورها، قاضی دادگاه عالی، اسقف اعظم و آدمیرال پیری حضور داشتند (صفحات ۹۲-۹۱). توضیح مترجم: جناب زرقانی در صفحات ۵۶-۵۷ نقل کرده که با هر یک از مهمانان چگونه صحبت می‌فرمودند و

ژنرال (آدولفوس) گریلی^۱ فرمودند، "غالباً با تجربیات و سختی‌هایی که در سالهای اولیه متحمل شده‌اید، همدردی کرده‌ام" و به این ترتیب به او نشان دادند که از تاریخ و ماجراهای او در صفحات قطب شمال آگاهند.

به آدمیرال وینرایت^۲ فرمودند، "شما آدمیرال خوبی هستید، چه که به صلح اعتقاد دارید." آدمیرال پاسخ داد، "همسرم این عقیده را به من القاء می‌کند."

متوجه شدم خانم شرمَن نایلز^۳ با هیکل مبارک ملاقات نکرده، پس به او گفتم میل دارم او را به حضرت عبدالبهاء معرفی کنم. هیکل مبارک کلام زیبایی در مورد او ادا کردند، "شما دختر خوبی هستید و این مادر خوب شماست."

گفتم، "او خودش مادر خوبی دارد." درست همان موقع خانم نوبل^۴ آمد. گفتم، "این هم مادرش." حضرت عبدالبهاء فرمودند، "شما از داشتن دو مادر بسیار خوشبخت هستید." این خیلی جالب بود زیرا من مهر و محبتی فوق العاده نسبت به بولی^۵ داشتم، گو این که چندان او را ندیده بودم.

وقتی که رفتم پایین به اطاق موسیقی، اکثر نفوس رفته بودند. انتظار داشتیم که حضرت عبدالبهاء هم بیایند، اما اندکی بعد، وقتی دکتر فرید بالا رفت ببیند که آیا ایشان موافقت می‌فرمایند با خانم گارفیلد^۶ که وارد شده بود، مکالمه‌ای داشته باشند، متوجه شد حضرت عبدالبهاء به بستر رفته بودند.^۷

به نظر می‌رسد همه از موسیقی لذت بردند و چندین نفر با مدح و ستایش درباره تمام این برنامه و مهمانی صحبت کردند.^۸

یکشنبه، ۲۸ آوریل

صبح زود روز یکشنبه دکتر فرید ترتیبی داد که آقا و خانم ویلیام کارنی کار^۹ ساعت ۲/۵ بعد از ظهر با حضرت عبدالبهاء محاوره‌ای داشته باشند. هر دو از نفوس روحانی و اندیشمند بودند. دکتر چیس^{۱۰} با آنها می‌آمد زیرا نتوانسته بود قبلاً حضرت عبدالبهاء را ملاقات کند.

بدین لحاظ نفوس فوق را ذکر کرده اما آنچه که ویراستار نقل نموده، "آدمیرال پری، رئیس اکتشافات و جنرال قونسولها و رؤسای محافل صلح و نفوس محترمه دیگر" است. (ص ۵۷)

Admiral Wainwright - ۲

General Adolphus Greely - ۱

Mrs. Noble - ۴

Mrs. Sherman Niles - ۳

Garfield - ۶

Yulee - ۵

۷- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "تا آن که به سالون بزرگ برای خوراک تشریف بردند و جمعیت پس از صرف خوراک و شربت و شیرینی و چای و بستنی به طبقه پائین در تالار موزیک رفتند و وجود مبارک در اطاقی جالس که دسته دسته نفوس مشرف می‌شدند و به سؤال و جواب و استماع بیان مبارک نهایت خوشنودی و ممنونیت اظهار می‌کردند." (ص ۵۶)

۸- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "آخر مجلس که یک یک با نهایت تعظیم مرخص شدند. آن شب هم یکی از شبهای خیلی مبارک بود و آن مجلس یکی از مجالس عظیمه مهمه." (ص ۵۷)

Dr. Chase - ۱۰

Mr. And Mrs. William Karney Carr - ۹

با آقای اینس^۱، که به طور اخصّ تقاضای محاوره دیگری کرده بود، برای ساعت ۹/۵ قرار گذاشته شد. به دکتر فرید تلفن زدم و پرسیدم که آیا اشکالی ندارد اگر من در مکالمه آقای اینس با هیکل مبارک حضور داشته باشم. دکتر فرید گفت اشکالی ندارد، لذا موقعی که مکالمه آن دو جریان داشت، من سر میز بزرگ کتابخانه نشستم و صبحانه ام را صرف کردم. سؤال و جوابهای بسیار جالبی مطرح شد. به وضوح به خاطر دارم که حضرت عبدالبهاء فرمودند، "فردی که کسی او را مجروح کرده نباید انتقام بگیرد - بلکه قانون باید عقاب نماید. در اجرای چنین عملی، روح انتقام وجود ندارد، چه که قانون برای امنیت هیأت اجتماعی به چنین کاری مبادرت می نماید."

یکشنبه صبح حضرت عبدالبهاء به ملاقات سفیر ترکیه رفتند. از من خواستند که با ایشان بروم که رفتم. مکالمه به ترکی بود. پسر سفیر، جوانی بسیار مؤدّب، با من به انگلیسی صحبت کرد تا آن که به او گفتم، "می توانیم موقع دیگر مکالمه ای داشته باشیم. میل ندارم شما را از شنیدن آنچه که حضرت عبدالبهاء به پدرتان می گویند محروم کنم،" لذا او به مکالمه آنها گوش داد و به نظر می رسید که همه آنها شدیداً از این محاوره محظوظ شدند.

بعد از آن با کالسکه به وایت لات^۲ رفتیم و بعد برای نهار به سوی خانه رهسپار شدیم. اوایل بعد از ظهر مکالمات خصوصی زیادی صورت گرفت. آقا و خانم کار و دکتر چیس مجبور شدند مدتی منتظر بمانند. حضرت عبدالبهاء آنها را به اطاق خودشان بردند و آنها از جوابهای ایشان بسیار متلذذ شدند.

دکتر فرید و من در راه ایستگاه قطار با حضرت عبدالبهاء در کالسکه بودیم. دم در خانه خانم همیک ایستادیم تا خداحافظی کنیم اما در خانه نبود. بعداً به سوی خانه خانم جان وایت رفتیم، که بسیار مسرور شد از این که یک مرتبه دیگر قبل از عزیمت هیکل مبارک به استماع بیانات مبارک موفق گردید. در میدان شریدان^۳ جفری پسر را دیدیم که با یکی از دوستان کوچکش بازی می کرد. پرسیدیم که آیا مایل است با ما به ایستگاه بیاید، اما تمایلی نشان نداد زیرا قرار گذاشته بود که بعد از ظهر را با دوستش بگذراند؛ اما، هیکل مبارک را در کالسکه بغل گرفت و خیلی خوشحال به نظر می رسید. سفیر ترکیه و پسرش به ایستگاه آمدند تا خداحافظی کنند و قبل از حرکت قطار رفتند، اما بقیه گروه - میرزا و خانم خان، میرزا سهراب، آقای ریمی، خانم بلمونت، لئونا (بارنیتس) و دو یا سه نفر دیگر ماندند تا عزیمت قطار را شاهد باشند.^۴ حضرت عبدالبهاء به من فرمودند اگرچه عازم شیکاگو هستند، اما همواره با ما خواهند بود.^۵

White Lot - ۲

Mr. Innes - ۱

Sheridan Circle - ۳

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی به ملاقات دیگری اشاره دارد که در نوشته های خانم پارسنز وجود ندارد، "از جمله سفراتی که به منزل مبارک آمدند سفیر انگلیز بود و در ساحت اقدس بی نهایت خاضع و همچنین نفوس سائره از احباء و مبتدی ها تا عصر ساعت پنج و نیم وقت حرکت..." (ص ۵۷)

۵- محمود زرقانی نقل می کند، "وقت حرکت بمسس پارسنز می فرمودند، "فصل بهار بود و در منزل شما مجامع خوبی داشتیم. من هیچوقت فراموش نمی کنم. همیشه از برای شما تأییدات الهیه می طلبم که از جهت مادیات و

حضرت عبدالبهاء بعد از ترک شیکاگو به کلیولند^۱ و پیتسبورگ^۲ عزیمت نمودند و شامگاه هشتم مه به واشنگتون مراجعت کردند.^۳ قبل از آن که به ایستگاه بروم، گلدانها و گلها را به آپارتمانی که قرار بود در آن سکونت اختیار کنند بردم: همچنین نوقای^۴ شکلاتی که ایشان بسیار به آن علاقمند بودند. ایشان قول دادند روزها را در خانه من باشند، اما نظرشان این بود که کل گروه همراهانشان باید در آپارتمان ۱۳۳۶ در خیابان هاروارد که برای سکونتشان اختیار شده بود^۵ اقامت کنند.^۶

برای استقبال از حضرت عبدالبهاء به ایستگاه رفتیم - میرزا و خانم خان، آقا و خانم (هیپولیت) دریفوس - بارنی^۷، میرزا سهراب و آقا و خانم هنن در ایستگاه بودند. (خانم دریفوس در اتومبیلش بود.) قبل از آن که قطار بایستد حضرت عبدالبهاء را دیدیم و از کنار پنجره برای ایشان درود فرستادیم. اتومبیل خانم دریفوس و کالسکه من تعدادی از اعضاء گروه (حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید، سیّد اسدالله) را برای صرف چای به خانه من آورد. آقا و خانم دریفوس نمی توانستند توقف داشته باشند. آقای پارسونز که مشغول صرف شام مختصری بود، طول نکشید که پایین آمد و سر راه خود برای یک ملاقات اداری، به حضرت عبدالبهاء خوشامد گفت.

بعد از عزیمت حضرت عبدالبهاء، میرزا سهراب و معدودی از سایرین در خانه من ماندند، اما وقتی متوجه شدند حضرت عبدالبهاء دیگر آنجا نیستند، آنها هم رفتند.^۸

روحانیات هر دو تأیید یابی. عالم مادی ظاهری دارد و باطنی، زیرا موجودات مانند سلسله به هم مرتبط است تا به روحانیات می رسد و آخر منتهی بحقایق مجرّده می شود. امیدواریم این روابط روحانی روز بروز محکم تر گردد و این مخابره قلبی که آن را به الهام تعبیر نمایند مستمر ماند. چون این رابطه حاصل است لهذا بعد ظاهری حکمی ندارد و این مقام از عالم الفاظ مقدّس و میراست." (ص ۵۷)

۱ - Cleveland - توضیح مترجم: جناب زرقانی می نویسد، "روز ۱۹ جمادی الاولی (۶ مای) صبح از شیکاگو برای کلیولند حرکت فرمودند." (ص ۷۳)

۲ - Pittsburgh توضیح مترجم: جناب زرقانی می نویسد، "روز ۲۰ جمادی الاولی (۷ مای) ... مختصر ساعت هشت صبح از کلیولند حرکت نموده ساعت دوازده ظهر به پتسبرغ نزول اجلال فرمودند." (ص ۷۵)

۳ - توضیح مترجم: جناب زرقانی می نویسد، "روز ۲۱ جمادی الاولی (۸ مای) ... ساعت نه شب احتیای واشنگتن در ایستگاه راه آهن دیده بقدم مبارک نهادند و در تعظیمش هر قدی سروآسا در چمیدن و بالیدن بود و حکایت از قدرت بهار الهی و خرّمی و طراوت حدیقه عالم انسانی می نمود." (ص ۷۷)

۴ - nougat نوعی شیرینی - م

۵ - توضیح مترجم: جناب زرقانی می نویسد: "پس از ورود به واشنگتن هم به خانه ئی که مخصوص کرایه نموده بودند در خیابان ۱۴ (کوچه هاروارد) نزدیک منزل مسس پارسنز تشریف فرما شدند." (ص ۷۷)

۶ - این آپارتمان خانواده ویلیام ریپلی William P. Ripley بود که موقتاً تخلیه شده بود که حضرت عبدالبهاء و ملتزمین رکاب در آن اقامت کنند. ضیاء بغدادی گزارش می کند که این آپارتمان در خیابان هاروارد شماره ۱۳۴۰ واقع بود.

۷ - Mr. & Mrs. Hippolyte Dreyfus-Barney

۸ - توضیح مترجم: جناب زرقانی در این خصوص می نویسد، "بعد به منزل مسس پارسنز تشریف بردند. شرحی از

صبح روز پنجشنبه کالسکه را برای حضرت عبدالبهاء فرستادم تا قدری بیرون بروند. یک ربع به ساعت یک به خانه من رسیدند. در این ساعت مصاحبه‌ای با خانم بویل^۱ داشتند.^۲ ناهار را ساعت ۱/۵ صرف کردیم. چون شنیده بودم که حضرت عبدالبهاء توت فرنگی دوست دارند برای دسر قدری توت فرنگی سفارش داده بودم، اما ایشان ابداً میل نفرمودند. من گفتم، "میل دارید قدری استراحت فرمایید و منتظر ما نشوید؟"

جواب دادند، "خدا تو را خیر دهد با این پیشنهادی که کردی، خیلی خسته هستم." بعد رفتند بالا به همان اطاقی که قبلاً در اختیار داشتند (اطاقی در زاویه جنوب شرقی) و تا نزدیک ساعت چهار خوب خوابیدند.

ساعت چهار بعد از ظهر هیکل مبارک با گروهی از جمله خانم فیشر^۳، خانم لین^۴، خانم دانفورت^۵، قاضی سابق (هنری بیلینگز) براون^۶، آقا و خانم ویلیام فونکل^۷، دوشیزه گوندولین^۸، دکتر و خانم گرینگ، خانم ریچارد وینرایت، خانم لئونارد وود^۹ ملاقات کرده برای آنها صحبت کردند.^{۱۰} ساعت ۶ سفارش کرده بودم کالسکه‌ای بیاید و حضرت عبدالبهاء را برای گردش ببرد. من با آنها نرفتم اما شنیدم به سوی چیس^{۱۱} رفتند.

تعداد زیادی در جلسه ساعت ۸/۵ بعد از ظهر در اطاق بزرگ در طبقه هم‌کف حضور یافتند - بسیاری از آنها مجبور بودند بایستند.^{۱۲} در طی این جلسه آقای جوزف میل^{۱۳} وارد شد که نزد ما بماند تا که

تعالیم الهیه در مسائل اقتصادی بیان فرمودند و احباء همه از تشرف بلقا و استماع بیانات و ندای احلی پر شوق و ذوق بودند که در پوست نمی‌گنجیدند." (ص ۷۷)

Mrs. Boyle - ۱

۲- توضیح مترجم: ظاهراً خانم پارسنز از وقایع صبح خبر ندارد که میرزا محمود زرقانی اشاره کرده، "از صبح تا ظهر دائم عبور و تشرف احباء و مبتدی‌ها در منزل مبارک بود. ناهار را در منزل مسس پارسنز میل فرمودند." (ص ۷۸)

Mrs. W. L. Fisher - ۳

Mrs. F. K. Lane - ۴

Mrs. Danforth - ۵

Henry Billings Brown - ۶

Mr. & Mrs. William D. Fonkle - ۷ - حروف این اسم در متن اولیه روشن نیست.

Mrs. Leonard Wood - ۹

Miss Gwendolyn - ۸

۱۰- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "و عصر نفوس کثیره در آن مجلس به فیوضات باقیه فائز." (ص ۵۸)

۱۱- Chevy Chase - توضیح مترجم: روستایی است از مناطق حومه واشنگتون دی سی، واقع در بخش مونتهگومری واقع در مریلند است.

۱۲- محمود زرقانی گزارشی از این جلسه می‌دهد: "... تا شب که مجلسی عمومی خیلی مکمل بود و نطق مبارک مفصل در نشر تعالیم الهیه و بی‌اعتنائی به معترضین؛ زیرا بعضی از کشیش‌های متعصب چون دیدند صوت امرالله و صیت عبدالبهاء ارکان وجود را احاطه نموده و نفوس را به هیجان و اهتزاز عجیب آورده از حقد به صدا در آمده بودند. پس از مجلس می‌فرمودند من خیلی رعایت نفوس می‌کنم که فرار نمایند و ادنی اعتراضی نتوانند؛ با وجود این

شاید در مراسم یادبودی که جمعه شب قرار بود به افتخار برادرش و دوست عزیز ما فرانک میلِت^{۱۴} برگزار گردد، شرکت کند. بعد از آن که بعضی نفوس تک تک به حضرت عبدالبهاء اداى احترام کرده مختصراً صحبت نمودند، ایشان برای صحبت با آقای میلِت به کتابخانه رفتند. آقای میلِت بعداً به من گفت که حضرت عبدالبهاء با عباراتی بسیار تسلی بخش با او صحبت کرده بودند.

بعداً حضرت عبدالبهاء مصاحبه‌ای خصوصی با دوشیزه مارسلند^{۱۵} داشتند و بعداً به من گفته شد که هیکل مبارک در راه عزیمت به آپارتمان خود در منزل خانم جان وایت توقّفی داشتند.

جمعه دهم مه

روز بعد، جمعه، کالسکه‌ام را به آپارتمان مبارک فرستادم. حضرت عبدالبهاء و دیگران با آن به دفتر اتّحاد شرق و غرب^{۱۶} رفتند. قبل از آن، آقای (تئودور) اسپایسر سایمون (صاحب مدال)^{۱۷} به خانه من آمده بود که با حضرت عبدالبهاء ملاقات کند، امّا ایشان را آنجا نیافته و به آپارتمان ایشان رفته بود. در آنجا پذیرفته بودند نیم ساعت بنشینند. او غیر از این و معدودی خطوط کلی چیزی نداشت امّا از همین‌ها تصویری فوق‌العاده رسم کرده بود.

با کالسکه رفتم پایین که با گروه مزبور در دفتر اتّحاد شرق و غرب ملاقات کنم. میرزا و خانم خان و دو فرزند بزرگتر ایشان، آقا و خانم بلمونت، آقا و خانم هنن، خانم استروون^{۱۸} و دیگران را در آنجا دیدم. حضرت عبدالبهاء از من خواستند که در کنار ایشان بنشینم و درباره اهمیت مشورت در جمیع اموری که بهائیان انجام می‌دهند صحبت کردند. در انتهای صحبت، میرزا سهراب فنجانی قهوه برای حضرت عبدالبهاء آورد و بعد از آن، حضرت عبدالبهاء، دکتر (ضیاء) بغدادی (که از شیکاگو با گروه مزبور آمده بود)، دکتر فرید و من با کالسکه به ساختمان کنگره رفتیم. حضرت عبدالبهاء اظهار تمایل کردند وارد بنا شوند و در آنجا به بررسی مجسمه‌ها و تابلوهای نقّاشی پرداختند، و بعد در اراضی اطراف بنا قدم زدند و مدّت کوتاهی نزدیک درختی بزرگ نشستند. بعد به سوی بنای یادبود (واشنگتن) راندم و با آسانسور به بالای آن رفتیم. حضرت عبدالبهاء با علاقه زیاد از هر پنجره‌ای به بیرون نگاه می‌کردند. جزوهای که بنای یادبود را توضیح می‌داد و تصاویر و غیره و غیره داشت خریدم که برای منیر خانم^{۱۹} فرستاده شد.^{۲۰}

کشیش‌های واشنگتن ما را تکفیر نمودند. وقت دیگر می‌فرمودند اعتراض رؤسای مذاهب دلیل بر قوّت و عظمت امر است زیرا امر غیرمهم را کسی اعتنا ننماید. آن روز رجای تشریف‌فرمائی مبارک بکناس و اداء خطابه نمودند. فرمودند حال مجبور بسرعت در حرکتیم و باز به واشنگتن خواهم آمد." (ص ۷۸)

Frank Millet - ۱۴

Mr. Joseph Millet - ۱۳

Orient-Occident Unity - ۱۶

Miss Marsland - ۱۵

Mrs. Struven - ۱۸

Theodore Spicer Simon (Medalist) - ۱۷

۱۹ - Moneer Khanom - مقصود منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء است که در طیّ این سفر حضرت عبدالبهاء به آمریکا، ایشان در ارض اقدس باقی ماندند.

۲۰ - توضیح مترجم: جناب زرقانی به موارد دیگر اشاره کرده‌اند، "صبح نفوس جلیله به ساحت اطهر مشرف؛ پس از تشرّف خصوصی و سؤال و جواب طولانی نطقی عمومی در تقدّمات این قرن اعظم و زوال تقالید امم فرمودند."

وقتی مراجعت کردیم حضرت عبدالبهاء قبل از صرف ناهار در اطاق طبقه پایین قدری استراحت فرمودند و بعد به اطاق خود رفتند که تا جلسه ساعت چهار آنجا استراحت کردند.

دکتر همیلتون رایت^۱ و دکتر فرمونت اسمیت^۲ قرار ملاقات برای مصاحبه داشتند، اما نتوانستند برای آن حضور یابند. آنها در جلسه‌ای قبل از این با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرده و اظهار تمایل نموده بودند سؤالاتی را مطرح نمایند.

از جمله کسانی که ساعت چهار حضور یافتند، دکتر تام ویلیامز^۳، سرهنگ و خانم هایپکینز^۴، خانم وینرایت، خانم لین، خانم هابسون^۵، خان راک وود هر، خانم پینچات^۶، خانم ریچاردسون^۷ و خانم تایسون اهل بالتیمور^۸ بودند.

حضرت عبدالبهاء با خانم دریفوس با اتومبیل به تالار استودیو رفتند^{۱۰} و در آنجا سخنرانی کردند^{۱۱} - ساعت ده شب در منزل خانم همیک شام صرف کردند.^{۱۲} من بعد از حضور در مراسم یادبود آقای میل، عازم تالار شدم که ایشان را ملاقات کنم، اما قبل از وصول به آنجا بعضی از ایرانی‌ها را دیدم که به من گفتند ایشان از آنجا رفته‌اند.

به خانه بازگشتم و ایشان را منتظر دیدم که خداحافظی کنند. آقای پارسونز نزد ایشان بود. بعد از صحبت کوتاهی شب به خیر گفتند و حواله‌ای را برای پرداخت تبرع جهت صندوق مشرق‌الذکار^{۱۳} برای من گذاشتند که برای خانم (کورین) ترو^{۱۴} نزد^{۱۵} شخصی ایرانی که نامش در پایین ورقه نوشته شده بود فرستاده

Dr. Hamilton Wright -۱

(ص ۷۸)

Dr. Tom Williams -۳

Dr. Fremont Smith -۲

Mrs. Hobson -۵

Col. & Mrs. Hopkins -۴

Mrs. Richardson -۷

Mrs. Pinchot -۶

Mrs. Tyson of Baltimore -۸

۹- توضیح مترجم: جناب زرقانی اشاره کرده است که، "عصر چون مجمع نساء محترمه بود خطابه‌ئی در خصوص حقوق نساء و تربیت آنها ادا فرمودند." (ص ۷۸)

۱۰- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "بعد، سواره به باغ و از آنجا به محفل فقرا که به همّت مسس همک (بارنی) ساخته شده تشریف بردند." (ص ۷۸)

۱۱- جناب زرقانی گوید، "شب نطق مبارک در مجمع از نفوذ امرالله و قدرت حضرت بهاءالله و نصائح مشفقّه به احباءالله بود." - م

۱۲- جناب زرقانی می‌نویسد، "شام را در منزل مسس همک، و مسیو و مادام دریفوس بارنی موعود بودند و جمعی از خدام حضور و احتیای طلعت محبور نیز در محضر انور تا دیری از شب سامع نصائح مشفقّه و غریق بحور سرور و حبور گردیدند." - م

۱۳- معبد بهائی که قرار بود در ویلمت، ایلینوی ساخته شود. این بنا سال ۱۹۵۳ تکمیل شد.

Mrs. Corinne True -۱۴

۱۵- توضیح مترجم: ویراستار بعد از کلمه "نزد" داخل هلالین "از" آورده است. اما به نظر می‌رسد جمله اصلی درست باشد و شخصی ایرانی واسطه وصول بوده باشد.

شود.

شنبه ۱۱ مه

صبح زود روز شنبه از خواب بیدار شدم، لباس پوشیدم و (با کالسکه) به آپارتمان (محل اقامت حضرت عبدالبهاء و ملتزمین ایشان) رفتم که خداحافظی کنم. میرزا (علی قلی) خان و منشی او و دو فرزندش در یک اتومبیل بودند. با هم پیاده به خانه رفتیم که میرزا سهراب و خانم استرون را آنجا یافتیم. حضرت عبدالبهاء فرمودند قصد داشتند تلفنی از من بخواهند به حضورشان بروم زیرا مطالب مهمی را قصد داشتند به من بگویند. دکتر فرید حضرت عبدالبهاء و مرا تا پیاده‌رو همراهی کرد در آنجا قدری صحبت و بعد خداحافظی کردیم.

توسط دکتر گتسینگر کالسکه سفارش داده بودم، اما بعداً فهمیدم که سر موقع نرسیده بود و حضرت عبدالبهاء قطار را از دست دادند.^۱ بعداً دوشیزه بارنیتس به من گفت که مردی که قبلاً تعالیم مبارک را رد کرده بود، در ایستگاه با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد و صحبتی طولانی و جالب با یکدیگر داشتند. خانم مردیت^۲ جفری را با کالسکه به ایستگاه برد که وداع بسیار محبت‌آمیزی با حضرت عبدالبهاء داشت.

وقتی با حضرت عبدالبهاء خداحافظی می‌کردم فرمودند، "دو پسر را از طرف من ببوس."

دوشنبه، ۱۳ مه

هاخام (استفن) وایز^۳، در جلسه‌ای در کنفرانس صلح در شهر نیویورک روز ۱۳ مه گفت، "این جلسه کنگره ادیان در قطع کوچک است، زیرا بسیاری از آئین‌ها در اینجا با یکدیگر تلاقی می‌کنند و این تلاقی نه با روح تحمّل و بردباری، بلکه با محبت و مودت است."
او از گوته نقل کرد که، "تحمّل کردن اهانت کردن است."

او چنین ادامه داد، "اصطلاح جنگ مذهبی نامگذاری غلطی است، زیرا وقتی دین وجود داشته باشد، جنگ نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنچه که ما داریم دروغ و نیرنگی تو خالی و پوچ است، تظاهر است. وقتی که از دیانت واقعی برخوردار باشیم، جنگ متوقف خواهد شد."

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی ابدأ اشاره نکرده که حضرت عبدالبهاء قطار را از دست داده‌اند.

۳- Rabbi Stephen Wise

۲- Mrs. Meredith - خدمتکار خانم پارسونز

بخش دوم

حضرت عبدالبهاء در دوبلین^۱، نیوهمپشایر

۲۳ ژوئیه ۱۹۱۲ - ۲۴ اکتبر ۱۹۱۲

دوبلین محلّ تابستانی و کوهستانی بسیار زیبایی است و هر سال عدّه زیادی از اغنیاء و متفکرین و ارباب علوم از ایالت واشنگتن و مراکز دیگر به آنجا می‌روند. اقامت هیکل مبارک برای مدت سه هفته در آن محلّ نشانه دیگری از قدرت ایشان است که در هر محیطی وارد می‌شدند، حکمفرمای آن محیط می‌گشتند. دارای چنان خضوع بی‌انتهائی بودند که به نظر می‌آمد از جمیع پیروی می‌نمایند، ولی در حقیقت با همان قوه کامله خود قائل و راهنمای جمیع می‌گشتند و طولی نمی‌کشید که احاطه علمیه کلیه اش ظاهر و آشکار میگردید.

خوب در این مسئله فکر کنید و شخصی را از مشرق زمین تصوّر نمایند که تازه از پنجاه سال سرگونی و زندان رهائی یافته و ناگهان در محفلی وارد گردد که حاضرین هر یک نمونه مغرورترین افراد عالم و دولت‌مندترین مردمان جهانند و نیز فکر بفرمائید که این مرد شرقی در طول حیات تدارک و تهیّه‌ای نیافته و برای حضور در چنین مجالس و تماس با چنین افرادی ظاهراً آماده نگشته است، یعنی دانشگاه ندیده و به معاهد علمیه نرفته و در جوانی با محیط‌های غربی ابداً آشنائی نیافته و در کهولت روی سکون و آسایش که موجب انبساط خاطر و رخاء و راحت مغز و دماغ باشد، ابداً ندیده، بلکه بالعکس از طفولیت، زندگانش سراسر در محرومیت‌های ممتدّ و سختی‌های بی‌انتهی گذشته، زندان‌های تنگ و تاریک مسکن او، زنجیرهای اسارت، زینت او، عذاب مستمرّ، رزق یومی او، حقارت‌های روزافزون که زندانبانان بی‌رحم وارد می‌آوردند، مؤنه و روزی او بوده است و در طول این تجارب تلخ و بی‌پایان، انیس و مونس جز انجیل جلیل و قرآن مجید نداشتند.

حال چنین شخصی وارد چنان محفل می‌گردد. چگونه می‌توان شرح داد که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء با این سابقه حیات در چنین محیطی نه فقط با آن عالی‌ترین نمونه‌های تمدن غربی و ثروت مادی، بدون ادنی زحمتی به خود یا دیگران اختلاط یافتند، بلکه فی‌الحین جمیع را تحت الشعاع خویش قرار دادند. هر موضوعی را که پیش آوردند، حضرت عبدالبهاء با مهارتی بی‌حد در آن بحث فرمودند و در جمیع اوقات، خضوع به نفوس و احترام به افکار و عقاید دیگران را مدّ نظر داشتند.

درگه دوست، اثر هاوارد کلبی آیوز، ترجمه ابوالقاسم فیضی، ابتدای فصل هشتم

۱- توضیح مترجم: حضرت عبدالبهاء با عبارات زیبایی درباره دوبلین می‌فرمایند، "در حقیقت دوبلین جای بسیار خوشی است، جای بسیار باصفائی است، جای بسیار خوش هوائی است، علی‌الخصوص نفوسی که در دوبلین هستند، نفوس محترمه هستند، اخلاقشان بسیار خوش است، مهمان‌نوازند، غریب پرستند، نهایت رعایت را از آنها دیدم و این محبت و رعایتشان فراموش ننمایم، همیشه در خاطر است، لهذا دعا می‌کنم که خدا تأیید کلی بفرماید و این نفوس محترمه را مبارک کند، الطافش را بکلّ شامل نماید تا روز بروز بهتر شوند." (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۰۲، خطابه ۴ اوت ۱۹۱۲ در منزل مسیس پارسنز، دوبلین)

خانم مردیت، بل^۱، ویلبر^۲ و من مشغول تکمیل ترتیبات برای راحتی حضرت عبدالبهاء در کلبه من بودیم. با تلگراف به من خبر داده بودند که پنج نفر از اعضاء گروه با قطار شب از بوستون خواهند رسید و به شرکت تاکسی‌رانی^۳ اطلاع دادیم که با اتومبیل آنها را به خانه بیاورند. قرار بود آنها در اینجا شام صرف کنند. از خانه دیگر پیاده روی چمنها می‌آمدم که سرم را بالا گرفتم و سید اسدالله را دیدم که به سوی من می‌آمد. آنها تازه رسیده بودند. این گروه فعلاً متشکل از دو ایرانی که نامشان را درست نفهمیدم، سید اسدالله، میرزا محمود^۴ و دکتر گتسینگر بود. بعد از شام دلپذیر ناچیزی که صرف شد، همه پیاده به طرف خانه دیگر^۵ رفتیم، آنجا را به آنها نشان دادم و بعد جفری، خانم مردیت و من به سوی خانه راندم.

چهارشنبه، ۲۴ ژوئیه

میرزا ولی^۶ و آقا علی اکبر را برای سواری بیرون بردم و برای خانم آلدریچ^۷ و خانم ویلیامز که در خانه نبودند کارت گذاشتم.

پنجشنبه، ۲۵ ژوئیه

ساعت ۳ میرزا ولی^۸ و من به برنامه موسیقی دوشیزه فلینت^۹ رفتیم و بعد برای استقبال از حضرت عبدالبهاء راهی ایستگاه قطار شدیم. قطار سر ساعت رسید، و طولی نکشید که حضرت عبدالبهاء و دکتر فرید سوار بر کالسکه عازم خانه بودند. جفری پدر در خانه پائینی بود تا از حضرت عبدالبهاء استقبال کند و بعد از دیداری کوتاه، ما و خانم مردیت، که برای رسیدگی به آخرین موارد آنجا بود، به خانه برگشتیم. قبل از ترک آنجا، حضرت عبدالبهاء را به اطاقشان بردم و بعد به ایوان طبقه دوم رفتیم تا منظره را ببینند. به نظر می‌رسید

Bell - ۱

۲- Wilber - ویلبر (که نام خانوادگی اش معلوم نیست) خادم آمریکایی آفریقایی تبار در خانواده پارسونز بود؛ او نهایتاً بهائی شد. بل به نظر می‌رسد خادم دیگری بوده است. ۳- stage company

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی به اختصار به شرح وقایع دو روز ۲۳ و ۲۴ ژوئیه پرداخته و ظواهر امر نشان می‌دهد که ملتزم رکاب حضرت عبدالبهاء بوده است: "چون اراده مبارک بیش از دو شب اقامت در بوسطن نبود، لهذا غیر از یک مترجم و یک کاتب، سائر ملتزمین رکاب را امر فرمودند که یکسر به دبلین بروند." (ص ۱۶۴) ورود هیکل اطهر به دبلین را ۲۵ ژوئیه ذکر می‌کند (ص ۱۶۶)

۵- توضیح مترجم: بنا به گفته جناب زرقانی دو خانه تدارک دیده شده بود، "در یکی از دو خانه مسس پارسنز که تهیه مهمانداری دیده و از هر قبیل اسباب آسایش فراهم کرده بود نزول اجلال فرمودند." (ص ۱۶۶)

۶- Mirza V - مقصود میرزا ولی الله نخجوانی است. او و میرزا علی اکبر "دو ایرانی" هستند که خانم پارسنز روز قبل نامشان را درست نفهمیده بود. Mrs. Aldrich - ۷

۸- توضیح مترجم: خانم پارسنز از جناب میرزا ولی الله نخجوانی با Mirza V یاد می‌کند. چون در فارسی نمی‌توان "میرزا" نوشت، مترجم عنوان مزبور را به صورت "میرزا ولی" آورده است.

Miss Flint - ۹

که از همه چیز راضی هستند. متوجه شدم که اطاق کوچک کنار اطاق من به عنوان اطاق کار ترتیب یافته بود - سه میز تحریر و دو میز در آنجا بود. به نظر می‌رسید ترتیب مناسبی است. میرزا احمد (سهراب) نیز دیشب وارد شد، و او و میرزا ولی‌الله سوار بر کالسکه به خانه آمدند.^۱

جمعه، ۲۶ ژوئیه

حضرت عبدالبهاء و میرزا احمد (سهراب) قبل از آن که من بلند شوم به این خانه آمدند، اما واقعاً صبح خیلی زود نبود، زیرا من دیر به بستر رفته بودم. با سر عتی که می‌توانستم لباس پوشیدم و پایین رفتم و آنها را در "قفس پرندگان"^۲ دیدم. حضرت عبدالبهاء درباره جالب‌ترین و مهم‌ترین موضوعات صحبت می‌کردند - عمده درباره زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی. میرزا اسدالله می‌گوید نظریه‌های اصلی و عمده را برای من خواهد نوشت.

بعد، حضرت عبدالبهاء به طرف زمین‌های اطراف قدم زدند و روی چمن‌های نزدیک چند درخت نشستند. در آنجا درباره رویال به هم صحبت کردیم. ایشان فرمودند، "او از من فرار کرد اما من از او راضی هستم." پرسیدم وقتی رویال اینقدر بد رفتار کرده چگونه ممکن است هیکل مبارک راضی باشند و ایشان جواب دادند که رویال را با آنچه که در درونش است مورد قضاوت قرار داده‌اند نه به ظاهر و صورت - و این که نفوسی مانند رویال پاک، بصیر، الهام‌بخش و حتی ناظر به آینده هستند - و من نباید خود را ناراحت کنم، جمیع امور در ید قدرت الهی است - و در این تجربه نیز لابد حکمتی وجود دارد. ایشان فرمودند که رویال باید یکی از کسانی باشد که ایشان به آنها اطمینان دارند و احساس رابطه‌ای دوستانه دارند. به نظر می‌رسید که هیکل مبارک فکر می‌کنند دکتر گرینگ شخص مناسبی نیست که رویال با او باشد. هیکل مبارک فرمودند کوه کرمل نقطه‌ای بسیار عالی برای ما است که زمستان آینده را در آنجا بگذرانیم. کاش این رؤیا به حقیقت می‌پیوست! طولی نکشید که ایشان بعد از صرف قهوه خداحافظی کردند و با میرزا سهراب قدم زنان از تپه پایین رفته به طرف خانه دیگر رهسپار شدند.

۱- میرزا محمود زرقانی ورود حضرت عبدالبهاء به دوبلین را اینگونه گزارش کرده است، 'عصر ساعت چهار بود که از بُستَن حرکت فرمودند و اول شب ساعت هفت باغ و بُستانهای دُبلین به نزول قدم مبارک غبطه فردوس برین شد و موطنی اقدام یار نازنین گشت. در یکی از دو خانه مسس پارسنز که تهیه مهمانداری دیده و از هر قبیل اسباب آسایش فراهم کرده بود نزول اجلال فرمودند. ولی پس از ورود فرمودند باید مصارف ما با خودمان باشد. بعد، عرض شد مسس پارسنز میلش اینست که تا چند روز به احدی اطلاع داده نشود، بلکه جود اطهر قدری در اینجا راحت شوند، فرمودند، "ما برای کار و خدمت آمدیم نه برای هواخوری. باید به عبودیت آستان جمال مبارک پرداخت و چنین بندگی را سبب راحت و مسرت جان و دل ساخت. نهایت چون اینجا بیلاق است و نفوس خیلی محترم موجود، لذا تا طالب نشوند ابداً احباب به نفسی اظهار نمایند و باید با کمال عزّ و وقار با آنها سلوک کنند." بعد فرمودند، "ما کجا و دُبلین امریکا کجا. باید به شکرانه نصرت و حمایت جمال ابهی برخاست، بلکه بتوانیم نفسی در عبودیت برآریم..." شب با کمال صحت و سرور شام میل فرموده استراحت نمودند. (ص ۱۶۶)

۲- به نظر می‌رسد "قفس پرندگان" اسم مستعاری است که خانم پارسنز در اشاره به فضای باز جنگلی نزدیک خانه‌اش در دوبلین که پرندگان برای غذا خوردن جمع می‌شدند، استفاده می‌کند.

در مراجعت از صرف چای، مختصری در خانه دوشیزه گری^۱ توقّف کردم تا حضرت عبدالبهاء را ببینم، و دفتری که سعی می‌کردیم اسامی نفوسی را که در واشنگتون با هیکل مبارک ملاقات کردند در آن می‌نوشتیم با خود آوردیم به این امید که در اینجا توفیق بیشتری بیابیم. نامه دوشیزه مری گلمن^۲ را به ایشان تقدیم کردم و تقاضا کردم پیامی برای قدسیه (اشرف) به بیمارستان بفرستند. ایشان با کمال مسرّت صحبت کردند و بعد به دکتر فرید فرمودند داستانی را که میرزا علی اکبر آن روز بعد از ظهر به ایشان گفته بود، برای من ترجمه کند.

شنبه، ۲۷ ژوئیه

تلفن کردم اجازه بگیرم که از مردم بخواهم بعد از ظهر روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه ساعت ۵ برای شنیدن بیانات مبارک حضور پیدا کنند و ایشان اجازه دادند. چند نفر سؤال کرده‌اند که چه زمانی می‌توانند بیایند و حضرت عبدالبهاء را ببینند و کلام مبارک را بشنوند، اما من از هیکل مبارک خواستم که بعد از اینهمه فعالیت در آمریکا قدری استراحت بفرمایند. و تا به حال مایل نبودم از ایشان بخواهم با کسی ملاقات کنند.^۳

امروز صبح با این تفکر که با هیکل مبارک ملاقات کنم و این که شاید مایل باشند برای ملاحظه مسابقه بیس بال بین دوبرلین و کمپ^۴ تشریف بیاورند، به سوی منزل حضرت عبدالبهاء رفتم. آقای لمونت و پولی کابوت^۵ را دیدم که برای ملاقات حضرت عبدالبهاء از راه رسیدند. بعداً حضرت عبدالبهاء و دکتر فرید اینجا آمدند و مدتی طولانی در ایوان ورودی نشستند و به صرف قهوه پرداختند. ای کاش می‌توانستم مواضع جالبی را که ایشان درباره آن صحبت می‌کردند به خاطر بیاورم! شال قرمز من آنجا بود. از هیکل مبارک درباره اهمیت آن رنگ سؤال کردم. ایشان فرمودند قرمز بیان کننده فعالیت است. اگر به حد افراط برسد راه را برای جنگ هموار می‌کند - سبز مبین مسرّت است و زرد نشان محبت، آبی اندیشه است و سیاه غم و اندوه را بازگو می‌کند - و شخص باید لباس سیاه را برای راحتی و سهولت در بر کند، زیرا به آسانی کتیف نمی‌شود و غیره.

بعد، به کناره ایوان رفتیم که مناظر پیدا بود و ایشان فرمودند، "می‌خواهم اینجا بنشینم،" و همه ما جلوی خانه نشستیم. جفری نیز بعد از مراجعت از بازی گلف با آقای (جرج) مارکام^۶ آمد. حضرت عبدالبهاء

Miss Mary Coleman - ۲

Miss Carey - ۱

۳- توضیح مترجم: همانطور که در پاورقی مربوط به روز ۲۵ ژوئیه ذکر شد، جناب زرقانی به این موضوع در روز اول ورود هیکل مبارک به دوبرلین اشاره دارد.

Camp - ۴

Mr. Lamont & Polly Cabot - ۵

۶- توضیح مترجم: جناب زرقانی به گونه دیگری به آن اشاره دارد، "صبح از اوطاق مبارک به سطح پیش‌بام تشریف آورده در حالی که از طرفی چهل میل و از سمتی تا شانزده میل باغ و صحرا و تل و کوههای سبز و خرم در زیر نظر مبارک بود می‌فرمودند، 'اگر انصاف باشد ثابت می‌شود که برای احتیای الهی من چه کرده‌ام و همه اینها به عون و عنایت جمال مبارک بوده والا ما اشخاص ایرانی با اهالی امریکا در دُبلین بالای تل و کوه بظاهر چه مناسبتی داریم. الی آخر بیانه الاحلی. ناهار را در منزل دیگر مسس پارسنز بر حسب رجای ایشان میل فرمودند..." (صص ۱۶۸-۱۶۷)

Mr. George D. Markham - ۷

ناهار را با ما صرف کردند، طبقه بالا استراحت فرمودند، دکتر فرید هم استراحت کرد و هر سه نفر ما برای سواری بیرون رفتیم.

ابتدا در جاده جفری^۱ تا دورترین ورودی به نقطه متعلق به مک ویگ^۲ راندم و منظره زیبای دریا در پیش روی ما قرار گرفت. گفتم، مشرق‌الاذکار^۳ و ایشان فرمودند، "انشاء الله". بعد در جاده‌های مارپیچ که از جنگل‌های مک ویگ می‌گذشت راندم و نهایتاً به جاده اصلی رسیدیم. به سوی دریاچه رفتیم و بعد وارد خانه قایقی شدیم که در آنجا حضرت عبدالبهاء و دکتر فرید ماندند و من به باشگاه رفتم، و چند نفری را که بعد از دیدار معمول یکشنبه‌ها هنوز آنجا بودند ملاقات کردم.^۴ به الیزه کابوت و دو دوستش گفتم که می‌توانند حضرت عبدالبهاء را ملاقات کنند. دوشیزه رُز لانت^۵ نیز با دوشیزه کری آمد، و من آقای مارکام را هم با خودم آوردم. حضرت عبدالبهاء از صحبت با آقای مارکام خیلی خوششان آمد و برای ایشان جالب بود و آقای مارکام نیز مسرت زیادی ابراز کرد. از راه روستا به سوی خانه رفتیم و به این ترتیب اول به منزل حضرت عبدالبهاء رسیدیم. وقتی به خانه نزدیک می‌شدیم هیکل مبارک خیلی جدی در مورد صورت حسابهای خود با من صحبت کردند. ایشان اصرار داشتند این صورت حسابها باید برای ایشان ارسال گردد.^۶

یکشنبه، ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۲

امروز صبح وقتی مگی (هنی) پیرسون^۷ در منزل بود، حضرت عبدالبهاء به تدارکات نگاه کردند و فرمودند بیش از حد زیاد است و چون همه را نمی‌شود خورد اسراف می‌شود. بعداً در آن روز صبح میرزا ولی‌الله خان را با یک شیشه گلاب اینجا فرستادند. عصاره بسیار خوبی برای جفری پدر بود که موقع صبحانه صرف کند. من هنوز لباس نپوشیده بودم، لذا ولی‌الله را ندیدم.

امروز بعدازظهر، بعد از ساعت پنج، حضرت عبدالبهاء با دکتر فرید آمدند و کل ایرانی‌ها پشت سر ایشان آمدند. خانم ادوارد فراتینگهام^۸، آقا و خانم مارکام، آقای لاورنس ادلر^۹، آقای استوارت مونتگومری^{۱۰} و آقای هارمن^{۱۱} که با حضرت عبدالبهاء اقامت دارند به بیانات مبارک گوش فرا دادند و آقای ادلر اندکی برای

۱- Jaffrey

۲- MacVeagh - این احتمالاً اشاره به مزرعه کوچک مجاور ملک خانواده پارسونز است که به فرانکلین مک ویگ اهل شیکاگو تعلق داشت.

۳- احتمالاً به این معنی که اینجا محل مناسبی برای بنای مشرق‌الاذکار است.

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی به این مورد اینگونه اشاره دارد، "عصر مستر پارسنز کالسکه حاضر نموده رجای گردش سواره کرد. لهذا تا دریاچه دبلین تشریف بردند و در کنار آن دریاچه با اهل کلوب بیان مبارک در خصوص ظهور روحانیت و ترقی این عصر مجید بود." (ص ۱۶۸) Miss Rose Lunt - ۵

۶- محمود زرقانی ثبت کرده که علیرغم پیشنهادهای مکرر احتیای ثروتمند آمریکایی برای تقدیم وجه نقد، حضرت عبدالبهاء در مورد پرداخت تمام مخارج سفر در طی اقامت در ایالات متحده اصرار داشتند.

۷- Mrs. Edward Frothingham

۸- Maggy Haney Pearson

۹- Mr. Stewart Montgomery

۱۰- Mr. Laurence Adler

۱۱- Mr. W. W. Harmon - توضیح مترجم: جناب زرقانی ذیل تاریخ ۲۷ ژوئیه آقای هارمن را معرفی می‌کند، "مستر هارمن که از رؤسای تیاسفیها بود از بستن به حضور مبارک مشرف گشت و بیانات مبارکه از مدیّت الهیه و نفوذ

ایشان نمایش اجرا کرد. بعداً، بعد از قدری قدم زدن، ایشان و من با کالسکه بیرون رفتیم^۱ - آقای هارمن جلوی کالسکه نشست. هیگل مبارک خیلی مسرور بودند، به انگلیسی با ما صحبت کردند، از همه چیز لذت می بردند و مسرت خاطر را چون شعاعی از خود ساطع می فرمودند. بعد از آن که ایشان را در منزل خودشان ترک کردم، حدود ساعت ۸ به منزل رسیدم.^۲

دوشنبه، ۲۹ ژوئیه

احساس کردم که امروز بعد از ظهر^۳ می بایستی به دیدار خانواده های پرکینز^۴ و وارد بروم و لذا زود از منزل خارج شدم. فکر می کردم که قبل از ساعت پنج به منزل بر می گردم، ولی دیدم بسیاری از نفوس برای

کلمة اللہ در این ظهور اعظم ابھی بود... (ص ۱۶۸) در ذیل تاریخ ۲۸ ژوئیه می نویسد، "بعد وجود مبارک در ایوان عمارت جالس و خطاب مبارک به مستر هارمن در تقدیس ذات باری از نزول و حلول و ظهور انوار صفاتش در مرایاء قلوب مظاهر مقدسه مفصل بود و همچنین بیاناتی در معانی کتب مقدسه و معنی کل شیء فی کل شیء یعنی انتقال هر ذره ای از کائنات در صور نامتناهیة کائنات فرمودند که هر جزء لایتجزی انتقال به جمیع صور کائنات می کند و هر شیء در کل شیء سیر می نماید (و همچنین می فرمودند) تیا سفیها طفلی را در مدارس اروپا تربیت می کنند تا او موعود کل ملل شود چه قدر بی فکری است. موعود را خدا باید انتخاب کند نه خلق. چراغی را که خلق روشن کنند خواموش می شود اما سراج الهی همیشه روشن است. مرتبای خلق همیشه محتاج خلق است، چگونه غنای ابدی بخشد، مثل این است که کسی از روغن و فتیله بخواهد شمس بسازد..." (ص ۱۶۹)

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی در ذیل این تاریخ می نویسد، "هر روز بعد از مجلس، مستر و مسس پارسنز کالسکه مخصوص حاضر نموده رجای گردش و سیری سواری می نمودند. آن روز فرمودند میل به گردش پیاده دارم. لهذا بعضی از خدام حضور را سواره به گردش فرستادند." (ص ۱۷۰)

۲- محمود زرقانی جزئیات صحبت آقای هارمن با حضرت عبدالبهاء در آن شامگاه را اینگونه بیان می کند، "آن شب در ساحت انور مستر هارمن کتاب خود را که در تیا سفی و مسائل بُدِیست نوشته بود آورده از مطالب و نقوش آن به عرض می رسانید که حقیقت را دایره و مبداء را مرکز و عالم وجود را هفت زاویه و امثال ذلک نقشهای مختلف کشیده بود و وجود انور در نهایت شفقت با او گفتگو و در ضمن دفع توهمات او را به اصطلاحات عرفا و فلاسفه چنان می فرمودند که شخص مذکور خود مبهوت می شد حتی مراتب سبعة را چنان تعبیر و تبیین فرمودند که او عرض کرد از بیانات مبارکه ابواب جدیدی بر وجه من مفتوح شد. فرمودند 'من هیچ تحصیل نکرده ام حتی به مکتب صبیان نرفته ام و این حضرات می دانند. عرض کرد من احساس می کنم که آنچه می فرمائید از علم الهی است."

۳- محمود زرقانی می نویسد که صبح این روز حضرت عبدالبهاء دیگر بار با آقای هارمن، که در کلبه ایشان سکونت داشت، مشغول بودند: "صبح در حالتی که بر فرش جالس پس از اوراد و مناجات [خطاب به ایرانیان؟] ذکر مستر هارمن می فرمودند که مردم چه قدر اسیر او هانند محض شهرت و نام چه زحمتها می کشند. این او هام چه انجامی خواهد داشت، جمیع شئون محو و فانی و نابود کأن لم یکن شیئاً مذکور خواهد بود، مانند کشت در شوره زار است. انسان باید در ارض طیبیه تخم پاک افشانند نه اراضی غیر طیبیه. انتهی بعد شخص مذکور را احضار فرمودند و بیانات مبارکه با او مفصل و پس از آن اشتغال مبارک تصحیح و تمهیر اوراق و تهیه پست بود." (ص ۱۷۱)

Perkins and Wards - ۴

استماع بیانات حضرت عبدالبهاء اجتماع کرده بودند و ایشان مشغول ایراد سخنرانی بودند. صحبت ایشان مثل همیشه بسیار جالب بود. نوع اخذ مالیات را که موجد آرامش و فراوانی برای همه می‌شد، به وضوح توضیح می‌دادند.^۱ سؤالات زیادی مطرح شد. بعد از پایان خطابه به صرف چای پرداختیم. وقتی همه رفتند، از حضرت عبدالبهاء پرسیدم که آیا مردم علاقمند بودند.

فرمودند، "خیلی سرزنده و شاداب بودند."^۲

این جواب بین نفوسی که واقعاً در جستجوی حقیقتند و نفوسی که صرفاً می‌خواهند دربارهٔ امور و تفکرات دیگر اطلاع داشته باشند، تمایز مطلوبی قائل شد. بعد فرمودند، "در این کشور خدمتکار پیر^۳ هشتاد ساله میل دارد دربارهٔ سیاست اطلاع داشته باشد." هیکل مبارک می‌فرمودند در سایر کشورها اینگونه نیست اما اینجا همه می‌خواهند دربارهٔ همه چیز بدانند.^۴

گفتم کالسکه بیاید و ایشان را برای سیر و تفریح ببرد و آقای (جرج) لاتیمر^۵ جوان که از اقصی نقاط غرب آمده بود با هیکل مبارک ملاقات کند، با ایشان رفت. دکتر گتسینگر نیز همراهی کرد. حضرت عبدالبهاء به مرد جوان گفتند که نزد ایشان بماند و این که به هتل خواهند رفت تا وسائل او را بیاورند.

امروز بعد از ظهر، حضرت عبدالبهاء موقعی که با مولوی سفید به رنگ برف و عبای سیاه خود به پرده‌های قرمز روشن تکیه کرده بودند، عکس بسیار جالبی برداشتند. ایشان بعد از عزیمت نفوس فرمودند، "آیا این مردم هر یک در خانه خود زندگی می‌کنند و شبها را آنجا می‌گذرانند؟" گفتم که آنها گاهی شام و گاهی ناهار را با هم صرف می‌کنند.

سه‌شنبه، سی‌ام ژوئیه

بعد از صرف ناهار با دوشیزه (گلا دیس) تائر^۶ سراغ خانم (ایموجین) هوگ^۷ و دوستش رفتیم. بیرون رفته بودند اما طولی نکشید بعد از آن که به خانه رسیدم باران شروع به باریدن کرد و موقعی که آنها پیاده از جلوی خانه رد می‌شدند، آقای پارسونز از آنها خواست وارد شوند. گفتم کالسکه را حاضر کردند که آنها را به خانه ببرد و بعد رفتیم که حضرت عبدالبهاء را به ایستگاه ببرم. در ایستگاه می‌بایست با خانم فورد ملاقات می‌کردم. آقا و خانم هنن و یکی از دوستان^۸ نیز از راه رسیدند.

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی در این خصوص می‌نویسد، "بعد داخل تشریف بردند. تالار عمارت پر از نفوس از رجال و نساء محترمه بود و نطق مبارک و سؤال و جواب در مسائل روحانی و مادی و مطالب مهمه مخصوص مسائل اقتصادی و دفع توهمات اشتراکیه بود." (ص ۱۷۱)

۲- توضیح مترجم: جناب زرقانی نیز به این موضوع اشاره دارد، "جمعیت بی‌نهایت مشعوف و خورسند بودند." (ص ۱۷۱)

۳- البته این لغت را مترجم (از فارسی به انگلیسی - م) برای برگرداندن بیان مبارک انتخاب کرده است.

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌گوید، "هر روزی در محفل فضل و عطا شوری برتر و طلب و شوقی بیشتر داشتند." (ص ۱۷۱)

۵- George Latimer

۷- Mrs. Emogene Hoagg

۶- Miss Gladys Thayer

۸- جرج لاتیمر می‌نویسد که شخص دیگری که با ترن وارد شد فانی نوبلاک Fannie Knobloch از احبای

حضرت عبدالبهاء از من خواستند که به مسافرخانه^۱ ویلکاکس برویم زیرا ایشان مایل بودند با این خانمها ملاقات کنند. میرزا ولی الله نیز با ما بود، بعد از ملاقات، از طرف حضرت عبدالبهاء به مردی که دم در ایستاده بود وجهی پرداخت. زود به ایستگاه رسیدیم و مدتی قدم زدیم. حضرت عبدالبهاء با پرداخت سگه‌های نقره به دو یا سه پسر بچه آنها را متحیر ساختند. آقا و خانم هنن و دوست مزبور، و نیز میرزا ولی الله خان با دلبران به مسافرخانه^۲ پایین رفتند و من در اینجا از حضرت عبدالبهاء جدا شدم تا ایشان با آنها ملاقات داشته باشند.

بعداً، موقعی که سر راه عزیمت به منزل مبارک، ایشان دم در خانه ما توقف فرمودند که بپرسند فردا صبح چه ساعتی منتظر ایشان خواهیم بود، چه که کاملاً مفهوم نشده بود. در مورد ناهار که ساعت ۱/۵ و سخنرانی که ساعت ۵ خواهد بود با ایشان صحبت کردم. موقع عزیمت به ایستگاه ایشان فرمودند که مردم در آینده از جمیع اطراف و اکناف جهان به اینجا خواهند آمد تا "دی - سپرینگ"^۳ را که محل زندگی حضرت مولی الوری بود" ملاحظه کنند. ایشان همچنین فرمودند که امیدوارند عائله من تمام این بیلاقات را صاحب شوند. پرسیدم که سکنه فعلی کجا زندگی خواهند کرد و ایشان فرمودند، "در جای دیگر." در راه منزل اندکی انگلیسی صحبت کردند و درباره خانم بتینا فورد^۴ - "بانوی خوب" - با من صحبت کردند. در راه ایستگاه گفتم، "خانم فورد یکی از دوستان خوب من است، لطفاً نسبت به ایشان نظر مرحمت داشته باشید."

به من فرمودند که جفری پسر برای ایشان نامه‌ای نوشته و ایشان به او پاسخ داده‌اند. پرسیدم که آیا به خط خود هیکل مبارک مرقوم فرموده‌اند و هیکل مبارک پاسخ دادند، "خیر، اما به خط خودم خواهم نوشت." از ایشان تقاضا کردم که این نامه را برایش بفرستند و اگر بعداً جفری پسر خیلی خوبی بود به خط خودشان برایش بنویسند، اما ایشان فرمودند که این کار را همان موقع انجام خواهند داد. چقدر ایشان مهربان و رؤوف بودند. در هر دقیقه درسی تعلیم می‌دهند. جفری پدر نامه‌ها را پایین آورد و حضرت عبدالبهاء اصرار کردند که میز را ترک کنند و با او صحبت نمایند. جفری وقتی برگشت در این خصوص با من صحبت کرد و گفت، "ایشان مرد سالخورده موقر بسیار

واشنگتون دی سی بود. (یادداشتهای جرج لاتیمر در دوبلین، نیوهامپشایر، ۳۱-۲۹ ژوئیه، اول اوت ۱۹۱۲، "در اوراق آلبرت وینداست Albert Windust، محفظه آثار ملی بهائی ویلمت در ایلینوی (box 32, folder 36, p.5)

۱- Wilcox Inn

۲- ممکن است اشاره به مسافرخانه ویلکاکس که در بالا به آن اشاره شد یا مسافرخانه فرانسوی French Inn باشد که در روستای دوبلین در مجاورت آن قرار داشت.

۳- Day-Spring نامی بود که به منزل دوم خانواده پارسونز در دوبلین، که حضرت عبدالبهاء در مدت اقامت در دوبلین در آنجا سکونت داشتند، اطلاق می‌شد. عادت بر این بود که برای خانه‌های این منطقه (به جای نام خیابان و شماره منزل) نام تعیین می‌کردند. خانه بزرگتر خانواده پارسونز تاینی مائیس (Tynymaes)، منزل رافائل پامپلی (Raphael Pumpelly) "بر فراز بلندی‌ها" (On-the-Heights) خوانده می‌شد.

۴- در متن اولیه این نام اینگونه ذکر شده است: "خانم فورد. بتینا."

عزیزی هستند.^۱

چهارشنبه، ۳۱ ژوئیه

حضرت عبدالبهاء حدود ساعت ۱۰ به این خانه آمدند^۲ و ایشان، خانم فورد، دکتر فرید و آقای لاتیمر، جفری و من با هم ناهار خوردیم.^۳ ای کاش هر آنچه که ایشان می‌فرمودند نوشته می‌شد! به ایشان گفتم که بسیاری از نفوس نسبت به "اطاعت" در مراسم ازدواج که زن در میان قولهایی که می‌دهد به آن نیز متکلم می‌شود، معتزضند.^۴ ایشان جواب دادند این کلمه نباید ادا شود، زیرا خداوند مرد و زن را خلق کرده که یکی شوند و استفاده از کلمه اطاعت وجود دو نفر را مسلم می‌شمارد. کلام ایشان عمیق، سرورانگیز و جالب بود.

بعد از ناهار ایشان برای استراحت به طبقه بالا رفتند. فراموش کردم بگویم که اواخر وقت صرف ناهار آقای هنن سر راهش به سوی ایستگاه قطار آمد تا با حضرت عبدالبهاء خداحافظی کند. موقعی که می‌بایست عزیمت کند تا به قطار برسد، مدت کوتاهی نزد حضرت عبدالبهاء نشست. حضرت عبدالبهاء او را به علت کار مطلوبی که انجام داده بود مورد تحسین و تقدیر قرار دادند و آقای هنن با چهره‌ای که نشان دهنده عشق

۱- هاوارد کلبی آیوز سخن مشابهی را که آقای جفری پارسونز خطاب به او گفته بود، نقل می‌کند: "شوهر میزبان حضرت عبدالبهاء [آگنس پارسونز] * هرگز مؤمن دلداده‌ای نشد، ولی چون بسیاری از مواقع فرصت تشرّف و معاوضه برایش حاصل شده بود، در جواب این که پرسیده بودند خلاصه عقاید خود را نسبت به هیکل مبارک ابراز دارد، پس از کمی تأمل گفته بود، 'فکر می‌کنم ایشان کامل‌ترین آقائی است که در عمر خود شناخته‌ام.' ملاحظه فرمائید که این، شهادت مردی است که وارث ثروتی بی‌حساب و معلوماتی عمیق و وسیع بود و از ابتدای عمر عادت داشته که نفوس را با موازین دقیقه قضاوت نماید و برای او کلمه "آقا" کمال مطلوب مردانگی * * به شمار می‌رفت." (درگه دوست، فصل هشتم)

* توضیح مترجم: در متن انگلیسی عبارت "در دوبلین" آمده که در ترجمه فارسی درگه دوست مشاهده نمی‌شود.
* * توضیح مترجم: در متن انگلیسی اینگونه آمده، "کلمه آقا متضمن تمام آن چیزی بود که او بیش از همه قابل تحسین می‌دانست. و او این کلمه را در مورد شخصی به کار برد که، غیر محتمل نیست که در طول حیات طولانی مسجونیتش هرگز این کلام را در ارتباط با خودش نشنیده باشد."

۲- احتمالاً زودتر. جوزف هنن نطقی را از حضرت عبدالبهاء در ساعت ۹/۵ صبح آن روز در ایوان خانه خانواده پارسونز ضبط کرده است. ("با حضرت عبدالبهاء در دوبلین"، ص ۵) این نطق در یادداشتهای جرج لاتیمر نیز ثبت شده است. (اوراق آلبرت وینداست، جعبه ۳۲، پوشه ۴۶، محفظه ملّی آثار بهائی، ویلمت، ایلینوی.)

۳- توضیح مترجم: جناب زرقانی به عزیمت هیکل مبارک به مدرسه تابستانی مستر هندرسن اشاره دارد و آن را توضیح می‌دهد (ص ۱۷۳)، اما خانم پارسونز در اینجا ابدأ اشاره‌ای به آن ندارد. اما در صفحه ۸۹ و ۹۰ کتابش عکسی از حضرت عبدالبهاء در حال مشی در کمپ دکتر هندرسون و تصویری از هیکل مبارک با پسرهای کمپ، احمد سهراب و ولی‌الله‌خان چاپ شده و در توضیح زیر عکس‌ها آنها را به تاریخ اوّل اوت نسبت داده است. اما چون دو مدخل برای اوّل اوت ذکر کرده، در توضیحات مربوط به مدخل اوّل هیچ اشاره‌ای به آن نشده و در مدخل دوم توضیح مختصری داده است.

۴- توضیح مترجم: این موضوع باید مربوط به ازدواج مسیحیان باشد.

عظیمش به حضرت عبدالبهاء بود، اطاق را ترک کرد. جفري پدر او را به کالسکه اش رهنمون ساخت.^۱ بعضی از احبائی که اوائل بعد از ظهر در اینجا جمع بودند به اطاق غذاخوری رفتند و تا ساعت پنج و ربع که تعداد زیادی از نفوس آمدند تا به بیانات هیکل مبارک گوش دهند، حضرت عبدالبهاء به اطاق پذیرائی آمدند، دیگر بار مانند روز دوشنبه در قسمت پیشرفتگی اطاق کنار پنجره نشستند، و با دکتر فرید که موقع ترجمه در کنارشان ایستاده بود، خطابه زیبایی ایراد فرمودند.^۲ بعد از ایراد خطابه ایشان اطاق را ترک کردند تا به احبائی که به اطاق غذاخوری برگشته بودند پیوندند، اما چون نفوسی که در اطاق پذیرایی مشتاق ملاقات مجدد ایشان بودند، از ایشان پرسیدم که آیا با آنها دست خواهند داد و ایشان در نهایت محبت این کار را کردند و بعد نزد دیگران برگشتند.

سفارش کردم کالسکه بیاورند به این امید که ایشان از سواری لذت ببرند، اما ایشان قدم زدن در آنچه که ما "فقس پرندگان" می نامیم را ترجیح دادند و فرمودند که آن را، با آن منظره زیبا، از سواری بیشتر دوست دارند. از میرزا محمود بخصوص خواستم که برای سواری بروند و دو نفر دیگر رفتند، میرزا ولی الله خان، دکتر فرید و میرزا سهراب نزد حضرت عبدالبهاء باقی ماندند.

روز زیبا و باشکوه ما هنوز به پایان نرسیده بود، زیرا حضرت عبدالبهاء مدتی طولانی را در "فقس" قدم زدند و در مورد جالب ترین موضوعات با ما صحبت کردند. نیازی به ذکر نیست که اینها و نیز خطابه ای که قبلاً میرزا سهراب نوشته فکر می کنم در نجم باختر چاپ خواهد شد.^۳ هوا قدری سرد شد و ایشان پیشنهاد کردند که ما برویم داخل، زیرا خانم فورد و من لباس گرم به تن نداشتیم. باز هم ایشان در اطاق پذیرایی با ما صحبت کردند و بعد قهوه خواستند. از ایشان تقاضا کردم قهوه را در اطاق غذاخوری، موقعی که ما شام می خوریم، صرف کنند. میرزا ولی الله، که نامه های مهمی داشت، عذر خواست و حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید و میرزا سهراب داخل شدند.

نظر حضرت عبدالبهاء به غذاپز رومیزی که جفري برای پختن تخم مرغ به کار می برد جلب شد و فرمودند که این نوع اجاق را خواهند داشت. این اجاق در کشتی بخار^۴ و غیره می تواند مفید باشد. به اطاق پذیرایی برگشتیم و بعد از مدت کوتاهی ایشان اظهار تمایل کردند به منزل مبارک برگردند. ایشان مایل به

۱- بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب به جوزف هنن در "با حضرت عبدالبهاء در دوبلین، نیو همپشایر"، اثر جوزف هنن مندرج در نجم باختر، سال سوم شماره ۱۱، ص ۴ درج است.

۲- نگاه کنید به خطابات مبارکه، ج ۲، صفحات ۹۶-۱۹۰

توضیح مترجم: حضرت عبدالبهاء در آغاز این خطابه می فرمایند، "من از مسس پارسنز بسیار ممنونم که سبب شده با شما ملاقات و معاشرت می کنم. من یک انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید. ممکن نبود اجتماع ما در یک جا. لهذا مسس پارسنز سبب شده که من با شما معاشر و مجالس شده ام، لهذا از او بسیار ممنونم که مرا با شما آشنا کرده است." (ص ۱۹۰) اما در بدایع الآثار فقط اشاره کرده است، "اما عصر در منزل مستر و مسس پارسنز نطقی مفصل در مجمع عمومی در خصوص کیفیت و ترقی روحانی و سرور ابدی فرمودند." (ص ۱۷۳)

۳- مجله امری آمریکایی که در آن زمان منتظر می شد. در اینجا یادداشتی در حاشیه نشان می دهد که خطابه مزبور در بخش فارسی نجم باختر، سال سوم شماره ۱۹ درج شده است.

۴- یعنی در سفر بازگشت به ارض اقدس.

سواری نبودند، لذا فانوس آورده شد.

پنجشنبه، اول اوت

امروز صبح میرزا ولی‌الله خان نامه‌ای در جواب کارت پستال جفری پسر آورد که به خط حضرت عبدالبهاء برای جفری نوشته شده بود.^۱ بتینا و من قدم زنان به دی اسپرینگ رفتیم و حضرت عبدالبهاء را دیدیم که برای گروهی از نفوس صحبت می‌کردند. ایشان خندیدند و فرمودند حال که من^۲ اینجا هستم، دیگر کمبود سؤال نخواهد بود و همینطور هم شد. ای کاش می‌توانستم به خاطر بیاورم که راجع به چه مطالبی صحبت می‌کردند. بخشی از صحبت دربارهٔ تکامل بود. فکر می‌کند میرزا سهراب باید آن را نوشته باشد. موضوع جمعه را تمام می‌کنم و به پنجشنبه برمی‌گردم. حضرت عبدالبهاء تقریباً تا خانه با ما قدم زنان آمدند. حدود ۷۵ نفر بعد از ظهر آمدند. دکتر (جوشیا لافایت) سیوارد^۳ از حضرت عبدالبهاء تقاضا کرد که روز یکشنبه دو هفته بعد، از منبر کلیسایش صحبت کنند چون یکشنبه آینده را از کس دیگری خواسته بود صحبت کند.^۴ هیکل مبارک هوا را بسیار فرح بخش می‌بینند و سعی کردند جمعه شب را در مهمانسرای پایین بخوابند (-----)^۵. خانم (ایلیزا فرانسس) پامپلی^۶ ایشان را با اتومبیل به آنجا برد.

پنجشنبه اول اوت^۷

خانم جان گری^۸ و دوشیزه (مری؟) لین برگر^۹ هر دو از ما خواستند از اتومبیل آنها استفاده کنیم، به این ترتیب، چون دکتر (چارلز هنفورد) هندرسون^{۱۰} از ما خواسته بود که هر روزی که حضرت عبدالبهاء مایل هستند، به کمپ^{۱۱} او برویم، برایش پیغام فرستادیم که آن روز بعد از ظهر خواهیم رفت. موقع رفتن، حضرت عبدالبهاء، میرزا سهراب و من با دوشیزه لین برگر بودیم، و در برگشت حضرت عبدالبهاء با خانم گری، خانم فورد و میرزا ولی‌الله خان بودند.

دکتر هندرسون بعد از خوشامدگویی به ما با بسیاری از پسر بچه‌ها، ما را کنار آتش بزرگی برد، بعد به اطاق بالا رفتیم که حضرت عبدالبهاء خطابه‌ای ایراد فرمودند. همه چیز برای حضرت عبدالبهاء جالب بود. منظره را از سگوی دیده‌بانی ملاحظه نمودند و بعد خوابگاههای پسران را بازدید کردند. بعداً به صرف چای پرداختیم و درست قبل از ترک محل، تمرینی توسط پسرها انجام شد. فراموش کردم بگویم که عکسی نیز از

۱- در حاشیه نوشته شده که وقایع زیر صبح روز جمعه ۲ اوت ۱۹۱۲ رخ داد.

۲- یعنی خانم پارسونز - م Josiah Lafayette Seward - ۳

۴- مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "در مجمع آن روز عصر نطق مبارک در تساوی حقوق و عظمت این قرن و وحدت عالم انسانی و کیفیت خلقت رحمانی بود. آخر مجلس چند نفر کشیش مشرف شدند و یکی از آنها که قسیس کلیسای موخ‌دین دُبلین بود هیکل انور را وعده‌خواهی نمود." (ص ۱۷۴)

۵- مطلبی ناخوانا در حاشیه داخل پرانتز نوشته شده است. Mrs. Eliza Frances Pumpelly - ۶

۷- دو بار این تاریخ ذکر شده است. Mrs. John Gray - ۸

۹- Miss Mary Linberger - ۱۰ Dr. Charles Hanford Henderson

۱۱- مدرسهٔ تابستانهٔ مارینفیلد Marienfield، اردوگاه تابستانی برای پسرها در چشام Chesham در نیو همپشایر

حضرت عبدالبهاء با پسرها و نیز عکسهای دیگر بسیاری توسط پسرها برداشته شد.^۱

جمعه، دوم اوت

قبل از شروع سخنرانی، به مردم گفتم که حضرت عبدالبهاء هر روز بعد از ظهر ساعت یک ربع به شش صحبت خواهند کرد.^۲

شنبه سوم اوت

حضرت عبدالبهاء بعد از شب به خیری در روستای پایین، امروز صبح اینجا آمدند. وقتی جفری پسر، که دیشب برگشت، صدای ایشان را شنید پایین دوید و در حالی که از صداها برآورد می‌کرد، خوش آمدگویی گرمی کرد. بعداً در همان روز صبح وقتی که ما، حضرت عبدالبهاء، جفری، میرزا سهراب و من در کنار آتش مطبوعی نشسته بودیم، هیکل مبارک (جفری) پسر را صدا زدند. او روی زمین مشغول بازی بود. او را در بغل گرفتند و بوسیدند. جفری پسر در کمال رضایت در آغوش ایشان باقی ماند. بعد از مدتی جفری پدر گفت باید با پسر بازی کنم. حضرت عبدالبهاء فرمودند، "هیچ امری سرور انگیزتر از عواطفی نیست که انسان در هنگام در آغوش گرفتن کودکی شیرین احساس می‌کند، سینه انسان وسعت می‌گیرد."^۳

اندکی بعد وقتی از باشگاه برگشتم، دیدم حضرت عبدالبهاء برای بهائیان و آقای لامونت^۴ صحبت می‌کردند. جالب تر از همه جوابهایی بود که به سؤالات داده می‌شد. جفری و من چند دقیقه‌ای قبل از شام

۱- محمود زرقانی دیدار حضرت عبدالبهاء از اردوگاه تابستانی را اینگونه توصیف کرده است، "(۳۱ جولای) صبح به مدرسه تابستانی که مستر هندرسن از بیست سال پیش تأسیس نموده بود موعود بودند و آن مدرسه بیست و پنج میل دور از آبادی دُبلین بود و در فضای بسیار باصفائی از خیمه و چادر بنا نموده بودند. چون اتومبیل مبارک به آن مدرسه رسید، شاگردها که همه در سن دوازده ساله تا هیجده سالگی بودند دویده دور مرکب مبارک حلقه زدند و خوش آمد گفتند. اما لباسهای آنها همه یک پیراهن و زیرجامه تنگ تا مرفق و زانو بود و در نهایت چابکی و نظافت و آداب. رئیس مدرسه وجود اقدس را اول به اوطاق پذیرائی دلالت نمود. در آنجا ایستاده نطقی فرمودند و از وضع مدرسه و اطفال تحسین نمودند و بعد در اوطاقهای چادری طلاب یک یک گردش می‌فرمودند و اغلب شاگردها با کودکان * عکاسی به اجازه عکس مبارک را می‌گرفتند. دکتور هندرسون عرض نمود بیست سال قبل که من این مدرسه را بنا نمودم در هیچ جا از مدرسه تابستانی خبری نبود. حالا صدها مدارس صحرائی در امریکا هست. فرمودند "هر چیز ممدوحی زود نشر می‌شود ولی اطفال را باید اول تعلیم دین نمود تا صادق و امین شوند." پس از صرف چای و شیرینی از حضور مبارک اجازه خواسته شاگردها بنای مشق و ورزش گذارند. خلاصه گردش و بیان مبارک در آنجا طولانی بود و چون عزم مراجعت فرمودند رئیس و اهل مدرسه بسیار اظهار تشکر و ممنونیت نمودند اما عصر در منزل مستر و مسس پارسنز نطقی مفصل در مجمع عمومی در خصوص کیفیت و ترقی روحانی و سرور ابدی فرمودند." (ص ۱۷۳)

توضیح مترجم: در متن انگلیسی به جای این لغت "دوربین" آورده شده است. احتمالاً جناب زرقانی kodak را که مارک دوربین است ذکر کرده‌اند.

۲- خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۰۲-۱۹۷

۳- توضیح مترجم: در متن انگلیسی "استخوانهای قفسه سینه باز می‌شود" آمده است.

۴- Mr. Lamont

رقصیدیم، بعد حضرت عبدالبهاء به دکتر گتسینگر فرمودند برقصد - اما تنها. بعد کلّ برنامه اجرا شده را "خیلی خوب" اعلام فرمودند. کالسکه ایشان را به دهکده برد. ایشان در آنجا بهتر می خوابیدند. خانم فورد مجبور شد صبح زود عزیمت کند. از حضرت عبدالبهاء پرسیدم که آیا از او راضی هستند و ایشان فرمودند، "بله، راضی تر هم خواهم شد."

یکشنبه، چهارم اوت

امروز صبح حضرت عبدالبهاء را فقط مدّت کوتاهی دیدم، چه که ناهار را با خانواده جنکس^۱ بودم. ایشان ساعت چهار در خانه قایقی ما برای جمیع نفوس رنگین پوست صحبت کردند. فکر می‌کنم ۲۸ نفر از آنها جمع بودند و خیلی راضی و مسرور به نظر می‌رسیدند. حضرت عبدالبهاء قبل از عزیمت با همه آنها دست دادند.^۲

ما بلافاصله به خانه آمدیم، و با خانم هوگ، خانم (لوسی آنا) چایلدز^۳ و خانم -----^۴ حدود نیم ساعت در قفس پرندگان گذرانیدیم. خانم هوئیدکوپر^۵ آمد سری به من بزند بدین لحاظ نمی‌توانستم آنجا باشم. آقا و خانم چارلز مک‌ویگ، خانم (ایزابل چاپمن) ماوران^۶ و غیره برای صحبت گروهی از راه رسیدند. و طرح دو سؤال توسط آقا و خانم مک‌ویگ باعث مطرح شدن جوابهای بسیار جالبی شد.^۷

۱- Jencks

۲- محمود زرقانی تفصیل این جلسه را اینگونه نوشته است، " (۲ آگست) مجلسی بجهت سیاهان در نزدیکی دریاچه دُبلین منعقد. در آن محفل نطقی بسیار ملیح در الفت و التیام ایشان با سفیدان فرمودند. چون ذکر ازدواج مس [لوئیزا] متیو دختر سفیدی با مستر [لوئی] گریگوری جوان سیاهی از احباب فرمودند که این ایام در واشنگتن واقع میشود خیلی سفیدان از نفوذ امر مبارک حیران و سیاهان شادمان شدند زیرا شوق القمر از این قضیه آسان تر به نظر مردم امریکا می‌آید. آن محفل نیز محفل پرشوری بود و حضّار را از وجد و طرب جذب و حبوری فوق‌العاده دست داد."

Mrs. Lucy Anna Childs - ۳

(ص ۱۷۴)

۴- در متن اوّلیه دفتر خاطرات در اینجا فضای خالی مشاهده می‌شود.

Mrs. Isabel Chapman Mauran - ۶

Mrs. Huidekoper - ۵

۷- محمود زرقانی تفصیلی از این جلسه را ذکر کرده است، "چون از آنجا به منزل مستر و مسس پارسنز تشریف آوردند ولوله جمعیت در آن مجلس کیفیتی دیگر داشت و کلمه طلعت میثاق را نفوذی شدیدتر بود. در وحدت حقایق و اصول ادیان الهیه و حقیقت مظاهر ربّانیه چون دلائل قاطعه بیان فرمودند آنگاه سؤال از محمّد رسول الله نمودند. در جواب سطوت برهان و قوّت بیان دلبر آفاق هر افسرده‌ئی را به هیجان و اهتزاز آورد. نفسی غیرخاضع دیده نشد. کلّ شهادت بر قوّت برهان و عظمت این امر می‌دادند. ولی در خصوص اسلام بعضی خیلی سرگران مشاهده می‌شدند ولو به زبان چیزی نمی‌گفتند." (ص ۱۷۵)

به صفحات ۲۰۶-۲۰۲ خطابات مبارکه جلد ۲ نیز مراجعه کنید. (توضیح مترجم: اگرچه تاریخ این خطابه با دفتر خاطرات خانم پارسنز که ویراستار به آن اشاره کرده سازگار است، اما، با توجه به این که وقایع فوق، یعنی خطابه برای سیاهان نزدیک دریاچه و نیز اجتماع بعد از آن در خانه خانم پارسنز مربوط به دوم اوت است، به نظر می‌رسد بین وقایع این دو کتاب دو روز اختلاف باشد.)

حال، با اجازه حضرت عبدالبهاء به مردم می‌گفتم که ایشان ساعت پنج روزهای پنجشنبه و جمعه و ساعت یک ربع به شش در سایر روزها نطق خواهند کرد.

دوشنبه، پنجم اوت

امروز حضرت عبدالبهاء طبق معمول به ایراد خطابه پرداختند.^۱

سه‌شنبه، ششم اوت

امروز دوشیزه رُز لَمب را از خانه خانم کیدر^۲ به اینجا آوردم تا بیانات حضرت عبدالبهاء را بشنود. خانم ماوران و خانم پترس^۳ در میان سایرین مشاهده می‌شدند.^۴ خانم مریت^۵ نیز حضور داشت. او صحبت خصوصی مختصری با حضرت عبدالبهاء داشت.^۶

هفتم اوت، چهارشنبه

چند روز هیچ نوشتنم و به همین علت جزئیات را به خاطر نمی‌آورم. دوشیزه (ربکا) کالدول^۷ اندکی قبل از ساعت چهار توقّفی داشت و ما رفتیم پائین به آن خانه تا طبق قرار قبلی حضرت عبدالبهاء را با اتومبیل ببریم. ایشان دعوت کردند وارد شویم، و ما را به ایوان بردند و بعد چای خوشمزه‌ای که توسط سید اسدالله

۱- یادداشتی در حاشیه حاکی است که "آقای (هاوارد) مک‌نات Howard MacNutt متن سخنرانی را یادداشت کرد" اما "خانم پارسونز مایل نیست هیچ چیز از دیدار او را ثبت کند."

متن خطابه مزبور در مهمانسرای دوپلین در این روز در صفحات ۲۴۷-۲۴۵ *The Promulgation of Universal Peace* ثبت شده است.

۲- Mrs. Kidder املاء این اسم در نسخه اولیه خطی کاملاً واضح نیست.

۳- Mrs. Pettres

۴- بعد از ظهر این روز، حضرت عبدالبهاء به جای ایراد خطابه به سؤالات متحرّیان پاسخ دادند. به صفحات ۲۴۷-۵۲ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

۵- Mrs. Merritt

۶- احتمالاً در این روز یا هفتم اوت بود که حضرت عبدالبهاء "فلاسفه را فراری دادند." میرزا محمود زرقانی می‌نویسد، "(۵ آگست) ... آن روز پس از بیان تعالیم و پیام الهی ذکر فلاسفه را به مزاح می‌فرمودند که می‌گویند اگر عالم روحانی یا ملکوتی می‌بود ما احساس می‌نمودیم. با وجودی که عدم احساس شأنی نیست، هرگاه عدم احساس کمالی باشد، باید بگوئیم گاو فیلسوف اعظم است که بدون زحمت درس و تحصیل ابدأ احساس غیر عالم حیوانی ندارد. این بیان و مزاح مبارک که گاو فیلسوف اعظمست بسیار سبب خنده و مذاکره بین اهل مجلس شد و بعد از مجلس چند نفر از رجال و نساء محترمه رجا نموده در اتومبیل آنها به گردش تشریف بردند. از قضا در حین سرعت مرکب مبارک در یکی از خیابانها یک گله گاو از دور نمایان و چون نزدیک اتومبیل می‌شوند همه رم و فرار می‌کنند. فوراً خانمها عرض می‌نمایند آقا جماعت فلاسفه را ببینید که چه طور از اتومبیل فرار می‌کنند. آنقدر وجود مبارک می‌خندند که از خنده خسته می‌شوند. چون امریکائی‌ها اینگونه مزاح را خیلی دوست می‌دارند. لهذا این قضیه

۷- Miss Rebecca Caldwell

ضرب‌المثل شد. (صص ۱۷۸-۱۷۷)

تعارف می‌شد به ما دادند. بعد ما، با دکتر فرید به عنوان مترجم، سواری قشنگی داشتیم. ابتدا به سمت جفّری رفتیم، به طرف پیترزبور و^۱ تغییر جهت دادیم، بعد به طرف بالا از طریق دوبلین در سمت راست دریاچه به طرف جاّده قدیمی مالبور و^۲ رفتیم، بعد از طریق ملک کیدر^۳ به خانه برگشتیم.

تعدادی از احبّاء، خانم لمب، خانم مریت از هتل آمده منتظر بودند. خانم هویدکوپر اینجا بود، اما چون ما دیر کردیم نتوانست منتظر بماند. آقا و خانم چارلز مک‌ویگ اندک بعد آمدند. سخنرانی^۴ مثل همیشه جّذاب و لذّت بخش بود.^۵

پنجشنبه، هشتم اوت

خانم مارش^۶ زود آمد که او را قبل از ناهار کابوت ببینم. از او خواستم بدون معطلی به حضور حضرت عبدالبهاء برود، پس ما، یعنی او، جفّری و من قدم زنان به سوی خانه دی اسپرینگ رفتیم. حضرت عبدالبهاء سوار کالسکه بودند، بلافاصله پیاده شدند با او ملاقات کردند و قرار دیدار با او را برای بعد از ناهار گذاشتند. موقعی که آنها را دیدیم توقف کردیم، و من از جفّری خواهش کردم کفشهایم را که موقع راه رفتن خاک گرفته بود تمیز کند. او در حالی که سرش را بالا گرفته و با نگاهی مزاح آمیز که بسیار مورد توجه حضرت عبدالبهاء واقع شد، این کار را انجام داد. موقعی که سواره به سمت منزل الیزه کابوت می‌رفتیم، حضرت عبدالبهاء فرمودند، "اگر این ترکها اتفاق افتاده بود، چوب و چماق به کار می‌رفت." بعد خیلی جدی فرمودند این ادب و احترام و غیره که در غرب برای خانمها معمول می‌شود، خیلی خوب است، اما حضرت بهاء الله حقوق ما را تعیین و تثبیت فرمودند - یعنی این که آنها را باید قانونی کرد.^۷

Marlboro Road - 2

Petersboro - 1

۳- ملک ادوارد کیدر Edward H. Kidder در ساحل حوضچه استون Stone Pond نزدیک مارلبورو Marlborough

۴- این سخنرانی در "حضرت عبدالبهاء در امریکا"، اثر بغدادی، صفحات ۳۰۹-۳۰۶ درج شده است. همچنین به خطابات مبارکه، ج ۲، صفحات ۲۱۱-۲۰۷ نیز مراجعه کنید.

۵- توضیح مترجم: جناب زرقانی که این خطابه را در صفحات ۱۸۲-۱۷۹ جلد اول بدایع الآثار درج نموده در وصف آن می‌نویسد، "(۷ آگست) به تحریر یک نطق مبارک اکتفا می‌شود که عصر آن روز در مجمع عمومی منزل مستر و مسس پارسنز از اصغاء این خطابه مبارک حالت توجه و اخلاص عجیبی برای آن جمعیت محترمه روی نمود."

Mrs. Marsh - 6

(ص ۱۷۹)

۷- به نظر می‌رسد که این واقعه بسیار موجب ناخشنودی حضرت عبدالبهاء شده است. محمود زرقانی می‌نویسد که چند ماه بعد حضرت عبدالبهاء در شیکاگو در صحبتی برای بهائیان به این واقعه اشاره کرده‌اند، '(با تبسم رو به خانمها فرمودند) "من در امریکا و اروپا گفتم فقط در یک مسئله رأی است که زنان نسبت به مردان مؤخّرند و طلب مساوات می‌نمایند، آن هم در کالیفورنیا زنها حق رأی گرفته‌اند در باقی مسائل و شئون مردها باید طلب مساوات نمایند. چه بسیار رجال که در اروپا و امریکا از صبح تا عصر مشغولند و آنچه اندوخته می‌نمایند صرف زینت و زیور و البسه رنگارنگ و مدهای تازه خانمهای آنها می‌شود که در کمال عیش و عشرت اوقات را به سر می‌برند و واقعاً آن مردان بیچاره عملاً زنانند. شخص محترمی با خانمش نزد من می‌آمدند، قدری غبار بر کفش آن خانم محترمه نشسته بود. فوراً به شوهرش گفت کفشهای مرا پاک کن. آن مرد بیچاره غبار کفش خانم را پاک نمود و نگاهی به من کرد. من

موقع صرف ناهار، هنداسید^۱ (کابوت)، الیزه (کابوت)، آقای گرگ^۲ و سه فرزند کابوت حضور داشتند. مکالمه جالبی جریان داشت و بعد از ناهار دخترک کوچک، پین^۳ و کودک خردسال تر، ماوران^۴ وارد شدند. بعداً الیزه چند عکس از هیکل مبارک گرفت و یک عکس هم در حالی که من و دکتر فرید هم در کنار هیکل مبارک بودیم گرفت. وقتی مراجعت کردیم حضرت عبدالبهاء روی کاناپه‌ای در اطاق پذیرایی استراحت کردند، اما بعد برخاستند تا با خانم مارش که یک لحظه به خانه نانسی هیل^۵ رفته بود تا در مورد ساعت مراجعتشان به رینج^۶ با دوشیزه ویر^۷ صحبت کند، محاوره‌ای داشته باشند. خیلی به او ابراز محبت کردند. بعد از صحبت درباره برخی مواضع، او تقاضا کرد هیکل مبارک درباره فناپذیری صحبت کنند. ایشان فرمودند، من از دیروز صبح درباره مطلب دیگری صحبت نکرده‌ام.^۸ فکر می‌کنم بعضی از نفوس باید دیروز صبح از ایشان سؤال کرده باشند و می‌دانم که وقتی سوار اتومبیل بودیم، خانم کالدول از ایشان تقاضا کرد در این خصوص صحبت کنند؛ به محض مراجعت، همین موضوع در صحبت بعد از ظهر تقاضا شد. سر میز ناهار منزل کابوت هم مجدداً توسط خانم مارش درخواست شد.

موقعی که صحبت تمام شد، متوجه شدیم که دوشیزه باکتون^۹ در انتهای اطاق نشسته است. او، خانم تیتیم^{۱۰} و خانمی هلندی موسوم به دوشیزه شپل^{۱۱} به هتل رسیده بودند و دوشیزه باکتون بلافاصله آمد. وقتی نزدیک اینجا رسید، کورینا اسمیت^{۱۲} با او همراه شد و با محبت بسیار از او خواست بقیه راه را با اتومبیل برود. من با دوشیزه باکتون تا منزل آقای مک‌ویگ پیاده رفتیم. وقتی با او بودیم، جفری از حضرت عبدالبهاء

گفتم، خانم! آیا شما هم کفش شوهر خود را پاک می‌کنی؟ گفت من لباس او را پاک می‌کنم. گفتم، نشد؛ این مساوات نیست، شما هم باید کفش او را پاک نمائید. باری، حالا شما گاهی هم خوبست طرفداری مردها نمائید - وقتی زنی امریکائی مدتها بود به اروپا رفته بود و به راحت مشغول، اما مرد بیچاره در امریکا زحمت می‌کشید، مصارف برای او مهیا می‌نمود و می‌فرستاد. اغلب اغنیاء و متوسطین غرب شرح حالشان چنین است، و حال آن که باید مساوی باشند، باید حالتی تحصیل کنند که زن و مرد حقوق خود را فدای یکدیگر نمایند، به جان و دل خدمت به یکدیگر کنند نه به جبر و عنف و این مقام جز به قوه ایمان حاصل نشود، قلوب باید منجذب به نفحات الله باشد تا هر نفسی دیگری را بر خود مقدم شمرد نه آن که خود را مقدم داند.^{۱۳} (بدایع الآثار، ج ۱، صفحه ۳۴۶)

Mr. Gregg - ۲

Handasyd - ۱

Mauran - ۴

Paine - ۳

۶ - Ringe - رینج شهر کوچکی نزدیک دوبلین است.

Nancy Hale - ۵

Miss Ware - ۷

۸- توضیح مترجم: جناب زرقانی اشارتی به این قضیه دارد، " (۸ آگست) یکی از نفوس منجذب در ساحت اطهر از حقایق ناقصه و بقای آنها سؤال نمود. فرمودند، 'جمیع حقائق و ارواح باقی است حتی ارواح غیر مؤمنین و نفوس ناقصه اما نسبت به ارواح مقدسین و نفوس قدسیه حکم و شأنی ندارد... و بعد از نطق مبارک از جمله اجوبه‌ئی که در سوالات نفوس محترمه از فم اطهر صادر شرحی مفصل در خصوص انتقام بود که بشر حق انتقام ندارد...' (ج ۱،

Miss Buckton - ۹

صفحات ۱۸۳-۱۸۲)

۱۰ - Mrs. Tatum - توضیح مترجم: جناب زرقانی در صفحه ۱۹۷ تلفظ این اسم را "تیتیم" نوشته است.

Corrina Smith - ۱۲

Miss Schepel - ۱۱

پرسید که آیا شب را آنجا خواهند بود و ایشان جواب مثبت دادند. هیکل مبارک به منزل خود رفتند و حدود ده شب برگشتند که شب را در آنجا سپری کنند.

جمعه، نهم اوت

خانم با کتون قرار دیداری در اوّل روز با ایشان داشت. هیکل مبارک به منزل خود مراجعت کردند. من بعداً رفتم تا تعدادی گل، دسته‌ای گل اسپرک^۱ بچینم. ایشان استراحت می‌کردند و لذا هیکل مبارک را ندیدم. خانم تیتیم، دوشیزه شپیل و خانم باکتون با ما ناهار صرف کردند و حضرت عبدالبهاء بعد از ظهر طبق معمول خطابه‌ای ایراد فرمودند.^۲

شنبه، دهم اوت

حضرت عبدالبهاء امروز صبح با اتومبیل خانم تیتیم اینجا آمدند. اتومبیل برای بردن او و دیگران مراجعت کرد. ایشان مدّتی را با من و میرزا سهراب که ترجمه می‌کرد گذراندند. بعد جفری آمد و ما برای پیاده‌روی بیرون رفتیم. به سوی منزل نینا رفتیم تا منظره را نشان دهیم. هیکل مبارک نشستند و از مشاهده تپّه‌های دوردست شرقی لذّت بردند. مادموازل داسپ^۳ در ایوان طبقه دوم بود و ایشان در کمال مسرت به صدای بلند به او "صبح به خیر" گفتند. طولی نکشید که آمد و به ما پیوست. مکالمه کوتاهی جریان یافت و میرزا سهراب به فرانسوی ترجمه می‌کرد.

جفری و من به پیاده‌روی با ایشان ادامه دادیم تا به منزل مبارک رسیدیم. در بین راه دوشیزه ترو را دیدیم که سواره برای دیدار ایشان می‌رفت. خانم مردیت دفتری را که برای مهمانان داشتم یافت و هیکل مبارک در آن نوشتند. تصاویر بیشتری از ایشان به من داده شد. و، بعد از صحنه کوچک سرگرم‌کننده‌ای که در آن هیکل مبارک به من فرمودند روی قسمت پائین صندلی جفری^۴ بنشینم - که نشستم - من و جفری پیاده به خانه رفتیم.

با لیلی و فرانک جنکز^۵، دختر سو برون^۶، راندال^۷، الیزابت جنکز و ---- کابوت^۸ از باشگاه به خانه

۱ - mignonette

۲ - توضیح مترجم: جناب زرقانی اشاره دارد که موضوع خطابه در شرح بعضی از تعالیم حضرت بهاء‌الله بوده است. قبل از آن در این خصوص که در وجود شرّ نیست و شرّ عدم است صحبت فرمودند. بعد از خطابه به مزاح با احباء پرداختند که، "بیائید بنشینید چای و شربت و شیرینی و چند رنگ میوه را مسس پارسنز برای شما حاضر نموده بنوشید و بخورید بد بگذرانید، خدا به فریادتان برسد، خیلی زحمت است این نحو گذران در چنین عمارتی به سر بردن، در چنین هوا و فضائی سیر کردن، با چنین خدّام و دوستان محترمه‌ئی بودن، واقعاً خیلی به شما بد می‌گذرد، خدا به فریادتان برسد." (صص ۱۸۵-۱۸۴)

۳ - Mlle. d'Aspe

۴ - توضیح مترجم: در اینجا نویسنده به نوع صندلی نیز اشاره دارد و shatner chair ذکر می‌کند. در هیچ فرهنگ لغتی این واژه یافت نشد. در اینترنت به صندلی ویلیام شاتنر William Shatner's captain chair اشاره دارد که توضیحی بر آن داده نشده است.

۵ - Lily & Frank Jencks

۷ - Randall

۶ - Sue Brune

آمدیم. دوشیزه راندال مشتاق شنیدن بیانات حضرت عبدالبهاء بود پس آنها، یعنی خانواده جنکز، ماندند. بیانات مبارک، طبق معمول، بسیار زیبا بود.^۹ حضرت عبدالبهاء شب را در مسافرخانه و یلکاکس گذراندند.

یکشنبه، یازدهم اوت

این یکشنبه حضرت عبدالبهاء در کلیسای موحدین به ایراد خطابه پرداختند. بر خلاف معمول، حدود پنجاه دقیقه صحبت کردند.^{۱۰} با این همه، حضار بی حرکت نشسته بودند چه که قوت کلام ایشان فوق العاده بود. هرگز ایشان را اینگونه ندیده بودم و هیچوقت اینقدر تحت تأثیر کلام مبارک نبودم، مگر لحظه زودگذری در حیفا. با دکتر فرید در این خصوص صحبت کردم - پرسیدم که آیا هرگز حضرت عبدالبهاء را اینگونه که امروز هستند مشاهده کرده بود. او گفت، "یک بار قبلاً وقتی که در کلیسایی در شیکاگو صحبت می کردند." پرسیدم که چه بود و او پاسخ داد، "جذب بود." امیدوارم هرگز ایشان را آنگونه که امروز به نظر می رسیدند فراموش نکنم.

جفری پسر گفت، "مراسم خیلی طولانی بود، اما صحبت حضرت عبدالبهاء خیلی طولانی نبود." خانم پامپلی ساعت ۱/۵ برای حضور در مهمانی، بلکه صرف ناهار، دنبال ما فرستاد.^{۱۱} امیدوارم درسی را که در آنجا و نیز در کلیسا داده شد هرگز فراموش نکنم. دیزی^{۱۲} و بزرگترین دختر شارلوت با ما برگشتند و آقا و خانم (ادوارد بی) کینی^{۱۳} اینجا بودند.^{۱۴} آقای کینی برای حضرت عبدالبهاء دعایی تلاوت کرد.

۸- جای خالی در نسخه خطی اولیه مشاهده می شود.

۹- محمود زرقانی نوشته که حضرت عبدالبهاء به "تشریح تعالیم این ظهور اعظم و بیان صلح و اتحاد امم" پرداختند. او در ادامه می نویسد، "پس از مجلس یکی از حضار عرض نمود که 'بهائیان اعتقاد به شخص ندارند، بلکه به خلاصه تعالیم انبیاء و ادیان معتقدند' و مقصدش این بود که ایمان به شخص یعنی مظهر امر و جامعیت و کمال مظاهر الهیه اهمیتی ندارد. ولی بیان مبارک را در جواب او ملاحظه نمائید که فرمودند، 'بلی اصول ادیان یکی است و شمس حقیقت واحد، ولكن در هر یومی از مطلعی نمودار؛ پس بهائیان معتقد به اصول ادیان و متوجه شمس حقیقتند از هر افقی طلوع نماید توجه به آن دارند. چنانچه یومی از افق موسوی ظاهر شد، روزی از افق مسیحی، وقتی از افق محمدی. اما اگر فقط به مطالع ناظر باشند چون شمس حقیقت از مطلع دیگر طالع شود مانند یهود از او مجتنب مانند حال بهائیان ناظر به شمس حقیقتند نه مطالع. لهذا از هر افقی طالع شود توجه به او نمایند و شما خوب فهمیدید که بهائیان اعتقاد به شخص ندارند بلکه به حقیقت ساطعه از مطالع الهیه معتقدند.' (ص ۱۸۶)

۱۰- به خطابات مبارکه، ج ۲، صفحات ۲۲۳-۲۱۲ مراجعه نمایید.

۱۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی می نویسد، "ناهار را منزل مستر و مسس پومپلی موعود بودند. در آن مجمع با آن که سؤال از تعالیم امرالله و مسائل اخری نمودند و نطق مبارک در جواب سؤالات حضار بود، معذک چنین تصور نمودند که از پیش آن نطق را مهیا نموده و به ذهن مترجم هم سپرده بودند ورنه به این مناسبت و سلاست ممکن نبود بالبداهه تکلم فرمایند. گفته شر بر فرض صدق این تصور احاطه علمیه ثابت است." (ص ۱۸۷)

Edward B. Kinney - ۱۳

Daisy - ۱۲

۱۴- توضیح مترجم: در اینجا جناب زرقانی به جلسه دیگری در منزل خانم پارسنز اشاره دارد که موضوع آن تأمل در کلمات و تفکر در آثار و تحریر حقیقت و ضبط مسائل الهیه بود. (ص ۱۸۷)

آن شب را هیکل مبارک در مسافرخانه و پلکاکس گذراندند.

دوشنبه، ۱۲ اوت

می خواستم ترتیبی بدهم تا حضرت عبدالبهاء اینجا هستند خانم مک کیلیپس^۱ با ایشان ملاقات کند، زیرا شنیدم که در کلیسا خدمت می کند. پس امروز صبح به هتل رفتم که از ایشان تقاضا کنم، و دوشیزه مک کیلیپس^۲ را در سالن پذیرایی دیدم. آقا و خانم کینی، آقای (هوارد کلبی) آیوز^۳ و دو نفر دیگر و فرزندشان فریدا^۴ نیز آنجا بودند. حضرت عبدالبهاء اجازه دادند در مورد دوشیزه مک کیلیپس با ایشان صحبت کنم. بعد ترتیبی دادند که از او بخواهم ناهار را با من صرف کند، و بعد حضرت عبدالبهاء از او خواهند خواست که ایشان را در کالسکه تا خانه همراهی کند. این کار با کالسکه انجام شد، و دکتر فرید هم با آنها بود. من با خانم مردیت با درشکه ای که اسب کوتوله آن را می کشید به خانه مراجعت کردیم.

امروز بعد از ظهر، خانم کینگ در زمره حاضرین بود، که گفت چقدر دلش برای این جلسات تنگ خواهد شد. الئانور کابوت^۵، که غالباً می آید، دوشیزه لایتون^۶ و خانم جک گاردنر^۷، خانم پامپلی و دیزی اسمیت^۸ نیز حضور داشتند. خانم و دوشیزه شیکنی^۹ هم حاضر بودند. حضرت عبدالبهاء به نظر می رسید که امروز بیش از حد معمول شاداب و مسرورند. ایشان به نظر می رسید بیشتر از گذشته مانند حالت دیروزشان در کلیسا هستند. بعد از خطابه به اطاق غذاخوری رفتند و اندکی بعد با دو مهمانشان و دختر کوچک آنها، فریدا، به هتل برگشتند.^{۱۰}

سه شنبه، ۱۳ اوت

خانم بویل^{۱۱} از واشنگتون امروز صبح نزد حضرت عبدالبهاء بود. هیکل مبارک با مهمانشان خانم چامپنی^{۱۲} و فرزند مهمانان دیگر، آقا و خانم آلستون^{۱۳} به اینجا آمدند. حدود ساعت ۴ بود. ایشان بلافاصله به اطاق پذیرایی رفتند و استراحت کردند. کوسن های ابریشمی را روی کاناپه دراز نزدیک در برای ایشان مرتب کرده بودم. خانم چامپنی مدتی را در "قفس پرندگان" نزد من گذراند تا حضرت عبدالبهاء نیز به ما پیوستند. بعد قدم زنان به محل بازی رفتیم و ایشان کودکان را تماشا می کردند که از سُر سُر به پائین سُر می خوردند و سپس با الاکلنگ بازی می کردند.^{۱۴}

Miss McKillips - ۲

Mrs. McKillips - ۱

Fareeda - ۴

Howard Colby Ives - ۳

Miss Leighton - ۶

Eleanor Cabot - ۵

Daisy Smythe - ۸

Mrs. Jack Gardner - ۷

Mrs. & Miss Shekney - ۹

۱۰- توضیح مترجم: جناب زرقانی می نویسد، "عصر آن روز باز جمعیت کثیری رجای بیان بقای روح نمودند و انبساط و عبوری فوق العاده جستند. پس از مجلس چنان جمعیت در وجد و طرب بودند که با نهایت خضوع و اظهار

عبودیت یک دست داده مرخص می شدند." (ص ۱۸۸) Mrs. Boyle - ۱۱

Mr. & Mrs. Allston - ۱۳

Mrs. Champney - ۱۲

۱۴- توضیح مترجم: بنا به نوشته جناب زرقانی (ص ۱۸۸) "چون بعضی از نفوسی که در ساحت انور مشرف بودند

امروز دوشیزه کابوت از راه دوری آمد و نفوسی را با خود آورد - آقای لامونت^۱ و مبلّغی مسیحی از چین اینجا بودند. خانم مک و یگ، خانم پامپلی، دوشیز زُ لَمب، دیزی اسمیت، میلدرد بلک وِل^۲، آلتانور کابوت، دوریس راسل^۳، آرتور هاجینسون، و آقای (جان آزبورن) سامنر^۴ نیز در زمره دیگران حضور داشتند. سعی کردم بعضی نکات را به زبان انگلیسی یادداشت کنم، اما کاملاً نومید شدم، زیرا نمی توانستم بحث را دنبال کنم. ای کاش دستگاه ضبط صوت داشتیم. خیلی زیبا بود. او مجدداً خواهش کرد دلایلی در مورد بقا مطرح کنند و هیکل مبارک درباره اخوت حقیقی صحبت کردند.

در اطاق غذاخوری حضور داشتند. حدود ساعت ۷، هیکل مبارک به خانم چامپنی و خانم آلستون و دختر کوچکش به طرف هتل رانند.

جفری پسر امروز بعد از ظهر باز هم در میان بازوان هیکل مبارک بود. موقع شام گفت، "دلم می خواهد مکس^۵ از افتخاری برخوردار شود، بقیه اسبها همه از این افتخار برخوردار شدند. حضرت عبدالبهاء نمی خواهند قدری در درشکه بنشینند و مدتی با مکس برانند؟"

خانمی از فرقه کوایکر^۶ به من گفت، "ایشان امروز بعد از ظهر درباره روح صحبت می کردند."^۷

چهارشنبه، ۱۴ اوت

خانواده شاون^۸ صبح زود با حضرت عبدالبهاء ملاقات کردند. دوشیزه کالدول پیشنهاد کرد اتومبیلش را بفرستد که ما را برای ناهار به خانه اش ببرد. ابتدا اینجا آمد، بعد برای سوار کردن حضرت عبدالبهاء و دکتر

اطّلاع و مهارت در فنّ موسیقی داشتند لهذا بیان مبارک در خصوص علم موسیقی بود. از جمله این که نغمات عبارت از تموّجات هوایی است که از آن پرده های گوش متأثر می شود و نغمه و صوت ملیح عادی هر چند جسمانیست، لکن تأثیر در روح دارد مانند نظافت و لطافت هوا و محلّ و فضا و منظر خوش و روائح طیبیه که سبب حصول سرور و روحانیت و فراغت قلب می شود با آن که شئون جسمانی است اما تأثیرات کلّیه در ارواح دارد. پس شرحی از معلّمان فنّ موسیقی و حکایتی از رودکی مشهور و اشعار او را در حرکت دادن امیر نصیر سامانی از هرات به بخارا خواندند که

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی
ریگ آمو و درشتی های او پای ما را پریشان آید همی

و بیان مبارک منتهی به نغمه ملکوت و سرود آسمانی و مطرب الهی گشت و این ابیات از لسان اطهر جاری که
این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
دل زنده می شود ز پیام دیار یار جان رقص کند به سماع کلام دوست

Mr. Lamont - ۱

انتهی

Doris Russell - ۳

Mildred Blackwell - ۲

John Osborn Sumner - ۴

Max - ۵ به نظر می رسد که مکس اسب کوتوله ای بود که درشکه کوچکی را می کشید.

Quaker - ۶ توضیح مترجم: عضو فرقه ای مسیحی به نام "انجمن دوستان" (فرهنگ معاصر، ویراست دوم)

۷- بنا به نوشته محمود زرقانی، بعد از ظهر آن روز، حضرت عبدالبهاء "در شرح تعالیم ظهور بدیع و مسئله بقای

Chauts - ۸

روح" (ص ۱۸۹) صحبت کردند.

فرید به هتل ویلکاکس^۱ رفتیم. آقا و خانم آلستون و فرزندشان در ایوان نزد حضرت عبدالبهاء بودند و صورتحساب هتل نیز جلوی آنها قرار داشت که می‌بایست پرداخت می‌شد. لذا دیر به خانه دوشیزه کالدول رسیدیم.

سرناهار تنها دوشیزه کالدول، دوشیزه آلدریج^۲ و دوشیزه ترانسف^۳ حضور داشتند. ناهار بسیار لذت‌بخش بود و بعد از آن حضرت عبدالبهاء به نحوی بسیار جالب در خصوص عادات مشرکین و بت پرستان که به عبادات کلیسای مسیحی راه یافت صحبت کردند. آنها^۴ گفتند که مستخدمان آنها همه روز یکشنبه در کلیسا بودند و بخصوص آشپز می‌خواست بداند که آیا می‌تواند بعد از ناهار نزد آنها بیاید و به بیانات حضرت عبدالبهاء گوش کند. بعد از صرف ناهار حضرت عبدالبهاء به استراحت پرداختند و پس از آن روی تراس رفتیم. آشپز آنجا پشت درختی پنهان نشسته بود. اندکی بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند که مستخدمین بیایند تا ایشان با آنها صحبت کنند. هیکل مبارک خیلی زیبا با آنها صحبت کردند و با هر چهار نفر دست دادند. نمایش جو خیلی مجلل و باشکوه بود، اما دیر رسیدیم و نتوانستیم آن را دنبال کنیم.^۵ یک صندلی به حضرت عبدالبهاء و صندلی دیگری به من دادند، اما بعد از مدت کوتاهی هیکل مبارک فرمودند هوا خیلی گرم است و لذا خود را کنار کشیده نزدیک درختان نشستند. به نظر رسید که نمایش برای ایشان خوشایند نبوده، اما ایشان در آنچه که درباره آن فرمودند، خیلی مؤدب بودند. به جو فرمودند که او نابغه است.

دوشیزه کالدول حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید و مرا به طرف دریاچه برد و قبل از وقت برای جلسه شش ربع کم به منزل رسیدیم. در این روز تعداد زیادی از جوانان - دوریس راسل روسونف^۶، الثانور کابوت، الیزابت و الثانور جنکس، جرج هندرسون و غیره حضور داشتند. بعد از جلسه، میرزا علی‌اکبر، منشی علی‌قلی خان رسیدند.

حدود ساعت ۹/۵ همه قدم زنان به طرف دی اسپرینگ رفتیم و با حضرت عبدالبهاء شام ایرانی خوردیم. شام پلو^۷ (برنج ایرانی)، و دسر نیز با برنج درست شده بود - بستنی هم داده شد. بعد از شام، که سیّد اسدالله، از اخلاف حضرت محمد، پذیرایی می‌کرد، حضرت عبدالبهاء جفری و مرا با دکتر فرید به اطاقشان بردند که مکالمه بسیار جالبی با هم داشتیم. جفری صادقانه و با صراحت، به شیوه‌ای که فکر می‌کنم هرگز قبلاً با کسی سخن نگفته بود، درباره احساسات دینی‌اش صحبت کرد. حضرت عبدالبهاء درباره صداقت بیانات بسیار جالبی ایراد فرمودند و گفتند که درجاتی از ادراک و برداشت شخص وجود دارد که نباید توسط نفس دیگری که شاید بتواند با کیفیت بهتری به قضاوت و بیان مطلب بپردازد، مورد قضاوت قرار گیرد. موقعی که در حال ترک خانه برای رفتن به بیت مبارک بودیم، ایشان فرمودند، "مستر جفری

۱- مقصود مسافرخانه ویلکاکس است. Miss Aldrich - ۲

۳- Miss Tronsf - حروف این نام در نسخه دستخط نامشخص است.

۴- مقصود مهمانان ناهار است.

۵- جوزف لیندن Joseph Linden صحنه‌ای در فضای باز نزدیک خانه ایجاد کرده بود که به آن "تئاترو بامبینو" (Teatro Bambino) می‌گفتند. نمایش در اینجا اجرا شد.

۶- Soris Russell-Rusonf - حروف این اسم در نسخه خطی نامشخص است.

۷- pillau

کجاست؟" وقتی گفتم که خواب است، ایشان با لحنی که به نظر می‌رسید اکراه‌آمیز است، فرمودند، "بسیار خوب." ای کاش می‌دانستم که انتظار او را داشتند!

جفری پسر اخیراً گفت، "ای کاش حضرت عبدالبهاء یک مرتبه با درشکه بیرون می‌رفتند. اسبها به اندازه کافی از این افتخار برخوردار شده‌اند، میل دارم که مکس هم این افتخار را داشته باشد!" حضرت عبدالبهاء می‌خواستند این کار را بکنند، اما به نظر می‌رسید فرصتی برای این کار وجود ندارد.^۱

پنجشنبه، ۱۵ اوت

پیامی تلفنی صبح زود دستم رسید به این مضمون که، "آیا خانم پارسونز می‌تواند ساعت ۹ با کالسکه بیاید که با حضرت عبدالبهاء بیرون بروند؟" نزدیک ساعت ۹ صبح آنجا بودم. وقتی حضرت عبدالبهاء، دکتر فرید و من در کالسکه قرار گرفتیم، حضرت عبدالبهاء فرمودند میل دارند با بعضی از نفوس ملاقات نمایند. ابتدا به دیدن خانم چایلدز، همسر برادر دکتر (آلفرد هنری) چایلدز^۲ رفتیم. چند دقیقه‌ای در تالار پذیرایی نشستند، و خانم چایلدز از این دیدار بسیار خوشحال شد. حضرت عبدالبهاء از دو نفری که نزد او زندگی می‌کردند پرسیدند، اما هر دو بیرون بودند.

بعد به ملاقات آقا و خانم (چارلز) مک‌ویگ رفتیم. در خانه نبودند، اما ده دقیقه بعد آمدند. جلوی خانه آنها حدود ده دقیقه قدم زدیم تا رسیدند. در این مدت حضرت عبدالبهاء نکات بسیار مهمی را برای من بیان فرمودند. آنها از این که حضرت عبدالبهاء در آنجا هستند خیلی خوشحال شدند. ما را به درون خانه بردند و از آنجا به رواق رفتیم، روی نیمکتی نشستیم و بعد بیرون رفته زیر درخت افرا نشستیم. طولی نکشید که از آنجا به خانه مارکام^۳ عزیمت کردیم. اما قبل از آن از حضرت عبدالبهاء سؤال شد که آیا چیزی میل دارند که لیموناد خواستند.

خانواده مارکهام و میلدرد بلک‌ول در خانه نبودند، و ما می‌بایستی به دیدن الیزه و خانم (فرانکلین) مک‌ویگ می‌رفتیم، اما فقط آنقدر وقت داشتیم که هیکل مبارک اندک استراحتی بفرمایند و بعد آقای نیل^۴ و دوشیزه فراتینگهام^۵ برای ایشان آواز خواندند. خانم فراتینگهام تقاضا کرد مصاحبه‌ای خصوصی داشته باشد، پس من تنها با کالسکه به خانه آمدم و حضرت عبدالبهاء و دکتر فرید را گذاشتم تا خانم فراتینگهام با اتومبیلش آنها را بیاورد.

درست موقعی آقای مایرون ویتنی^۶ می‌بایستی شروع به آواز خواندن نماید (بنا به خواهش دوشیزه استیکنی^۷، خانه‌ام را برای کنسرتی که آقای ویتنی می‌خواست اجرا کند در اختیار گذاشته بودم) باران شروع به باریدن کرد و چون بسیاری نتوانستند بیایند، همه چیز به تأخیر افتاد. بعد از موسیقی و در ضمن صرف جای، الیزه کابوت از حضرت عبدالبهاء روی چمن با متلزمین رکابشان عکس گرفت و بعد عکسی از ایشان با

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی در این تاریخ به صدور لوحی از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به خانم پارسونز اشاره دارد که در صفحه ۱۸۹ ج ۱ بدایع‌الآثار درج شده، اما خانم پارسونز اشارتی به آن ندارد. این لوح مبارک را در

مجموعه خطابات تک‌جلدی نیز می‌توان زیارت کرد. Dr. Alfred Henry Childs - ۲

Neal - ۴

Markham - ۳

Mr. Myron Whitney - ۶

Miss Frothingham - ۵

Miss Stickney - ۷

فرزندان خودش و جفری پسر گرفت.^۱ بعد، ما برای صحبت به خانه برگشتیم. حضرت عبدالبهاء به جای آن که طبق معمول کنار پنجره قرار بگیرند در کنار پیانو ایستادند و صحبت کردند. برخی از کسانی که در کنسرت حضور داشتند رفته بودند و نفوس دیگری آمده بودند. گروهی که به بیانات مبارک گوش می دادند خیلی علاقمند بودند. وقتی معلوم شد که این آخرین جلسه این دیدار عالی و جالب است حالتی از حسرت واقعی احساس و ابراز شد.^۲

آقای -----^۳ که برای ما غریب بود، دربارهٔ علاقهٔ زیادی که به شنیدن بیانات حضرت عبدالبهاء داشت سخن گفت. پرسیدم که آیا مایل نیست با ایشان ملاقات کند، که جواب مثبت داد اما با مشاهدهٔ اتومبیلش دم در فکر کرد که غیر ممکن است، اما من گفتم که توضیح خواهم داد که شما نمی توانید بمانید، و او دنبال من به اطاق غذاخوری که حضرت عبدالبهاء جالس بودند آمد. وقتی حضرت عبدالبهاء متوجه شدند که او نمی تواند بنشیند، برخاستند و ابتدا با عباراتی زیبا و عالی با او صحبت کردند که فقط او می توانست اهمیت آنها را دریابد و از ظرف میوه یک گلایی برداشتند و به او تعارف کردند. به او گفتم، "باید خودتان گلایی را بخورید." آنچه که هیکل مبارک فرمودند جمله‌ای به این مضمون بود، "شما نباید افسرده و مأیوس باشید، زیرا نوری عظیم به سوی شما خواهد آمد."

درست قبل از شام، آقای آلفرد لانت^۴ با اتومبیل خانم تیتیم که قرار بود حضرت عبدالبهاء را صبح ببرد، وارد شد. خانم پامیلی اتومبیلش را فرستاد، و کالسکه ما هم اینجا بود تا همه ما را امشب به خانه‌شان ببرد تا داستان هندی را که آقای پامیلی می خواست تعریف کند بشنویم. جفری نمی آمد، اما آقای لانت و اکثر

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی تلفظ Cabot را کبات نوشته‌اند، "عصر بعد از مجلس مسس کبات که از احبای خیلی منجذب بود اجازه گرفته چند صفحه عکس مبارک و خدام حضور را برداشت و بعد حسب الوعدۀ اتومبیل حاضر و حضرت مولی‌الوری به منزل مشارالیها تشریف بردند." (ص ۱۹۳)

۲- محمود زرقانی برخی از جزئیات مربوط به این وقایع را ثبت کرده است: " (۱۵ آگست) چون روز آخر اقامت مبارک در دبلین بود لهذا مسس پارسنز آن روز مجلس سروری مهیّا و چند نفر از مشاهیر علمای فنّ موسیقی را دعوت کرده بود که در بدایت مجلس با پیانو مشغول ساز و آواز بودند و وجود مبارک در اطاق دیگر جالس و استماع می فرمودند. اما جمعیت به کثرتی بود که در آن تالار بزرگ با آن که کرسی‌ها صف در صف چیده بودند باز جای جمیع نبود و چون تشریف فرمای آن محفل شدند نطق وداع مبارک فهرست خطابه‌های مبارک در دبلین بود که می فرمودند هر مطلبی را برای شما ذکر کردم، پیام الهی را به شما ابلاغ نمودم، اسرار کتب الهیه را بیان کردم، بقای ارواح و حقایق مجرّده را مبرهن داشتم، مسائل اقتصادی و تعالیم الهی را شرح و بسط دادم. مختصر چون بیان وداع و ختم خطاب فرمودند اهل مجلس با حالت خضوع تمام یک یک دست می دادند و اظهار شکر و ثنا از عنایات مبارکه می نمودند و مرخص می شدند. مسس پارسنز عرض نمود که جمعیت هر روز شوق و سروری عظیم داشتند. امروز از خبر تشریف بردن مبارک خیلی غمگین هستند و آرزو دارند که چندی باز در دبلین اقامت فرمایند. فرمودند من هم میل اقامت بیش از این داشتم لکن لابد باید بگرین عکا و نقاط آخری هم بروم، همه جا ندای ملکوت را بلند نمایم. چیزی از ایّام عمرم باقی نمانده، لهذا باید در هر بوم و بر عبور کنم، فریاد برآرم و بشارت به ملکوت ابهی دهم. انتهی." (ج ۱، ص ۱۹۲)

۳- در نسخهٔ خطی اولیه نیز اینجا خالی گذاشته شده است.

ملنزمین حضرت عبدالبهاء می آمدند. وقتی آقای پامپلی داستانش را که توصیف قتل و کشتار زیادی بود به پایان برد، حضرت عبدالبهاء چند سؤال علمی مطرح کردند، اما آقای پامپلی از عهده بر نیامد.^۱ بعد، از حضرت عبدالبهاء تقاضا شد داستانی تعریف کنند و من درخواست کردم داستان ایاز را که تنها حکایتی بود که شنیدم ایشان تعریف کنند، تعریف نمایند. این داستان اخلاقی بسیار جالبی است که البته ایشان جالب تعریف کردند و همه آن را دوست داشتند، اما وقتی تمام شد ایشان فرمودند، "حالا می خواهم داستانی عربی برایتان تعریف کنم. این یک مو عظه خواهد شد."^۲ ایشان تعریف کردند و همراه با آن خنده پشت خنده بود و هر دفعه که تکرار می کردند خنده ها به اوج می رسید. لازم به ذکر نیست که حضرت عبدالبهاء هر نکته ظریفی را از داستان جالب بیرون می کشیدند و تصویر ذهنی این نحوه داستان گویی شرقی با تمام آن شور و شوق قصه گوین سالخورده، تجربه ای بود که هرگز فراموش نمی شد. بعد از این توفیق عظیم^۳، هیکل مبارک برخاستند که با اسمیت و کابوت که بچه ها از اطاق تا اتومبیل به ایشان آویزان بودند، عزیمت کنند.

در راه خانه وقتی اظهار داشتیم که چقدر این شب را هیکل مبارک برای ما شادمانی آفریدند و همه لذت بردیم، هیکل مبارک با سادگی و صفای یک کودک فرمودند، "حال همه شما از من راضی هستید؟" آه از آن رانندگی به سوی خانه! چقدر ایشان به نحوی غیر قابل بیان مهربان بودند، و این آخرین لحظات اقامت در دوبلین را قرین سرور و حبور فرمودند.

جمعه، ۱۶ اوت

صبح زود برخاستم، اما قبل از آن که لباس عوض کنم میرزا سهراب آمد که درباره بعضی مسائل کاری با خانم مردیت صحبت کند. از پنجره اطاقم به او گفتم خیلی زود با جفری پسر برای دیدن حضرت مولی الوری خواهم آمد. هیکل مبارک دنبال ما فرستادند که به اطاقشان برویم و در آنجا به ما چای تعارف کردند. شال دو بل مشکی رنگی را که مادرم همیشه استفاده می کرد، برای ایشان بردم که اگر مایلند موقعی که هوا سرد است، در اتومبیل یا در کالسکه استفاده کنند. این شال می توانست از گوشها، گردن و سینه حفاظت کند. یک سبد میوه و مقداری شیرینی انگلیسی برای سفرشان بردیم. به هیکل مبارک عرض کردم که غمگین نخواهم بود زیرا ایشان را در قلبم خواهم یافت و ایشان فرمودند که این شیوه صحیح است. وقتی ایشان پایین آمدند مرا به تالار بردند و توسط دکتر فرید به من فرمودند که اگر در معاشرت ما

۱- یعنی نتوانست جواب سؤالات را بدهد.

۲- توضیح مترجم: جناب زرقانی محلّ این مجلس را منزل خانم کابوت (کبات) نوشته است، "عصر بعد از مجلس مسس کبات ... چند صفحه عکس مبارک ... را برداشت و بعد حسب الوعدہ اتومبیل حاضر و حضرت مولی الوری به منزل مشائرّ الیها تشریف بردند. در آنجا هم مجمعی آراسته بود، نفوس در نهایت انجذاب و ابتهاج، قلوب در غایت رقت و محبت و وداد و بعد از نطق مبارک و بیان چند حکایت مراجعت فرمودند." (ص ۱۹۳)

۳- توضیح مترجم: در متن از عبارت فرانسوی *succès fou* استفاده کرده و ویراستار در پاورقی توضیح داده که به طور تحت اللفظی به معنی "توفیق دیوانه وار" است و افزوده که در اینجا مقصود نویسنده توفیق فوق العاده داستان عربی است.

----- عاقل، مهربان و -----^۱ باشم، همانطور که آرزو دارم خواهد شد. خدا حافظی به سرعت صورت گرفت و ایشان از نظر من ناپدید شدند، اما برکات این دیدار همیشه با ما خواهد ماند. دکتر فرید، میرزا علی اکبر، و میرزا سهراب و آقای لانت با ایشان به گرین ایگر^۲ رفتند و بعد از ظهر بقیه هم با قطار خواهند رفت. جفری و من حدود ساعت ۱۲ پایین رفتیم که آنها را ببینیم و آنها در صدد بودند که نزد ما بیایند. همه آنها از این دیدار از دی اسپرینگ در دو بلین بسیار ابراز امتنان کردند. با پست شامگاهی کارتی از میرزا سهراب رسید که در حال ترک ناشوآ^۳ (نیو همپشایر) بودند. در این نقطه حضرت عبدالبهاء در هتلی به استراحت پرداخته بودند.^۴

دوشنبه، ۱۹ اوت

امروز صبح به ملاقات خانواده پامپلی رفتیم و مکالمه‌ای طولانی با آقای پامپلی و دیزی (اسمیت) داشتم. به بسیاری از سؤالات پاسخ دادم. بعداً دوشیزه روت پاتنام^۵ را برای ناهار به خانه آوردم. او در خصوص تعریف داستان عربی توسط حضرت عبدالبهاء خیلی با تقدیر و تکریم یاد می‌کرد. بعداً خانم فرانکلین مک‌ویگ، خانم مریت^۶ دربارهٔ علاقه‌اش به "خطابات پاریس"^۷ صحبت کرد. خانم مک‌ویگ ترجمهٔ داستان عربی را مورد تحسین قرار داد و گفت او نمی‌دانست که حضرت عبدالبهاء به خانهٔ مردم می‌رفتند.

پست امروز نامه‌ای از میرزا سهراب آورد که نوشته بود، "محبوب ما حالشان خوب است و چون هوا

۱- جای خالی در این جمله در نسخهٔ خطی اصلی هم خالی است.

۲- Green Acre یا Greenacre واقع در ایوت Eliot در ایالت مین Maine استراحت‌گاه بزرگی متعلق به یکی از بهائیان به نام سارا جی فارمر Sarah J. Farmer بود که به مطالعه و بررسی کلیهٔ ادیان اختصاص یافته بود. به *Green Acre on the Piscataqua* اثر آن گوردون آتکینسون Anne Gordon Atkinson و بقیه (چاپ شورای مدرسهٔ بهائی گرین ایگر، ایوت، مین، ۱۹۹۱) مراجعه نمایید.

توضیح مترجم: جناب زرقانی نوشته است، "عصر چون مرکب مبارک بگرین عگا رسید... به تالار هتل تشریف‌فرما شده نطق مختصر در تحرّی حقیقت فرمودند و از آنجا به دیدن مسس فارمر مؤسس انجمن گرین عگا تشریف بردند و خانم مشاڑلیها از تشرّف به لقا حیات تازه جست و با حالت بیماری در رکاب مبارک تا به هتل آمد... (صفحات

۱۹۳-۱۹۴) Nashua -۳

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی می‌نویسد، "دو ساعت به ظهر مانده در اتومبیل مخصوصی که از گرین عگا مستر لنت آورده بود حرکت فرمودند. ناهار را در ناشوه میل نموده بعد از اندک استراحتی حرکت فرمودند." (ص ۱۹۳)

Mrs. Meritt -۶ Miss Ruth Putnam -۵

۷- Paris Talks این اثر اولین بار در سال ۱۹۱۲ با عنوان "خطابه‌های حضرت عبدالبهاء در پاریس" (Talks by Abdul Baha Given in Paris) به طبع رسید. این کتاب بعدها با عنوان "خطابات پاریس" (توسط مؤسسهٔ مطبوعام امری لندن در سال ۱۹۵۱) چاپ شد.

توضیح مترجم: متن فارسی بعضی از خطابه‌های آن در جلد اول خطابات مبارکه درج شده است.

چندان سرد نیست صحت هیکل مبارک برقرار است. موقعی که روز جمعه رسیدیم صدها نفر^۱ از نفوس حضور داشتند که به ایشان خوشامد بگویند و بلافاصله نیم ساعت بعد هیکل مبارک به ایرینیون^۲ (تالار بزرگ سخنرانی) تشریف بردند تا برای کسانی که از دور و نزدیک آمده بودند سخنرانی کنند.^۳ حدود ۸۰۰ نفر حضور داشتند و من می توانستم سیمای بسیاری از بهائیان را ببینم که از شدت سرور و شادی برق می زد. تالار سخنرانی با انواع گلها در کمال زیبایی تزیین شده بود و حاضرین صمیمانه از ایشان استقبال کردند.^۴ طول جاژه از دروازه گرین ایگر تا هتل محل اقامت ایشان بیش از یک مایل بود که با هزاران فانوس آذین شده بود، نفوسی که در گرین ایگر بودند حضور داشتند و آنها را با دست گرفته بودند.^۵ ایشان هر روز ساعت ۷/۵ بعد از ظهر صحبت می کنند و انتظار می رود که تا جمعه آینده بمانند، بعد برای مدت کوتاهی به بوستون خواهند رفت و از آنجا به مونترآل عزیمت خواهند فرمود. تصور می کنم یک هفته در مونترآل بمانند و سپس به سوی غرب حرکت کنند. در مسافرخانه اطاقهای زیبایی گرفته ایم. مردم علاقمندند و هر زمان که ایشان خارج می شوند دور ما جمع می شوند.

یادداشتی هم از خانم ویلیام تیودور^۵ رسید که اظهار داشته بود خیلی دیر او را خبر کرده ام که بیاید. من خیلی وقت پیش از این برایش پیغام فرستاده بودم.

سه شنبه، ۲۰ اوت

پیغامی از الیزه کابوت رسید حاکی از آن که به علت اشتغالاتی که دارد نمی تواند روز پنجشنبه این هفته در جلسه ای که بنا به میل حضرت عبدالههء در نظر داشتیم بعد از ظهر در دی اسپرینگ برگزار کنم شرکت کند. هیکل مبارک مایل هستند هفته ای یک روز چنین جلسه ای تشکیل شود.

اکتبر

لوآ (گتسینگر) نوشته که در کالیفرنیا توجه و علاقه زیادی وجود داشت و حضرت عبدالههء در دانشگاه استانفورد، بعد از آن که توسط رئیس دانشگاه، دیوید (استار) جردن^۶ معرفی شدند، برای ۱۵۰۰ دانشجو صحبت کردند و پسران دانشجو اشتیاق عظیمی از خود نشان دادند.^۷ خیلی مطلب برای نوشتن در

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی این تعداد را بیش از ۵۰۰ نفر نوشته اند، "عصر چون مرکب مبارک بگرین عگا رسید متجاوز از پانصد نفر منتظر تشریف بلقای انور بودند." (صص ۱۹۴-۱۹۳)

۲- Eirenon توضیح مترجم: جناب زرقانی تلفظ آن را آرینن نوشته اند (صص ۱۹۵ و ۱۹۶).

۳- برای ملاحظه خطابه ای که در این تاریخ (۱۶ اوت) در گرین ایگر ایراد شد، به صفحات ۶۱-۲۵۳ *Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

۴- توضیح مترجم: جناب زرقانی می نویسد، "از دو طرف راه فانوس های الوان بسته تدارک چراغانی و جشن ورود مبارک دیده بودند." (ص ۱۹۴)

Mrs. William Tudor - ۵

David Starr Jordan - ۶

۷- به صفحات ۵۵-۳۴۸ *Promulgation of Universal Peace* نگاه کنید.

این خصوص وجود دارد، اما وقت بسیار اندک است!

۲۴ اکتبر، چهارشنبه

امروز صبح تلگرافی از حضرت عبدالبهاء از سان فرانسیسکو رسید: "مسیس آگنس پارسونز دوبلین، نیوهامپشایر، حدود دهم نوامبر به واشنگتون وارد می شویم. خبرهای مربوط به خانم پارسونز^۱ و جفری کوچک را بفرستید. امضاء عبدالبهاء"

من این جواب را می فرستم: "حضرت عبدالبهاء، ۱۹۹۱ برادوی، سان فرانسیسکو، کالیفرنیا. از خبرهای مندرج در تلگراف خوشحال شدم. آقای پارسونز در این امید با من سهیم است که شما و دکتر فرید در واشنگتون در منزل ما باشید. خانواده طبق معمول هستند. رویال احساس دلگرمی می کند. با این انتظار که جفری پسر را تا زمستان با پرستار در اینجا بگذاریم، برنامه ها را تنظیم کرده ایم. خیلی خوشحالیم که شما حالتان خوب است. نامه واصل و جواب داده شد. آگنس پارسونز.
(بعدها عبارات زیر افزوده شده است.)

بعد از آن شنیدم که ایشان روز پنجم نوامبر به واشنگتون وارد می شوند و لذا شبانه نامه ای برای خانم (کورین) ترو فرستادم و سؤال کردم که آیا برنامه ای در شیکاگو برای حضرت عبدالبهاء تدارک دیده شده که مانع از رسیدن ایشان به واشنگتون قبل از دهم بشود. صبح روز بعد تلگرافی از حضرت عبدالبهاء واصل شد که بهترین حالت برای ایشان این است که با هم باشند^۲ (من این موضوع را بعداً تحقیق کرده خواهم نوشت) و این که ایشان شتابان به غرب حرکت می کنند و روز پنجم یا ششم در واشنگتون خواهند بود. دوشیزه بنسون^۳ به من کمک کرد که آماده شوم. روز شنبه دوم نوامبر دوبلین را ترک کردم. جفری پدر طبق برنامه زمانی که تنظیم شده بود روز هشتم نوامبر با دکتر استوول^۴ حرکت می کرد و روز نهم نوامبر به اینجا (واشنگتون دی.سی.) می رسید.

۱- در حاشیه دفتر خاطرات، خانم پارسونز نوشته: "اطمینان دارم مقصودشان آقای پارسونز بوده."

۲- یعنی، برای حضرت عبدالبهاء و ملازمین ایشان بهتر است که با هم باشند. بنابراین، در این سفر به واشنگتون دی.سی. حضرت عبدالبهاء در خانه پارسونز اقامت نمی کردند، بلکه با سایر احبای ایرانی که با ایشان هم سفر بودند خانه ای (در خیابان هجدهم در شمال غربی، شماره ۱۹۰۱) اجاره کردند و در آن اقامت فرمودند.

۴- Dr. Stowell

۳- Miss Benson

بخش سوّم

حضرت عبدالبهاء درواشنگتون دی سی

۶ نوامبر ۱۹۱۲ - ۱۱ نوامبر ۱۹۱۲

منزل خانم پارسونز واقعاً متمایز بود. این خانه به سبک جرجی^۱ است و اطاق رقص بسیار دراز و سفیدی دارد که در یک انتهای آن، پیش‌بخاری بلند غیرعادی قرار دارد - حلقه‌های گل در کمال ظرافت روی پیش‌بخاری، و نیز سقف و دیوارهای قاب‌بندی شده کنده‌کاری شده است. جلوی پنجره‌ها پرده‌های ابریشمی به رنگ برگ‌های گل نسرین آویزان است. حضرت عبدالبهاء، بعد از اولین پذیرایی (در سفارت ایران)، هر روز بعد از ظهر صحبت می‌کردند و کلّ دنیای طالب مطالب باب روز جمع می‌شدند به کلام ایشان گوش بدهند. دانشمندان و نیز سیاستمداران می‌آمدند! سکوئی جلوی پیش‌بخاری برای حضرت عبدالبهاء گذاشته بودند که دور تا دور آن هر روز با گل‌های زیبای تازه پوشانده می‌شد.

در نظر مجسم‌کن که حضرت مولی‌الوری در این اطاق با آن شکوه و جلال سنتی قدیمی، پر از آدم‌های عادی و معمولی، با قدم‌های بلند از این سو به آن سو حرکت می‌کردند: ابتدا به طرف یکی پنجره‌های متعدّد می‌رفتند و، در حالی که به نور بیرون از پنجره می‌نگریستند، با آن بی‌تکلفی خاص خودشان که نظیر و مثیلی نداشت برای شنوندگان صحبت می‌فرمودند. بعد از پنجره روی برمی‌گرداندند، بعد با قدم‌های بلند و پرشور و هیجان حرکت می‌کردند که سخت حیرت می‌کردی. آن دیدگان غریب در ژرفنای وجودمان رخنه می‌کرد، آنها را شور و نشاط می‌بخشید، به اوج می‌رساند، شکوه و جلال از آن دیدگان به سوی ما سرازیر می‌شد. بدون توقف صحبت می‌کردند، بیان می‌فرمودند و به طور همزمان به جلو و عقب حرکت می‌کردند. مولوی مبارک را قدری عقب میدادند، آن جبین مسیحامانند نمودار میشد؛ بعد به جای خود برمی‌گرداندند، آنقدر که تقریباً ابروان مبارک را می‌پوشاند و عظمتی خاص به ایشان می‌بخشید. جریانی مغناطیسی، با قوه‌ای مرموز، اطاق را در بر می‌گرفت و به آن نیرو می‌بخشید.

ژولیت تامپسون (دفتر خاطرات ژولیت تامپسون)

۱- Georgian Style توضیح مترجم: هنرهای تجسمی خلق شده در انگلستان در طی دوران حکومت چهار عضو اوّل خاندان هانور Hanover، بین جلوس جرج اوّل در تاریخ ۱۷۱۴ و مرگ جرج چهارم در سال ۱۸۳۰. آنچنان تنوّع و حتّی نوسانی در سبک‌های نقّاشی، مجسمه‌سازی، معماری و هنرهای تزئینی وجود داشت که شاید صحیح‌تر باشد به آن "سبک‌های جرجی" گفته شود. (دائرةالمعارف بریتانیکا)

خبر رسید که حضرت عبدالبهاء حدود ساعت ۵/۶ (صبح) چهارشنبه ششم نوامبر وارد می‌شوند.^۱ لذا قبل از طلوع برخاستم و قبل از وقت به ایستگاه رسیدم، اما دکتر گتسینگر گفت قطار یک ساعت و سه ربع تأخیر دارد. تصمیم گرفتم همانجا بمانم. با قدسیه خانم رفتیم که در ایستگاه قطار صبحانه بخوریم. آقای هنن با دو کارت عبور نزد من آمد و گفت می‌خواهد یکی را خودش استفاده کند و یکی را به دیگری بدهد. من رد کردم و عنوان کردم که قدسیه ممکن است از داشتن آن خوشحال شود. سپس، اندکی بعد نزد نگهبان در ورودی رفتم و گفتم که کارتی به من داده شد اما ترجیح دادم کس دیگری آن را بگیرد. بعد افزودم که خیلی مایلم از در رد بشوم و چند نفر دیگر هم بودند که آنها هم می‌خواستند رد بشوند.

مرد نگهبان پرسید که آیا برای ملاقات با شاعر بزرگ آمده‌ایم، و من فکر کردم مقصودش هیکل مبارک است، گفتم، "حضرت عبدالبهاء."

بعد، مرد گفت، "همه شما می‌توانید وارد شوید و کنار قطار بروید." این اجازه نگهبان باعث خوشنودی تمام کسانی شد که در ایستگاه جمع شده بودند.

حدود ساعت ۹ بود که حضرت عبدالبهاء وارد شدند، بعد از آن سفر عالی و طولانی در کشور خسته به نظر می‌رسیدند. از همه خواستند که به خانه ایشان بروند و من ایشان، دکتر فرید و میرزا محمود را به داخل کالسکه بردم. بعد از آن که آنها را پیاده کردم به خانه رفتم، اما طولی نکشید که نزد ایشان برگشتم، همان موقع دیگران نیز رسیدند. ایشان از پله‌ها پایین آمدند با ما دیداری داشته باشند، و اندکی سخن گفتند، بعد من پیشنهاد کردم که ما منزل ایشان را ترک کنیم تا بتوانند استراحت کنند. هیکل مبارک موافقت کردند. من، بعد از آن که شنیدم ایشان ساعت ۳ حرکت خواهند کرد به خانه برگشتم.

خانم (هلن هیلیر) براون^۲ اهل سان فرانسیسکو ما را همراهی کرد. او یکی از کسانی بود که وقتی ساعت سه به منزل حضرت عبدالبهاء رفتم، در تالار منزل حضرت عبدالبهاء دیدم. ابتدا به طرف ایستگاه رفتیم تا چند بلیط تهیه کنیم و بعد به دیدار زن سیاهپوست بیماری برویم، بعد برای دیدن خانم جان جی وایت^۳ به قطعۀ وایت برویم، بعد به (هتل) ویلارد^۴ که خانم براون را پیاده کنیم و بعد به خانه برگردیم. ساعت ۸ مجدداً به کلیسای یونیورسالیست دکتر وان شایک^۵ رفتیم که حضرت عبدالبهاء ساعت هشت و ربع سخنرانی شیوایی ایراد فرمودند.^{۷۶}

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی ساعت و تاریخ ورود را متفاوت ذکر می‌کنند، "(۵ نوامبر) ... ساعت ۱۲ ظهر به سمت واشنگتن حرکت فرمودند ... و عصر واشنگتن بنزول قدوم مبارک مشرف شد. در محطه از دور چون احبای مشتاق قامت رعنا و روی زیبا را دیدند سر از پا نشناخته دویدند تا خانه‌ئی که مخصوص منزل مبارک به کرایه گرفته شده بود اکثر در رکاب مبارک بودند." (صص ۳۵۶-۳۵۵) از توصیف ورود هیکل مبارک کاملاً معلوم است که بنفسه در رکاب حضرت مولی‌الوری بوده است.

۲- Mrs. Helen Hillyer Brown

۴- Willard Hotel

۳- Mrs. Jay White

۵- Dr. Van Schaick's Universalist Church

۶- به صفحات ۳۹۷-۳۹۰ *Promulgation of Universal Peace* مراجعه شود.

۷- توضیح مترجم: جناب زرقانی به جلسه دیگری اشاره دارند که خانم پارسونز ابداً اشاره نمی‌کند، "از جمله آن

از ژنرال و خانم گریلی^۱ دعوت کردم برای ملاقات با حضرت عبدالبهاء و بعضی از سایر ایرانی‌ها امروز ساعت ۱/۵ برای صرف ناهار به اینجا بیایند. اما اشتباهی صورت گرفت. چون چند نفر از دوستانشان برای ناهار مهمان آنها بودند، تصور کردند من برای فردا آنها را دعوت کرده‌ام. مدتی صبر کردم و بعد متوجه این اشتباه شدیم. بعد حضرت عبدالبهاء نیاز به هوای آزاد پیدا کردند و لذا ناهار به تأخیر افتاد و سالی استاکتون^۲ که قرار بود بعد از ناهار بیاید سر موقع رسید و سر میز نشست. بیانات حضرت عبدالبهاء خیلی جالب و سرگرم کننده بود؛ در مورد اشتباهی میرزا سهراب مزاح فرمودند که او خیلی با خوش خلقی با آن روبرو شد. سر میز ناهار علاوه بر حضرت عبدالبهاء و سالی، میرزا علی اکبر، میرزا سهراب، میرزا محمود و دکتر فرید نشسته بودند.

فراموش کردم بگویم که آقای بلانت^۳ به وسیله دوشیزه لیزی^۴ از من خواست که فردا شب در معبد یهودی روی نیمکت او بنشینم که این دعوت پذیرفته شد.^۵

امروز صبح حضرت عبدالبهاء ملاقاتی طولانی با سفیر ترکیه داشتند و امشب یادداشتی برای او (سفیر) فرستادم و پرسیدم که آیا فردا شب با ما به کنیسه یهود می‌آید و نیز از او خواستم که فردا ساعت ۴/۵ به استماع بیانات حضرت عبدالبهاء بپردازد.

بعد از ناهار حضرت عبدالبهاء رفتند بالا به اطاق سابقشان که استراحت کنند و برای سخنرانی ساعت ۴/۵ دیر رسیدند. علاوه بر گروه همراهان، خانم لین^۶، آقای ویلرت^۷، دوشیزه زیگموندز^۸، هاخام (آبرام) سایمون^۹، دکتر ویلیامز، آقای لودن^{۱۰} و وزیر هلندی حضور داشتند. بعد از صحبت در کتابخانه برای این افراد ما به طبقه پائین رفتیم. اطاق بزرگ پر از نفوسی بود که جمع شده بودند. حضرت عبدالبهاء در نهایت شیوایی و زیبایی صحبت کردند.^{۱۱}

بعد از اختتام خطابه ایشان به کتابخانه برگشتند و کسی را دنبال من فرستادند. وقتی درباره مشکلات

روز عصر در مجمع عمومی منزل امه‌الله مسیس پارسنز کتاب مبین در دست مبارک بود و اندازات به عبدالعزیز و خبر انقلاب امور و تغییر و انتقال ادرنه را شرح می‌دادند و آن مواعید الهیه را حتمی الوقوع می‌فرمودند و همچنین خبر انقلاب امور در طهران و هیجان جمهور و وقوع آثار و تحقق وعود را دلیل بر احاطه علمیه و نفوذ کلمه مبارکه می‌گفتند و خطابه مبارکه آن شب در خصوص غلبه امرالله با وجود سجن اعداء و سلطنت کلمه‌الله مع بلا پای لاتحسی و مصائب

۱- General and Mrs. Greely

عظمی بود... " ص ۳۵۷

۲- Mr. Blunt

۲- Sallie Stockton

۳- در انتهای این جمله کلمه "از روی وظیفه" خط خورده است.

۴- Miss Lizzie

۵- Mr. Willert

۶- Mrs. Lane

۷- Rabbi Abram Symon

۸- Miss Sigmonds

۱۰- Mr. Louden

۱۱- برای ملاحظه متن نطق مبارک به صفحات ۴۰۲-۳۹۷ کتاب *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

رفتن به حیفا در سال جاری صحبت کردم هیکل مبارک فرمودند سال بعد بهتر خواهد بود، زیرا ایشان تا اواخر سال به آنجا نخواهند رسید. این خیلی باعث راحتی خیال من شد. هیکل مبارک فرمودند اگر جفری به موجب آنچه توصیه فرموده بودند عمل کند، یعنی خوب بخورد، استراحت کند، سواری کند، و از افکار مایوس کننده درباره خودش دست بردارد، حالش خوب خواهد شد. ایشان فرمودند که از جلساتی که ترتیب داده‌ام خوشنود هستند.

جمعه، ۸ نوامبر

حضرت عبدالبهاء به موقع برای ناهار به منزل ما رسیدند و ژنرال و خانم گریلی و خانم وینرایت^۱ را اینجا دیدند. هشت نفر بودیم. در ضیافت دوبلین، که هیکل مبارک جای خود در صدر میز را به من عنایت کردند و فهمیدم که نشانی از احترام و ادب شرقی است، از ایشان خواهش کردم هر دوروزی که در اینجا ناهار میل می‌فرمایند در صدر میز جالس شوند. سمت راست ایشان خانم گریلی، بعد دکتر فرید، بعد خانم وینرایت، بعد ژنرال گریلی، سالی استاکتون، دکتر گتسینگر و بعد من نشسته بودیم که من در سمت چپ هیکل مبارک قرار داشتم. بعد از ناهار ایشان را تشویق کردم که بلافاصله به استراحت بپردازند، اما ناگهان قراری را به خاطر آوردند، از خانه خارج شدند و درست سر وقت برای مصاحبه‌ای خصوصی با کشیشی سیاه‌پوست مراجعت فرمودند.

در این ضمن مردم در تالار پذیرایی برای استماع سخنرانی جمعی اجتماع می‌کردند. آقای ویلیام ک. کار^۲ از ایشان درباره تکامل، که مورد علاقه و توجه همه بود، سؤال کرد. کسانی که داشتند خانم اف. ک. لین^۳، خانم جانستون^۴، خانم فریمونت اسمیت^۵، دوشیزه زیگموندز و دوستش و چند نفر دیگر بودند. ساعت ۵/۵ پائین رفتیم و دومرتبه اطاق را پر دیدیم. در این جلسه حضرت عبدالبهاء لوح حضرت بهاء‌الله خطاب به سلطان (عثمانی) درباره وعده از دست دادن ادرنه را زیارت کردند. حضرت عبدالبهاء در مورد وضعیت بالکان نیز صحبت کردند. بعد از خطابه، ایشان در اطاق پذیرش با چند نفر، از جمله هربرت پاتنام و آقای باتلر^۶ صحبت کردند.

سپس، روی کاناپه در کتابخانه استراحت فرمودند و حدود ساعت ۶/۵ به طرف معبد حرکت کردیم. هاخام، بعد از موسیقی بسیاری که پخش شد، توضیحی طولانی در مورد نمایشنامه یهودی که در وصف زندگی روچایلد^۷ بود، بیان کرد. بعد، حضرت عبدالبهاء درباره وحدت اساس حقیقت روحانیه که جمیع انبیاء تعلیم داده‌اند صحبت کردند.^۸ هیکل مبارک ابتدا در خصوص دستاوردهای عالی و شگفت‌انگیز حضرت ابراهیم و حضرت موسی صحبت کردند و بعد بررسی فوق‌العاده‌ای از تاریخ یهودی بیان کردند و

Mr. William K. Carr - ۲

Mrs. Wainwright - ۱

Mrs. Johnston - ۴

Mrs. F. K. Lane - ۳

Mr. H. Butler - ۶

Mrs. Fremont Smith - ۵

Rothchilds - ۷

۸- برای ملاحظه متن نطق مبارک به صفحات ۴۱۰-۴۰۲ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

موضوع را به ظهور پیامبر بزرگ دیگری، یعنی "حضرت عیسی مسیح" رساندند. این بیان موجب جنب و جوشی در میان جمعیت شد. هاخام سعی کرد توسط دکتر فرید خطابه را متوقف کند^۱، اما حضرت عبدالبهاء با آرامش و خونسردی ادامه دادند و از همه خواستند توجه دقیق داشته باشند. بعد از آن که پیام خود را به انتهی رساندند، به سرعت از عبادتگاه^۲ خارج شدند و هاخام برخاست تا چند کلامی در اختتام جلسه بیان کند.^۳

او گفت، "ما در اینجا به ذکر سایر انبیاء به جز پیامبران خودمان عادت نداریم، اما نفوس بافرهنگ و فرهیخته در تمام جهان به کلام دیگران که عقایدی غیر از خودشان دارند توجه می‌کنند. ممکن است حق با آنها باشد و ما اشتباه کنیم."^۴ در طی بخش اخیر خطابه مبارک بسیاری از مردم از کلیسا^۵ خارج شدند و بسیاری از کسانی که باقی ماندند ناآرام بودند. نمایشی بسیار شگفت‌انگیز از قدرت الهی بود که حضرت عبدالبهاء توانستند بایستند و پیام خود را به آخر برسانند.

شنبه، ۹ نوامبر

امروز صبح حضرت عبدالبهاء با ولی‌الله خان برای ملاقات با جفری آمدند. جفری با دکتر استوول^۶

۱- توضیح مترجم: جناب زرقانی نوشته‌اند "یک دو نفر یهود به مترجم اشاره می‌نمودند که وقت خیلی گذشته است، معذک اعتنا نفرموده..." (ص ۳۶۲)

۲- در متن خطی اولیه کلمه "معبد" ذکر شده اما خانم پارسونز، ظاهراً در اشاره به اصطلاح عهد جدید آن را خط زده و کلمه "عبادتگاه" را جایگزین ساخته است.

توضیح مترجم: "عبادتگاه" برای لغت انگلیسی Tabernacle آورده شد. در آئین یهودی به معنای "خیمه مقدس" و در آئین مسیحی به معنای "پرستشگاه" یا "عبادتگاه" آمده است.

۳- توضیح مترجم: جناب زرقانی شرحی زیبا بر این واقعه نوشته‌اند: "آن شب شبی بود که اثر و سطوت خطابه مبارکه در کنیسه یهودیان واشنگتن لرزه به اندامها انداخت و از هیمنه بیان و قوت برهان مبارک دلها همی طپید. اول حین ورود مبارک فرمودند من امشب همان صحبت‌های در کنیسه اسرائیلیان ساfranسیسکو را مکرر خواهم نمود بلکه مشروح‌تر به اثبات حقیقت مسیح و قدرت و صداقت اسلام خواهم پرداخت. لهذا مکرر نوشتن لازم نیست. قوت بیان مبارک چنان بود که بعد از ختم مجلس جمعیت احباب و اغیار همه می‌گفتند که ما یقین داشتیم که بعضی به معارضه قیام خواهند کرد؛ اگر یهودیان ساکت شوند مسیحیان سکوت نخواهند کرد. حتی در صحنه خطابه یک دو نفر یهود به مترجم اشاره می‌نمودند که وقت خیلی گذشته است معذک اعتنا نفرموده مشروح و مفصل و مرتب به ابلاغ حقیقت دیانت مسیحی و حقیقت اسلام و اقامه دلائل باهره و حجج بالغه پرداختند." (ص ۳۶۱)

۴- محمود زرقانی می‌نویسد، "بعد از خطابه مبارک رئیس مجلس که از نفوس مهذب و حاخام‌های بی‌تعصب اسرائیلیان بود پس از اظهار شکر از نصایح و مواظب مبارک جمعیت را به سکون و تأمل دلالت نمود که "نباید از آنچه مخالف رأی و میل ماست پریشان شویم، بلکه در جمیع امور باید با نهایت متانت و تعمق تحرّی حقیقت کنیم تا به حقیقت هر امری پی بریم." مختصر، بیرون کنیسه آن شب ذکر همه از شهادت و استقامت حضرت عبدالبهاء و هیمنه و قوت بیان مبارک بود. (ص ۳۶۱)

۵- کذا در اصل (کنیسه بوده نه کلیسا - م)

اندکی بعد از دو بلین رسیدند. ملاقاتی کوتاه بود، و بعد از عزیمت حضرت عبدالبهاء به هاخام سایمون تلفن کردم که بیرسم آیا می تواند امروز بعد از ظهر ساعت ۴ به ملاقات حضرت عبدالبهاء بیاید. ترتیب کار داده شد و مصاحبه مطلوبی صورت گرفت که در طی آن، هاخام قوه استدلالها را تصدیق کرد و سپس گفت، "به مسیحیان آموزش نمی دهید که با ما مهربان تر باشند؟" حضرت عبدالبهاء به او اطمینان دادند که همین را به آنها تعلیم می دهند.^۱

ساعت ۴/۵ هیکل مبارک به کتابخانه آمدند تا برای گروهی که اجتماعی کرده بودند صحبت کنند و نطقی جذاب در مورد بقا و فناپذیری ایراد فرمودند.^۲ دکتر استوول به نظر می رسد خیلی به حضرت عبدالبهاء علاقمند شده و از سخنرانی امروز بعد از ظهر لذت فراوان برد.

سوء تفاهمی در مورد سخنرانی ساعت ۸/۵ امشب پیش آمد - بسیاری فکر کردند که جلسه فقط برای مردان است، و این موضوع با این واقعیت که بعد از جلسه ای کوتاه "جشن و ضیافت" برپا می شد به هم آمیخت. حضرت عبدالبهاء نشستند و شرح کوتاهی از گفتگوی خود با هاخام بیان فرمودند.^۳

ساعت ده به جشنی رسیدیم که در تالار روشر^۴ برگزار شده بود.^۵ قبل از ورود حضرت عبدالبهاء جمیع نفوس بر سر میزهایی که به شکل عدد ۹ ترتیب یافته بود، نشسته بودند. در طی جشن در فواصلی معین و هنگام ورود حضرت عبدالبهاء سرودهایی خوانده می شد. ایشان پشت سر ایرانی ها ایستادند و فرمودند که هیکل مبارک به خدمت جمع خواهند پرداخت. این کار را با عنایت کردن مقداری شیرینی به دست خود به همه نفوس انجام دادند. بعد با عطری که مانند شاه پسند لیمویی^۶ بود سر همه را مسح کردند. نفوس ---^۷ حضور داشتند و روح زیبای وحدت احساس می شد.^۸

۱- محمود زرقانی ملاقات هاخام را اینگونه شرح می دهد، "هاخام مذکور را احضار و با اظهار عنایت بی شمار فرمودند و بیانات مبارکه به او خیلی مفصل در صلح و صلاح یهود و نصاری و مسلمین و احترام و توقیر رؤسای یکدیگر بود که 'هرگاه این امم رؤسای یکدیگر را به عزت یاد نمایند، جمیع ذلت ها و جدالها از میان برخیزد، به جای نفرت الفت و به جای عداوت و بیگانگی محبت و یگانگی حاصل شود. مقصد من این است. از این قبیل بیانات مؤکده می فرمودند تا هاخام مذکور با نهایت خضوع و سرور مرخص شد." (ص ۳۶۲)

۲- به صفحه ۱۸-۴۱۵ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

۳- به صفحه ۱۵-۴۱۱ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

۴- Raucher

۵- محمود زرقانی ذکر می کند که این جشن در گرامی داشت یوم میثاق برگزار شده. اما، این یوم مقدس امری در حال حاضر روز ۲۶ نوامبر برگزار می شود.

۶- lemon verbena

۷- جای خالی در متن اصلی دفتر خاطرات مشاهده می شود. احتمالاً بنا به مصلحتی کلمه "رنگین پوست" در اینجا حذف شده است. تالار روشر از این جهت به عنوان محل این جشن انتخاب شده بود که مهمانی های از لحاظ نژادی مختلط را اجازه می داد. برای بحث در خصوص وضعیت نژادی در واشنگتن دی سی در آن زمان به پیشگفتار این کتاب مراجعه نمایید.

۸- توضیح مترجم: جناب زرقانی این جشن را اینگونه توصیف می کند: "... تا شب که جشن میثاق برپا شد و زمره عشاق در مهمانی و تبریک محفلی مجلل و بزمی مکمل آراستند و آن مجمع در یکی از تالارهای بزرگ شهر بود که در

خانم وینرایت همراه من بود و ابتدا در سخنرانی ساعت ۸/۵ حضور یافت. بعد از آن که جشن تمام شد حضرت عبدالبهاء دنبال او و من فرستادند که به اطاق کوچکتر رفتیم که در آن جمعی از ایرانیان اجتماع کرده بودند و هیکل مبارک مدّتی کوتاه برای ما صحبت کردند. در طول جشن حضرت عبدالبهاء دو بار ما را مخاطب قرار دادند، و دعاهای زیبایی برای پیشرفت و استقامت ما از لسان مبارک جاری شد.^۱

جعبه‌های آب‌نبات^۲ روی میزها گذاشته و میزها به گلهای داوودی آراسته شده بود. همه چیز بسیار زیبا و جذّاب بود و این جلسه از اهمّیتی خاصّ برخوردار بود که ما هنوز نمی‌فهمیم.^۳

بعد از عزیمت خانم وینرایت، ما به بیت حضرت عبدالبهاء رفتیم، چه که راننده از کنار منزل ما رد شد، اما حضرت عبدالبهاء نتوانستند وارد خانه شوند چون شخصی که کلید را داشت هنوز نرسیده بود. دکتر فرید به لی^۴ کالسکه‌ران گفت یک ربع ساعت کالسکه را به این سوی و آن سو براند و در اینجا تنها اتفاق ناهماهنگ رخ داد. لی گفت که مدّتی نخوابیده است و با این که کالسکه را راند اما با غرّ و لند این کار را انجام داد. چون فقط یک روز دیگر باقی مانده است به او اجازه دادم براند چه که میل ندارم از او شکایت کنم، اما این تنها یادداشت آزار دهنده از این دیدار است.

وسط تالار میزهای بزرگ را به شکل عدد ۹ ترتیب داده بودند و صدر آن کرسی مبارک و در یمین و یسار خدّام حضور و در اطراف سایر احتّای الهی بودند و دور آن باز میزهای مدوّر کوچکتر از سه طرف چیده بودند و میزها همه مزین به انواع گلهای و زینت‌ها و در و دیوار آئین بسته و مطرّز به الوان پرده‌ها و عَلم‌ها و چراغ‌ها و قطعه‌ها؛ اما قطعه اسم اعظم فوق جمیع آنها نصب شده بود. جالسین علاوه از قائمین بر خدمت متجاوز از سیصد نفر بودند که همه با لباس‌های فاخر در آن بزم جانفزا حاضر و به وجه انور متوجّه. و حین ورود مبارک جمیعاً به یک لحن و یک صوت اشعار نعت عبدالبهاء خواندند و تبریک گفتند و چون هیکل اقدس جالس شدند مستر ریمی در وسط مجلس مقابل کرسی مبارک ایستاده ورقه تمجید و تهنیت طلعت انور را با نهایت تعظیم خواند و تبریک احتّای و اطاعت و انقیاد اولیا را به سمع اطهر رسانید. آنگاه جمال بی‌مثال برخاست و اظهار عنایت به کلّ فرموده قبل از شروع به اکل طعام این مناجات از فم مبارک صادر... بعد جمیع را به صرف شام امر نموده فرمودند، امشب من می‌خواهم خدمت به احتّای الهی نمایم. لهذا چند مرتبه در مجمع مشتاقان دور زدند و به هریک گل و شیرینی عنایت می‌نمودند و یک یک را معطر می‌فرمودند و چون دور به انتهی می‌رسید احتّای سرود ثنائی دیگر می‌سرودند و با نغمه و پیانو اوصاف روی نیکو می‌گفتند... (ص ۳۶۲)

۱- به صفحه ۲۱-۴۱۸ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه کنید.

محمود زرقانی مناجاتی را که قبل از شروع شام از لسان حضرت عبدالبهاء صادر شده اینگونه ثبت کرده است: "هو الله ای پروردگار در نهایت محبّت مجتمعی و به ملکوت تو متوجّه. جز تو نخواهیم و غیر رضای تو نجوئیم. ای پروردگار این طعام را مائده آسمانی کن، این جمع را از اعضاء ملاً اعلی فرما تا سبب حیات گردند و باعث نورانیت عالم انسانی شوند و به هدایت من علی الارض برخیزند. توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان." (ص ۳۶۳)

۲- sugar plum - نوعی آب نبات کوچک کروی یا گرد - م

۳- این پاراگراف در دفتر خاطرات در انتهای مطلب مربوط به آن روز بود. برای آن که قابل خواندن باشد به اینجا

Lee - ۴

منتقل شد.

ساعت ۱۱/۵ دکتر استوول، جفری و من به حضور حضرت عبدالبهاء رفتیم. وقتی به خانه رسیدیم، طبقه پائین پر از جمعیت بود و موقعی که راه خود را به اطایقی که حضرت عبدالبهاء جالس و ما را احضار کرده بودند باز می‌کردیم، طبقات بالا نیز نسبتاً پر بود. بسیاری از مردم آنجا منتظر بودند و همین موضوع باعث شد که طول مدت ملاقات ما کوتاه شود.

مدتی کوتاه گذشت و سپس حضرت عبدالبهاء برای سخنرانی به طبقه پائین آمدند و نطقی در نهایت فصاحت ایراد فرمودند.^۱ ایشان فرمودند که بعدها وقتی که امر مبارک شدیداً مورد حمله و ملامت قرار می‌گیرد ابدأ نباید نگران شویم چه که این راهی برای انتشار صیت امرالله خواهد بود.^۲ ایشان فرمودند که ما باید ظهور و بروز حرکت خصمانه را تماماً "آوازه‌های ضعیف پرستوها" تلقی کنیم.^۳

بعد هیکل مبارک با من برای سواری آمدند، میرزا علی اکبر و میرزا سهراب نیز همراهی کردند. موقعی که داشتیم وارد کالسکه می‌شدیم، میرزا سهراب تقلاً کرد که پنجره را برای حضرت عبدالبهاء ببندد که در نتیجه پنجره از جا در آمد و به سر من خورد و اگرچه به علت کلاه محافظی که بر سر داشتم آسیبی ندیدم، اما حضرت عبدالبهاء که نگران من شده بودند اصرار کردند که کلاه محافظ را بردارم که مطمئن شوند مجروح نشده‌ام. وقتی که کلاه محافظ را برداشتم، ایشان سه بار دستشان را روی سر من گذاشتند و آن را متبرک ساختند. ایشان یکی از محشرترین داستانها را که مربوط به تجارب ایشان با مقاماتی بود که برای طرح اتهامات علیه ایشان به عکاظام شده بودند تعریف کردند. جوابهای مزاح‌گونه ایشان به سؤالات آنها باعث خنده زیاد آنها شده بود.^۴

۱- به صفحات ۳۰-۴۲۸ *The Promulgation of Universal Peace* مراجعه فرماید.

۲- توضیح مترجم: جناب زرقانی اشاره کوتاهی به این جلسه دارند، "۱۰ نوامبر) روز آخر اقامت مبارک در واشنگتن بود. در منزل مبارک محفلی شورانگیز طرف صبح منعقد و نطق مبارک بشارت تأیید به احباء و بیان استقامت در امرالله و ذکر رساله حضرت ابوالفضائل در جواب اعتراضات یکی از رؤسای مسیحیه بود." (ص ۳۶۴)

۳- نکاتی را که حضرت عبدالبهاء بیان می‌فرمودند در جواب مخالفت‌هایی بود که کشیش محلی با سفر ایشان نشان می‌داد. کشیش مزبور برگه‌هایی را در حمله به هیکل مبارک چاپ کرده خارج از کلیسای موحدین که حضرت عبدالبهاء در آنجا سخنرانی فرموده بودند توزیع کرده بود.

توضیح مترجم: جناب زرقانی در تاریخ ۷ نوامبر به واقعه مشابهی اشاره می‌کند: "در واشنگتن از اینگونه مجامع در کنائس و این نحو نفوذ و تأثیر بیانات مبارکه در بعضی از کشیش‌های متعصبی که به ساحت اطهر مشرف نشده بودند یک نحو حقد و حسدی احداث نمود که بعضی اوراق اعتراض و مذمت را هنگام بیرون آمدن از کنائس به مردم می‌دادند." (ص ۳۵۹)

۴- در سال ۱۹۰۴ و دیگر بار در سال ۱۹۰۷ وقتی که حضرت عبدالبهاء هنوز در عکاظ مسجون بودند، هیأت‌های تفتیش عثمانی اعزام شدند تا به تحقیق در مورد اتهامات فتنه‌انگیزانه علیه ایشان بپردازند. به کتاب گاد پاسزبای اثر حضرت ولی امرالله (طبع ویلمت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۴۴) صفحات ۷۲-۲۶۳ و نیز کتاب *Abdul-Baha: The Centre of the Covenant of Baha'u'llah* اثر جناب بالیوزی (لندن، جرج رونالد، ۱۹۷۱) صفحات ۲۵-۱۱۱ مراجعه نماید.

حضرت عبدالبهاء و دکتر فرید ناهار را اینجا صرف کردند.

شب گزارشگری آمد تا با ایشان مصاحبه‌ای داشته باشد. هیکل مبارک روی کاناپه بزرگ سبزرنگ کنار بخاری دیواری نشستند. دکتر استوول و من آنجا بودیم و احمد سهراب ترجمه می‌کرد. وقتی عرض کردم که فردا صبح عازم بالتیمور (در ایالت مریلند) هستم^۱، حضرت عبدالبهاء فرمودند، "به بالتیمور نرو." گفتم، "اما خاله‌ام انتظار دارد که ناهار را با او صرف کنم." بعد ایشان جواب دادند که اگر خاله‌ام منتظر من است، بلا مانع است. به خانم مردیت گفتم که لی را به جای فردا امشب مرخص کند، زیرا مایل نبودم بعد از رفتاری که داشت حضرت عبدالبهاء به او انعام بدهند.^۲

دوشنبه، ۱۱ نوامبر

با اتومبیل به ایستگاه رفتیم، و اتومبیلی برای حضرت عبدالبهاء فرستادم. هیکل مبارک در اینجا توقف فرمودند که با جفری خدا حافظی کنند. از مردیت پرسیدند که لی کجاست و ده دلار گذاشتند و اصرار کردند که به او داده شود. خانم مردیت در مراجعت من از بالتیمور گفت که حضرت عبدالبهاء جفری را در بغل گرفتند و جفری خیلی تحت تأثیر قرار گرفت. بسیاری از بهائیان به ایستگاه آمدند. قدسیه خیلی متأثر بود. معدودی از احباء تا بالتیمور رفتند. حضرت عبدالبهاء در قطار مرا در کنار خود نشانند.

۱- توضیح مترجم: خانم پارسنز برای بدرقه هیکل مبارک تا بالتیمور می‌آمد. جناب زرقانی در ذیل یوم (۱۱ نوامبر) به عزیمت هیکل مبارک به بالتیمور و این که تعدادی از احباء ایشان را تا شهر مزبور همراهی کرده‌اند، مطلبی نوشته است. (ص ۳۶۶)

۲- قبلاً در همان شب جلسه مختلط نژادی دیگری در واشنگتن تشکیل شد که ظاهراً خانم پارسنز در آن شرکت نکرد. محمود زرقانی آن را اینگونه ثبت کرده است: "اما شب در منزل مستر و مسس هنن جمعی در نهایت روح و ریحان از احباء و دوستان سیاه و سفید بود و چون شب آخر بود آن محفل تأثیر دیگر داشت و در دلها شوری برتر بود. حین ورود چون وجود اقدس بسیار خسته بودند و حالت ضعف داشتند لهذا در بالاخانه روی کرسی راحتی خواستند رفع خستگی نمایند. اما احباء و مبتدیان بسیار بجهت دقیقه تشریف بی‌قرار بودند و هر یک رجای آن می‌نمود که فقط روی انور را ببیند و یک دقیقه دامن مبارک را زیارت نماید. چون استدعای آنها به سمع اطهر رسید لهذا اجازه فرمودند که دسته دسته مشرف می‌گشتند، دست و دامن مبارک را می‌بوسیدند و رجای تأیید و برکت می‌کردند و هیکل اکرم چون بسیار خستگی و ضعف داشتند لذا با همان حالت که بر کرسی تکیه فرموده بودند به هر یک اظهار عنایت می‌نمودند و برای هر جمعی بیانی در شکر تأییدات ملکوت ابهی و فوز به هدایت عظمی و استقامت بر امرالله و تمسک به حبل اتحاد و الفت می‌فرمودند. چون جمیع مشرف شدند و از عنایات و الطاف مبارکه شاکر و ممنون گردیدند آنوقت به طبقه پائین تشریف برده نطقی عمومی در خصوص الفت و آمیزش سیاهان و سفیدان و اظهار سرور از مشاهده آن محفل وجد و حبور فرمودند و در آن بین باز یاد و ذکر خدمت و صداقت اسفندیار غلام سیاه جمال مبارک مفصل می‌نمودند. پس از مجلس شام را در همان منزل با نهایت سرور میل فرمودند و جمعی از احباء نیز سر میز با انبساط و بهجتی فوق‌العاده مشرف و مفتخر و میزبانان محترم مستر و مسس هنن از شدت وجد و طرب در پوست نمی‌گنجیدند چه که مورد الطاف مخصوصه بودند و خدماتشان در ساحت اقدس بسیار مقبول." (ص ۳۶۵)

چون ایشان فرموده بودند که به بالتیمور بروم و سپس رفتن به خانه خاله‌ام را تصویب فرمودند، فکر کردم که تمام وسائل راحتی ایشان (در بالتیمور) فراهم شده و ترتیبات لازم داده شده است و من باید به محض ورود به منزل خاله گوسی^۱ بروم که رفتم. موقعی که ایرانی‌ها ترتیب کارهای مربوط به بلیطها را می‌دادند و هیکل مبارک روی یکی از نیمکت‌ها نشسته بودند، با نگاهی که درخواست در آن مشاهده می‌شد به من نگاه کردند. من می‌بایستی بر می‌گشتم و در مورد ترتیبات انجام شده سؤال می‌کردم، زیرا بعد معلوم شد هیچ برنامه‌ای به نظر نمی‌رسید ترتیب یافته باشد که قبل از ایراد خطابه در کلیسا به ایشان فرصت استراحت بدهد. معلوم شد که بالاخره ایشان را به هتل بردند. وقتی، بعد از آن که خاله گوسی با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد، موضوع را به او گفتم، او گفت، "خیلی خوشحال می‌شدم اگر برای استراحت به اینجا می‌آمدند." وقتی به خانه خاله گوسی رسیدم تقریباً حاضر بود و او، جرج و من با اتومبیل به کلیسا رفتیم. آلیس و نینا^۲ از مرکز شهر می‌آمدند.

خطابه در نمازخانه کلیسا یا تالاری که متصل به کلیسای موحدین بود ایراد شد. خطابه بسیار جالب بود اما شنیدم که بعضی از مردم مایوس شدند که تاریخ نهضت بیان نشد. حضرت عبدالبهاء، بعد از خطابه، سوار اتومبیل شدند و قبل از عزیمت به خانه (هیپی) استروون^۳ برای صرف ناهار، مدت کوتاهی آنجا نشستند. خاله گوسی، جرج، آلیس و نینا، و خانم اسمیت، یکی از دوستان خاله گوسی، رانزد ایشان آوردند. خانم اسمیت به ایشان گفت، "من شما را در عکا زیارت کردم." هیکل مبارک فرمودند، "چهره شما را به خاطر دارم."^۴

موقعی که گروه مسافری از ایستگاه کمبدن^۵ در شرف حرکت بودند، آلیس، گایتین^۶، سالی استاکتون و من به آنجا رفتیم که هیکل مبارک را بدرقه کنیم و بلیط تا مقصد ایستگاه ماونت رویال^۷ خریدیم. هیکل مبارک دست مرا گرفتند و ما با هم تا قطار قدم زنان رفتیم و چند دقیقه‌ای در کنار ایشان نشستیم زیرا طولی نکشید که به ماونت رویال رسیدیم و ما می‌بایستی پیاده می‌شدیم.

در آن زمان فکر می‌کردم که این آخرین دیدار ما در آمریکا است، اما چون ایشان مدتی طولانی‌تر از آنچه که در ابتدا تصور می‌شد در نیویورک اقامت فرمودند، من توانستم برای بدرقه هیکل مبارک که سوار کشتی بخار بودند در نیویورک باشم.^۸

Alice & Nina - ۲

Aunt Gussie - ۱

Mrs. Hebe Struven - ۳

۴- برای ملاحظه شرحی کامل‌تر از سفر حضرت عبدالبهاء به بالتیمور، به "Baha'is of Baltimore, 1898-1990" اثر دب کلارک Deb Clark مندرج در *Studies in the Babi and Baha'i Religions, Volume six: Community Histories* (چاپ لوس آنجلس، کلمات پرس، ۱۹۹۲) صفحات ۲۹-۱۲۵ مراجعه کنید.

۵- Gaithin - املاء این اسم در نسخه خطی اولیه واضح نیست.

Cambden Station - ۵

Mt. Royal - ۷

۸- دفتر خاطرات با این عبارت خاتمه می‌یابد، "آقای ریمی یک جفت قالی زیبای ایرانی برای جفری و من آورد، هدیه‌ای از طرف حضرت عبدالبهاء بود. آقای ریمی آنها را در کوپه خواب خودش آورده بود که به جای دیگر نروند و مفقود نشوند."

توضیحی بر نفوسی که نامشان آمده است:

میرزا علی اکبرخان یکی از ملتزمین رکاب حضرت عبدالبهاء بود. دوشیزه آلدریچ احتمالاً یکی از منسوبین چارلز آلدریچ، از سکنه محلی دوبلین، در نیو همپشایر بود. قدسیه اشرف که غالباً به عنوان قدسیه خانم از او یاد می‌شود، فردی بهائی بود که تحت حمایت مالی انجمن آموزشی ایرانی - آمریکایی، اولی زن ایرانی بود که در ایالات متحده درس خواند. او مقیم واشنگتن دی سی بود.

میرزا اسدالله پدر امین‌الله فرید، یکی از مبلغین بهائی ایرانی بود که حضرت عبدالبهاء او را در سال ۱۹۰۰ به ایالات متحده فرستادند. او مدتی در این کشور ماند و سپس به ارض اقدس بازگشت. خانم پارسونز مطمئناً در سفر زیارتی‌اش در سال ۱۹۱۰ به عکا او را دیده است. او در سفر حضرت عبدالبهاء به آمریکا ایشان را همراهی نکرد. بعد از سفر حضرت عبدالبهاء طولی نکشید که اسدالله و پسرش، بر خلاف هدایات حضرت عبدالبهاء، اصرار کردند به غرب بازگردند. در نتیجه هر دو از جامعه بهائی اخراج شدند. سید اسدالله قمی یکی از اعضاء گروه ایرانی ملتزمین رکاب حضرت عبدالبهاء بود. ضیاء بغدادی فرزند آقا محمد مصطفی عراقی، طبیب و مدت سه دهه عضو برجسته جامعه بهائی شیکاگو بود. او در سال ۱۹۳۷ درگذشت.

الیس بارنی - همیک مادر لورا دریفوس بارنی، و مرتبط نزدیک با جامعه بهائی بود. معلوم نیست که او تا چه حد خود را بهائی می‌دانست. نویسنده شرح حال او می‌نویسد، "الیس شخصاً هیچ تناقضی در مذهب اسقفیه (Episcopalian) و امر بهائی مشاهده نمی‌کرد." (Jean L. Kling, *Alice Pike Barney: her life and art*) [Washington, D.C.: National Museum of American Art, 1994] p. 170. این نگرش در میان بهائیان آمریکایی آن زمان غیر عادی نبود.

لئون بارنیتز عضوی از جامعه بهائی واشنگتن دی سی بود و سالهای زیادی به عنوان مسئول آرشیو جامعه مزبور فعالیت داشت. زمانی مسئولیت حفظ اوراق شخصی خانم پارسونز (از جمله دفتر خاطرات) او را داشت که نهایتاً به محفظه آثار ملی بهائی، در ویلمت تقدیم کرد. خانواده بارنیتز در محله دانشگاه در واشنگتن، شماره ۲۶۲۶ سکونت داشتند.

الکساندر گراهام بل، مخترع تلفن بود. در زمان سفر حضرت عبدالبهاء، او ساکن واشنگتن دی سی بود. آرنولد دبلیو بلمونت شریک تجارخانه فینکل و بلمونت بود. احتمالاً این مؤسسه سرمایه گذاری در واشنگتن دی سی بوده است.

دوشیزه بنسون احتمالاً از منسوبین فرانک وستون بنسون، هنرمندی که خانه‌ای در دوبلین، نیو همپشایر داشت بود.

لوئیز بویل یکی از بهائیان واشنگتن دی سی بود.

الیس آیوز برید مادر فلورانس خان بود.

هلن هیلپر براون (۱۸۱۳-۱۸۳۶) از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۶ در دیوان عالی ایالات متحده به سمت قاضی خدمت می‌کرد.

النور کابوت (ولادت ۱۸۹۰) دختر ویلیام بروکس کابوت و الیزابت لایمن پارکر کابوت اهل براتلبرو واقع در

ورمونت، از سکنهٔ تابستانی دوبلین، نیو همپشایر بود. الیزه پامپلی کابوت همسر توماس هنداساید کابوت اهل بوستون بود آنها در دوبلین، خانهٔ تابستانی داشتند. در اینجا بود که خانم کابوت با خانم پارسونز آشنا شد. او دختر رافائل پامپلی بود که در این دفتر خاطرات ذکر می‌کند از او به میان آمده است.

دوشیزه ربکا آپلتون کالدول از سکنهٔ تابستان دوبلین، نیو همپشایر، و اهل نیویورک سیتی بود. دکتر جروم چیس دندانیز شک و ساکن خیابان ک شمارهٔ ۱۵۲۲ واقع در شمال غربی واشنگتون دی سی بود. دکتر آلفرد هنری چایلدز (متولد ۱۸۷۶) تنها طبیبی بود که تمام سال را در دوبلین، نیو همپشایر سکونت داشت. لوسی آنا ایستمن چایلدز (متولد ۱۸۷۳) همسر دکتر آلفرد هنری چایلدز بود. دوشیزه مری کلن از آشنایان جوزف هنن و احتمالاً سایر بهائیان واشنگتون دی سی بود. الا کوپرا و مادرش هلن گودال از اولین بهائیان ناحیهٔ خلیج سانفرانسیسکو بودند. ایتا در از آشنایان آلیس بارنی همیک بود.

هیولیت دریفوس بارنی اولین بهائی فرانسوی که بعدها حضرت ولی امرالله او را در زمرهٔ "حواریون حضرت عبدالهء" ذکر کردند. او قسمت دوم نام خانوادگی اش را بعد از ازدواج با لورا کلیفورد بارنی، دختر آلیس بارنی همیک، به آن افزود. لورا بارنی جمع‌آوری کننده و مترجم کتاب مفاوضات، مجموعهٔ بسیار مهمی از بیانات حضرت عبدالهء سر میز ناهار بود.

سالی جیکوبز الکینز بیوهٔ استفن بنتون الکینز (۱۸۴۱-۱۹۱۱) سناتور از ویرجینیای غربی بود. دکتر امین‌الله فرید خواهرزادهٔ حرم حضرت عبدالهء بود که در طول سفر حضرت عبدالهء به ایالات متحده مترجم بسیاری از خطابه‌های ایشان بود. بعدها، به علت عصیان از امر حضرت عبدالهء، او (و پدرش) از جامعهٔ بهائی طرد شدند.

خانم ادوارد فراتینگهام؛ یوجین بروکس فراتینگهام (متولد ۱۸۷۴) نویسندهٔ داستانهای بلند و از ساکنین تابستانی دوبلین نیو همپشایر بود.

خانم جک گاردنر؛ او، ایزابلا استوارد گاردنر (۱۸۴۰-۱۹۲۴) حامی هنرها از بوستون بود. به مقالهٔ "ایزابلا استوارت گاردنر و هنر آسیایی" در جلد ۱۴۳ *Antiques* (فوریه ۱۹۹۳) صفحهٔ ۲۴۲ نگاه کنید. خانم جان گری احتمالاً همسر جان چاپمن گری (۱۸۳۹-۱۹۱۵)، حقوقدانی اهل بوستون بود. دکتر جان جورج گریه (۱۸۵۷-۱۹۳۲) متخصص اعصاب بود که در پیتل در ایالت مین سکونت داشت و طبابت می‌کرد.

ادوارد گتسینگر، همسر لو آگتسینگر، یکی از اولین مبلغین بهائی در آمریکا بود. او که از اعضای جامعهٔ بهائی واشنگتون دی سی بود، با خانم پارسونز آشنایی داشت. او در ترتیبات سفر آمریکایی حضرت عبدالهء در سال ۱۹۱۲ کمک می‌کرد و بعضی اوقات در معیت هیکل مبارک سفر می‌کرد.

هلن گودال، و دخترش الا کوپرا دو تن از اولین بهائیان منطقهٔ خلیج سان فرانسیسکو بودند. آنها به ساحل شرقی سفر کردند که به حضور حضرت عبدالهء برسد زیرا در آن زمان شهرت داشت که هیکل مبارک به کالیفرنیا سفر نخواهند کرد.

برنارد آر گرین سرپرست ابنیه و اراضی در کتابخانهٔ کنگره بود.

لویی گریگوری از بهائیان برجستهٔ آمریکایی آفریقایی تبار بود که بعداً در واشنگتون دی سی مقیم شد. برای

ملاحظه شرح حیات وی به کتاب *To Move the World* اثر گیل موریسون (ویلیمت، ایلینوی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۸۲) مراجعه کنید.

آدولفوس واشنگتون گرایی یکی از ژنرال‌های ارتش بود.

چارلز و ماریام هینی، دو تن از احبابی واشنگتون دی سی بودند.

جوزف هنن یکی از اعضاء فعال جامعه بهائی واشنگتون دی سی بود.

دابلو دابلو هارمون از تیسفیی‌هایی بود که بعد از زیارت حضرت عبدالبهاء، تعبیر و تفاسیر اسرارآمیز از آثار حضرت بهاء‌الله انتشار داد که منشأ بحث و مجادله در جامعه بهائی آمریکا شد. به "جامعه بهائی آمریکا، ۱۹۱۷-۱۸۹۴: بررسی مقدماتی" اثر پیتر اسمیت مندرج در *Studies in Babi and Baha'i History* جلد اول (لوس آنجلس: کلمات پرس، ۱۹۸۲) مراجعه کنید.

دوشیزه ایلیزا هی ساکن خیابان نهم شمال غربی شماره ۱۳۰۴ در واشنگتون دی سی بود.

چارلز هنفورد هندرسون (۱۸۶۱-۱۹۴۱) متخصص تعلیم و تربیت کودکان بود.

جرج فون بونسن هندرسون (متولد ۱۸۹۴) با والدینش ارنست فلاگ هندرسون و برتا هندرسون در دوبلین نیو همپشایر زندگی می‌کرد.

ایموجین هوگ یکی از بهائیان برجسته از منطقه خلیج سان فرانسیسکو بود.

خانم راکووی هر بیوه اینزر راکوود هر (۱۸۹۵-۱۸۱۶) قاضی و نماینده کنگره از ماساچوست بود.

نینا هاپکینز (گوانت) احتمالاً دختر جان ال هاپکینز (۱۹۱۲-۱۸۲۸)، قاضی اهل آتلانتا بود.

ادوارد آلفرد میچل اینز (متولد ۱۸۶۳) در استخدام سفارت انگلیس در واشنگتون دی سی بود.

عالیجناب هاوارد کلبی آیوز کشیش کلیسای موحدین بود که در دوبلین با حضرت عبدالبهاء ملاقات کرد و بعداً بهائی شد. برای ملاحظه شرح این ملاقاتها به *Portals to Freedom* (لندن، جرج رونالد، ۱۹۶۲) مراجعه کنید.

جنکس اشاره به خانواده فرانسویس ام جنکس اهل بالتیمور است که صاحب مزرعه‌ای در دوبلین، نیو همپشایر به نام "Beech Hill Farm" بودند که محل سکونت تابستانی خانواده بود.

الیزابت جنکس دختر فرانسویس ام جنکس بود.

چارلز ران کندی (متولد ۱۸۷۱) هنرپیشه، سخنران، و نویسنده مقیم منطقه نیویورک سیتی بود. نمایشنامه او موسوم به میک وحشتناک در سال ۱۹۱۱ نوشته و سال بعد در نیویورک طبع (و اجرا) شد. سایر نمایشنامه‌های او شامل شتر لازم^۱ (۱۹۱۳)، بت شکن^۲ (۱۹۱۴)، و دنده مرد^۳ (۱۹۱۶) بود.

علی‌قلی خان از بهائیان ایرانی که در سال ۱۹۰۱ به عنوان مترجم میرزا ابوالفضل گلپایگانی به ایالات متحده آمد و در این کشور سکونت اختیار کرد. در سال ۱۹۱۲ به استخدام کنسولگری ایران در واشنگتون دی سی در آمد. بعدها بهائی سرشناسی در ایالات متحده و عضو محفل روحانی ملی شد. به شرح حال دو جلدی که دخترش مرضیه گیل تحت عنوان *Summon Up Remembrance* و *Arches of the Years* (آکسفورد، جرج رونالد، ۱۹۸۷ و ۱۹۹۱) مراجعه کنید.

مادام فلورانس خان (نام خانوادگی پدری برید)، یکی از اولین بهائیان آمریکایی بود. او با علی‌قلی خان ازدواج کرد و عضو جامعه بهائی واشنگتن دی سی شد. سه فرزند آنها مرضیه (بعدها مرضیه گیل)، حمیده و رحیم بودند.

ادوارد بی‌کینی (وفا) و همسرش کاری (صفا)، از بهائیان بنام و سرشناس اهل نیویورک سیتی بودند. خانه آنها محل تشکیل تعدادی از جلسات در ایام اقامت حضرت عبدالبهاء در آنجا بود.

آن‌لین، همچنین، خانم اف‌کی‌لین. آن‌وینترمیوت‌لین همسر فرانکلین نایت‌لین (۱۹۲۱-۱۸۶۴) بود که در آن زمان عضویت کمیسیون تجارت بین ایالات را داشت و بعدها عضو کابینه وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا، شد.

جرج تئیمر بهائی اهل پرتلند ایالت اورگون، مؤلف *The Light of the World*، دفتر خاطرات دوران زیارتش در سال ۱۹۱۹ در ارض اقدس شد.

دوشیزه لایتون احتمالاً از منسوبین جرج بی‌لایتون (متولد ۱۸۶۴) بود که طرح مزرعه‌داری گسترده‌ای در دوبلین را اداره می‌کرد. او دختر یا خواهر نداشت، بنابراین دوشیزه لایتون از اعضاء بلافضل خانواده‌اش نمی‌توانست باشد.

دوشیزه مری‌لین برگراز ساکنین تابستانی دوبلین نیوهمپشایر و اهل سنت لویی بود.

آلفرد لانت حقوقدان و از بهائیان برجسته از ناحیه بوستون بود. بعدها عضو مهم محفل روحانی ملی در ایالات متحده شد.

چارلز مک‌ویگ (۱۹۳۱-۱۸۶۰) حقوقدان و سیاستمدار بود.

فرانکلین مک‌ویگ (وفات ۱۹۳۴) حقوقدان و بازرگان اهل شیکاگو بود. او در زمان ریاست جمهوری ویلیام هاوارد تافت، وزیر خزانه‌داری بود.

میرزا محمود زرقانی از ملتزمین رکاب حضرت عبدالبهاء در سفرهای آن حضرت به اروپا و آمریکا بود. او شرحی مفصل از سفرهای حضرت عبدالبهاء را به نام کتاب *بدایع الآثار* (بمبئی: چاپ *Elegant Photo-Lito*، ۲۱-۱۹۱۴) نوشت که در غرب به "کتاب خاطرات محمود" معروف است.

جرج دی‌مارکام (متولد ۱۸۵۹) از ساکنین تابستانی نیوهمپشایر، اهل سنت لویی و یکی از مدیران باشگاه دریچه دوبلین بود.

آگنس‌ای‌مارسلند ساکن شماره ۱۴۲۳ خیابان آر، شمال غربی، در واشنگتن دی سی بود.

خانم ایزابل چاپمن ماوران همسر جان لاورنس ماوران (۱۸۸۶-۱۹۳۳)، معمار و از ساکنین تابستان دوبلین نیوهمپشایر بود. او یکی از مدیران باشگاه دریچه دوبلین بود.

فرانسیس دیویس میل (۱۹۱۲-۱۸۴۶) نویسنده و هنرمند اهل ناحیه نیویورک که مدت زمان زیادی را در انگلستان گذراند.

منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء. به تاریخچه شرح حال ایشان به قلم خودشان موسوم به *Muniri* *Khnum: Memoirs and Letters* (لوس آنجلس: کلمات پرس، ۱۹۸۹) مراجعه کنید.

فلورانس فلمینگ نویسنده هنرمند حرکات موزون (رقص)، که در آموزش رقص "تکنیک نویسنده" را ابداع کرد.

آرتور جفری پارسونز (۱۹۱۵-۱۸۵۶) همسر آگنس پارسونز، کتابدار در بخش کتابهای چاپی کتابخانه کنگره. آدمیرال رابرت ادوین پیری (۱۹۲۰-۱۸۵۶) کاشف معروف شمالگان که در ۶ آوریل ۱۹۰۹ به قطب شمال رسید.

او در سال ۱۹۱۲ ساکن شماره ۲۶۲۶ خیابان کانکتیکات، در واشنگتون دی سی بود.

ایلیزا فرانسس شپارد پامپلی همسر رافائل پامپلی بود.

رافائل پامپلی استاد معدن‌شناسی و مهندسی در دانشگاه هاروارد بود. به کتاب *Raphael Pumpelly: Gentleman Geologist of the Gilded Age 1837-1923* اثر پگی چامپلین (چاپخانه دانشگاه آلاباما، ۱۹۹۴) مراجعه کنید.

هربرت پاتنام کتابدار کنگره بود که تأثیراتی را که از ملاقات‌های با حضرت عبدالبهاء کسب کرده بود در نامه‌ای به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۲۱ خطاب به آگنس پارسونز نوشت.

آنا جوزفین رامسی همسر آرمیرال فرانسیس مونرو رامسی (۱۸۳۵-۱۹۱۷) بود که در شماره ۱۳۱۷ خیابان نیو همپشایر، شمال غربی واشنگتون دی سی ساکن بود.

خانم باکتر راندولف همسر دکتر باکتر میجیل راندولف (تولد ۱۸۷۱) بود که در همسایگی خانم پارسونز در واشنگتون دی سی طبابت می‌کرد. خانم راندولف نوازنده موقف پیانو بود.

چارلز میسن ریمی (۱۸۷۱-۱۹۷۴) پسر آرمیرال جرج کولیر ریمی، در پاریس موقعی که مشغول تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا در رشته معماری بود بهائی شد. در سال ۱۹۱۲ در حین سفرهای حضرت عبدالبهاء، در واشنگتون دی سی سکونت داشت. او نهایتاً توسط حضرت ولی امرالله به مقام ایادی امرالله منصوب شد. اما بعد از صعود حضرت ولی امرالله ادعای رهبری دیانت بهائی را نمود و از جامعه بهائی طرد شد.

دوشیزه ژانت ریچاردز از آشنایان آلیس بارنی همیک، معاون شعبه حزب صلح در واشنگتون و عضو فعال باشگاه زنان در این شهر بود. بنا به مندرجات *The Washington Social Register* در سال ۱۹۱۲ در هتل المپیا سکونت داشت.

دوریس راسل (تولد ۱۸۹۳) مقیم کین Keene واقع در نیو همپشایر بود.

جوشیا لافایت سیوارد (۱۸۴۵-۱۹۱۷) کشیشی مسیحی بود. بنا به نوشته محمود زرقانی او در هنگام سفر حضرت عبدالبهاء، کشیش کلیسای موحدین در دوبلین، نیو همپشایر بود.

هاخام آبرام سایمون (۱۸۷۲-۱۹۳۸) از روحانیون یهودی بود.

کورینا هیون پاتنام اسمیت نویسنده و همسر جوزف لیندون اسمیت (۱۸۶۳-۱۹۵۰) مجسمه‌ساز، طراح داخل ساختمان، سخنران، صنعتگر بود که تابستانها در دوبلین، نیو همپشایر سکونت داشت.

دیزی پامپلی اسمیت دختر آقا و خانم رافائل پامپلی که بهائی و از دوستان نزدیک ژولیت تامپسون شد و بعدها در نیویورک سیتی با او در یک محل سکونت داشت.

میرزا احمد سهراب بهائی ایرانی که ابتدا در سال ۱۹۰۱ برای کمک به میرزا ابوالفضل گلپایگانی به ایالات متحده آمد. او در ایالات متحده ماند و تا سال ۱۹۱۲ در کنسولگری ایران مشغول به کار بود. در این مدت او بسیاری از مکاتبات بین حضرت عبدالبهاء و بهائیان آمریکایی را ترجمه می‌کرد. در سفرهای حضرت عبدالبهاء در ایالات متحده با هیکل مبارک سفر می‌کرد و بعد با ایشان به ارض اقدس باز گشت. بعد از صعود حضرت عبدالبهاء مرجعیت حضرت ولی امرالله را پذیرفت و نهایتاً از جامعه بهائی طرد شد.

تئودور اسپایسر سایمون (۱۸۷۱-۱۹۵۹) هنرمندی که در وهله اولی به علت کنده‌کاری‌ها و قاب‌بندی‌های تزئینی عکس‌ها معروف بود.

دکتر استوول احتمالاً دکتر ادوارد چانینگ استوول بود که در دوبلین نیو همپشایر خانه‌ای تابستانی داشت. اما

همسرش سارا آراستوول طبیبی بود که احتمالاً در این دفتر خاطرات به او اشاره شده است. هیبی استروونز یکی از احبّاء که در شماره ۱۸۰۰ خیابان بنتالو در بالتیمور غربی ساکن بود. دوشیزه گلادیس تایلر (ولادت ۱۸۸۶) دختر راهب بزرگ هندرسون تایلر (۱۹۲۱-۱۸۴۹)، هنرمندی برجسته و از ساکنین دائمی دوبلین، نیو همپشایر بود.

ژولیت تامپسون هنرمند بهائی اهل نیویورک سیتی، که از ملاقاتهایش با حضرت عبدالبهاء سوابقی روزانه را ثبت می‌کرد. به *The Diary of Juliet Thompson* (لوس آنجلس، کلمات پرس، ۱۹۸۳) مراجعه کنید. خانم کورین ترو (۱۸۶۱-۱۸۶۱) از بهائیان برجسته و مشهور شیکاگو که نقشی مهم در بنای مشرق‌الذکار ایفا کرد. او در سالهای اخیر عمرش توسط حضرت ولی امرالله به مقام ایادی امرالله منصوب شد. به *Corinne True: Faithful Hanmaid of Abdul-Baha* اثر نیتان روتشتاین (آکسفورد: جرج رونالد، ۱۹۸۷) مراجعه کنید.

خانم ویلیام تیودور احتمالاً اشاره به الزا تیودور، شاعری است که در ناحیه دوبلین، نیو همپشایر می‌زیست. میرزا ولی‌الله نخبجوانی یکی از ملتزمین ایرانی رکاب حضرت عبدالبهاء بود. دکتر جان وان شایک پسر، (متولد ۱۸۷۳) کشیش کلیسای پدر، از کلیساهای یونیورسالیست در واشنگتون دی سی بود.

خانم ریچارد واینرایت همسر ریچارد واینرایت (۱۹۲۶-۱۸۴۹)، افسر نیروی دریایی بود. مایرون ویتنی خواننده اپرا بود. بنا به مندرجات *Who Was Who in America* او در سال ۱۹۱۰ درگذشت. اما بنا به نوشته خانم پارسونز، او در اسفار حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۲ برنامه‌ای را در دوبلین، نیو همپشایر اجرا کرد.

هاخام استفن وایزهاخام اهل نیویورک سیتی که در امور اجتماعی مانند نهضت صلح فعال بود. خانم لئونارد وود؛ او لوئیزا ای کوندیت (اسمیت) وود، همسر لئونارد وود (۱۹۲۷-۱۸۶۰)، طبیب و سرلشگر ارتش ایالات متّحده بود.

دکتر همیلتون رایت (۱۸۶۷-۱۹۱۷) آسیب‌شناس اعصاب بود که در تلاشهایی در جهت حلّ مسأله اعتیاد به تریاک و سایر موادّ مخدّر شرکت داشت.

ضمیمه

این مقاله در ورود حضرت عبدالبهاء توسط *Wendell Phillips Dodge* از احبّا و گزارشگر انجمن خبری نیویورک سیتی نوشته شد. این مقاله از طریق انجمن مزبور به کلیه روزنامه‌های نیویورک داده شد و بعد تلخیص گردید و از طریق آسوشیتد پرس در سطح بین‌المللی انتشار یافت.

ورود حضرت عبدالبهاء به آمریکا^۱

حضرت عبدالبهاء، فیلسوف برجسته ایرانی و رهبر نهضت بهائی برای اتحاد ادیان و تأسیس صلح عمومی، روز یازدهم آوریل با کشتی بخار سدریک از اسکندریه مصر وارد شدند. این اولین دیدار ایشان از آمریکا است. غیر از دیدار کوتاهی که در تابستان و پاییز سال گذشته از پاریس و لندن داشتند، این اولین مرتبه‌ای است که بعد از چهل محبوسیت و قلعه‌بندی در زندان شهر عکا واقع در سوریه، که ایشان و والدشان حضرت بهاء‌الله، شارع نهضت بهائی، حدود نیم قرن پیش توسط حکومت ترکیه به آن تبعید شدند، به سفر می‌پردازند.

ایشان با رسالت صلح عمومی آمده‌اند تا در نیمه دوم ماه کنفرانس صلح در موهونک لیک^۲ حضور یافته سخنرانی کنند، و در جلسات مختلف صلح، انجمن‌های آموزشی و سازمانهای مذهبی و غیره به ایراد نطق خواهند پرداخت.

وقتی که گزارشگران خبری کشتی در خلیج سوار بر سدریک شدند، حضرت عبدالبهاء را در عرشه فوقانی یافتند که بتوانند راهنمای کشتی را مشاهده کنند و در آن حال، ردای بلند شرقی ایشان در اثر وزش نسیم حرکت می‌کرد. ایشان عبای بلند سیاهی به تن داشتند که جلوی آن باز بود و ردای قهوه‌ای روشنی را در زیر آن نشان می‌داد. بر رأس ایشان دستاری به رنگ سفید خالص، که تمام شیوخ شرقی بر سر می‌گذارند، قرار داشت.

در آن لحظه که به بندر نگاه می‌کردند و به خبرنگاران خوشامد می‌گفتند، سیمای ایشان نورانی بود و می‌درخشید. خبرنگاران قبل از آن که بتوانند بر عرشه کشتی سوار شوند، مدت سه ساعت و نیم در قرنطینه نگاه داشته شدند زیرا در قسمت ارزان قیمت کشتی یک مورد آبله و چند مورد تب حصبه مشاهده شده بود که می‌بایستی برای جدا کردن از دیگران به جزیره هافمن فرستاده می‌شدند و کشتی با دود ضد عفونی می‌شد. ایشان شخصی متوسط القامه بودند، گو این که در نگاه اول به مراتب بلندقدتر به نظر می‌رسیدند. هیکل ایشان قوی و محکم بود و احتمالاً وزن ایشان به ۱۶۵ پوند^۳ می‌رسید. موقعی که روی عرشه قدم می‌زدند و با خبرنگاران صحبت می‌کردند، در هر حرکت به نظر می‌رسید که چابک و فعالند، بیشتر اوقات سر را عقب نگاه داشته بودند به نحوی که با شکوه تام روی شانهای پهن و صاف موقر و متین قرار داشت. انبوهی موهای خاکستری از دو طرف دستار بیرون زده و دو طرف گردنشان آویزان بود؛ سر ایشان بزرگ و کاملاً کروی و در

۱- این مقاله در نجم باختر، سال سوم، شماره ۳ (۲۸ آوریل ۱۹۱۲) صفحات ۵-۳ تجدید چاپ شد.

۲- حدود ۷۵ کیلوگرم - م

Mohonk Lake - ۲

قسمت پیشانی و شقیقه بسیار گسترده و جبین ایشان مانند جان پناهی عظیم بر بالای چشم‌ها قد علم کرده، و چشمها دور از هم، حدقه بزرگ و عمیق، از زیر ابروان پرپشت و برجسته نگاه می‌کردند؛ بینی قوی رومی، گوشها حاکی از بزرگواری، دهان و چانه گویای قاطعیت اما مهربانی، چهره سفید، محاسن به همان رنگ موی سر، که تمام صورت را پوشانده و تقریباً به تمام بلندی‌اش به دقت مرتب شده بود - این توصیف تصویر کلامی ناکافی و نارسا یعنی "فرزانه مردی از شرق" را تکمیل می‌کرد.

اولین کلام ایشان درباره مطبوعات بود که فرمود:

"اوراق اخبار طیار روزنامه فی الحقیقه مرآت جهان است؛ اعمال و افعال احزاب مختلفه را می‌نماید؛ هم می‌نماید و هم می‌شنواید؛ مرآتی است که صاحب سمع و بصر و لسان است؛ ظهوریست عجیب و امری است بزرگ و لکن نگارنده را سزاوار آن که از غرض نفس و هوی مقدس باشد و به طراز عدل و انصاف مزین.^۱

روزنامه‌های خوب و همچنین روزنامه‌های بد وجود دارند. آنها که سعی می‌کنند فقط به حقیقت تکلم نمایند، و مرآت حقیقت را در دست داشته باشند، مانند خورشیدند؛ عالم را در جمیع نقاط روشنی بخشند و اثر آنها باقی و ابدی است. نفوسی که به اهداف نفسانی و ناچیز خود دل می‌بندند و برای تحقق آنها فعالیت می‌کنند، نه نوری حقیقی به جهان می‌تابند و نه در اثر بیهودگی خود می‌توانند ابدیت پیدا کنند."

دکتر امین‌الله فرید، طبیب و جراح ایرانی آمریکایی شده، که خواهرزاده حضرت عبدالبهاء است و سمت مترجم را دارد بعداً گفت که چگونه حضرت عبدالبهاء بیشتر اوقات خود را در طول راه در کنار مسئول بی‌سیم گذراندند، خود ایشان پیام‌های زیادی از پیروانشان در آمریکا دریافت داشتند.

حضرت عبدالبهاء که در اطاق تشریفات خود بر عرشه سدریک با خبرنگاران گفتگو می‌کردند، درباره واقعه‌ای که زمستان گذشته در ارض مقدس رخ داد صحبت کردند و این نشان می‌دهد که این شخصیت عظیم عالم از چه خوش مشربی شگرفی برخوردار است. سائلی که در صدد حرکت به طرف اورشلیم بود یک روز در خصوص امر زیارت با حضرت عبدالبهاء گفتگو می‌کرد:

حضرت عبدالبهاء به شیوه زیبای خود به سائل فرمودند، "روح حقیقی برای زیارت اماکنی که به یاد حضرت مسیح تقدس یافته عبارت از ارتباط مداوم با خداست. محبت الهی به مثابه سیم تلگراف است که یک سر آن به ملکوت حضرت روح متصل و سر دیگر در قلب توست."

سائل گفت، "تأسفم از این است که سیم تلگرافم از هم گسیخته." حضرت عبدالبهاء از بن وجود خندیدند و فرمودند، "به او گفتم پس باید از تلگراف بی‌سیم استفاده کنی."

وقتی که کشتی در مقابل مجسمه آزادی قرار گرفت، که در مقابلش قد علم کرده بود، حضرت عبدالبهاء دو دست را به نشانه احترام به سوی آن بلند کرده فرمودند:

"این مظهر آزادی و حریت دنیای نو است. بعد از چهل سال محبوس بودن می‌توانم به شما بگویم

۱- توضیح مترجم: ظاهراً حضرت عبدالبهاء عیناً بیان حضرت بهاء‌الله درباره روزنامه را از طراز ششم لوح طرازات نقل فرموده‌اند.

که آزادی مربوط به مکان نیست. یک حالت است. اگر فراز و نشیب‌های حادث و هولناک را نپذیری به مقصود واصل نشوی. وقتی که کسی از حبس نفس خلاصی یابد، این آزادی حقیقی است.

بعد، دستی به نشانه خدا حافظی به طرف مجسمه آزادی تکان داده ادامه دادند:

"در اعصار گذشته گفته شده است، 'حَبِّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيْمَانِ أَمَّا لِسَانِ عِظْمَتِ دَرِ اِيْنِ دَوْرِ مِيْ فَرْمَايِدْ، لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يَحِبُّ الْوَطْنَ بَلْ لِمَنْ يَحِبُّ الْعَالَمَ'."

یکی از گزارشگران سؤال کرد، "نگاه و عقیده شما نسبت به حقّ رای نسوان چیست؟"

"مدافعین جدید حقّ رای زنان برای آنچه که باید باشد مبارزه می‌کنند و بسیاری از اینها برای امر خود مشتاق شهادت یا محبوس شدنند. ممکن است نفسی طرق برخی از مدافعین مسلّح حقّ رای را نپسندد اما نهایتاً خود را با آن منطبق خواهد ساخت. اگر زنان از همان مزایای مردان بهره‌مند شوند، استعداد آنها نیز مماثل آنها خواهد شد و نتیجه یکیست. فی الحقیقه، زنان خُلق و خویی برتر از مردان دارند؛ آنها پذیراتر و حسّاس‌ترند و شمّ شهودی آنها قوی‌تر است. تنها دلیل عقب‌ماندگی آنها در بعضی جهات این است که از همان مزایای تعلیم و تربیت مردان بهره‌مند نبوده‌اند.

جمیع کودکان باید تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند، اما اگر والدین نتوانند پسران و دختران، هر دو، را تحت تعلیم قرار دهند، بهتر آن است که دختران تحت تعلیم قرار گیرند، چه که آنها مادران نسل آینده هستند. در شرق که من از آن می‌آیم، این نظریه بسیار افراطی تلقی می‌شود، اما الحال در آنجا نیز مورد توجه واقع شده است، چه که زنان بهائی ایران در کنار مردان تحت تعلیم و تربیت قرار دارند."

حضرت عبدالبهاء ادامه دادند، "ما فقط باید نگاهی به طبیعت اطراف خود بیندازیم تا حقیقت این امر را مشاهده کنیم. آیا حقیقت ندارد که نوع مؤنث بسیاری از انواع حیوانات قوی‌تر و نیرومندتر از نوع مذکر هستند؟ علت اصلی نابرابری‌های فکری و جسمی دو جنس در اثر آداب و تعلیمات است که در اعصار ماضیه زن را آنطور که دلخواه بوده در قالبی ضعیف‌تر قرار داده است.

عالم در گذشته با جبر و زور اداره می‌شد و مرد به این علت بر زن مسلط بود که از صفات زورگویی و تهاجمی، اعم از عنصری یا ذهنی، استفاده می‌کرد. اما معیارها و موازین در حال تغییر و تبدیلند - جبر و زور ارزش خود را از دست می‌دهد و هوشیاری دماغی، شمّ شهودی و صفات روحانی محبت و خدمت، که زنان در آن قوی‌ترند، تفوق می‌یابد. لهذا عصر جدید عصری است که سلطه ذکور در آن کمتر است و آرمانهای زنان در آن رسوخ و نفوذ یابد - به عبارت دقیق‌تر، عصری خواهد بود که عناصر مذکر و مؤنث مدنیت به نحوی بهتر و صحیح‌تر به موازنه خواهند رسید."

یکی از گزارشگران پرسید، "بهائی چیست؟"

حضرت عبدالبهاء جواب فرمودند، "بهائی بودن صرفاً به معنای محبت داشتن به کلّ عالم است، محبت داشتن به عالم انسانی و تلاش برای خدمت به آن؛ فعالیت کردن برای صلح عمومی و اخوت جهانی."

دماغه کشتی اینک به سوی رودخانه شمالی بود و "فرزانه مردی از شرق" با حیرت به افق آسمان بخش سفلی شهر که آسمان خراش‌های مرکز شهر دندان‌دندان‌اش ساخته بود نگاه کرد و با اشاره به ساختمانهای بلند سر به فلک کشیده فرمودند:

"اینها مناره‌های تجارت و صنعت عالم غرب است و به نظر می‌رسد در تلاش برای تأسیس صلح

عمومی که جمیع ما برای آن کوشش می‌کنیم، برای خیر ملل و نوع بشر به طور کلی است که سر به سوی آسمان برداشته‌اند.

آجرها خانه را می‌سازند، و اگر آجرها مرغوب نباشند خانه، آنطور که اینها هستند، برپا نخواهد ماند. لازم است که افراد انسان خشت‌های مطلوبی باشند تا نفرت نژادی و مذهبی، حرص و طمع و وطن‌پرستی تنگ‌نظرانه را از میان خود زائل سازند تا، چه در رأس حکومت باشند یا بانی خانواده، نتیجه‌مسابی آنها صلح و سعادت، محبت و مسرت باشد.

کشتی به لنگرگاهش رسید، صدها بهائی، که عنوان پیروان عبدالبهاء است، مشتاقانه منتظر بودند و از کنار رودخانه گردن می‌کشیدند تا اولین نشانه‌های ایشان را ملاحظه کنند. از ظهر چندان نگذشته بود که کشتی لنگر انداخت، اما از خوف آن که تظاهرات عمومی برای امر بهائی مطلوب نباشد، و میلی هم به این کار نبود، روحانی محترم ایرانی تا زمانی که پیروانش اسکله را ترک نگفتند از کشتی پیاده نشد و برای آنها پیغام فرستاد که بعد از ظهر آن روز در منزل آقا و خانم کینی آنها را ملاقات خواهد کرد و چند ساعت بعد آنها به دیدار حضرتش نائل شدند.